دورهٔ علوم و معارف اسلام ۳

هُوَ العَلیم

جلد هشتم

از قسمت

معادشناسی

تألیف

حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

هو العلیم

دورهٔ

علوم و معارف اسلام

(۳)

جلد هشتم

از قسمت

معاد شناسی

لأقلّ خدمة العلم والدّین
سیّد محمّد حسین حسینیّ طهرانیّ
عفی الله عن جرائمه

مجلس پنجاه و یکم

در حقیقت

جهنّم و صراط و معنای آن در قیامت

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس پنجاه‌ویکم)

الحمدلله رب العالمین و لاحول و لاقوّة الّابالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً. (آیهٔ ۱۶۸ و ۱۶۹ از سورهٔ ۴ نساء)

«به درستی که آن کسانی که کافر شدند و ستم نمودند؛ البتّه چنین نیست که خداوند ایشان‌را بیامرزد؛ وچنین نیست که خداوند به راهی ایشان‌را رهبری کند، مگر به‌راه دوزخ که در آن جاودان و مخلّد بمانند واین‌عمل برای‌خدا کاری آسان است».

ازاین آیه استفاده می‌شود که جهنّم دارای طریق وراهی‌است که‌کافران وظالمان از آن راه به‌جهنّم می‌رسند، واین طریقی‌است که می‌پیمایند .

احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

مَالَكُمْ لَاتَنَاصَرُونَ ـ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (آیات ۲۳ تا۲۶ ازسورهٔ ۳۷ صافات)

«اینك درموقف قیامت وبازپرسی درحشرحاضر کنید کسانی‌را که ستم کرده‌اند! ونیز جفت‌هایشان‌را و آنچه را که غیر از خداوند معبود قرار دادند! وجملگی‌را به‌سوی صراط جهنم هدایت کنید! وهمه‌را درموقف سؤال و عرض نگاهدارید؛ که البته آنهامورد سؤال وبازپرسی قرارمی گیرند؛ که چراشمایکدیگررا درراه خدا و کمال تقرّب خود یاری نکردید؛ والبتّه همهٔ آنها درآن روز به حال ذلّت وتسلیم درمی آیند» .

درآیهٔ شریفه نیزراهی به سوی جحیم بیان شده است ومراد از جحیم همان دوزخ‌وجهنّم‌است زیراهرآتشی که درهواومسیرباد قرار گیردویابه‌وسیلهٔ دستگاه‌دَمِ کوره به‌آن پیوسته هوادهندوبرافروختگی وآتش گیری اوشدید باشد آن‌را جَحِیم گویند وازمادّهٔ جَحَمَتِ النَّارُ جَحْماً و جَحَماً؛ وَ جَحُمَتِ النَّارُ جُحُوماً بـه معنـای روشن شدن وآتش گرفتن مادّهٔ آتشی واضطرام ولهیب آوردن آن؛ وازباب جَحَمَ ـ جَحْماً متعدّی آن، یعنی آتش زدن وبـرافـروختن وآتش‌انداختن وشعله‌ور کردن آن استعمال شده است.

صراط به‌سوی جهنّم یکی‌ازمنازلی‌است که کافران وستمگران درپیش دارند؛ وراهی است که مؤمنان نیزباید ازآن عبـور کنند وبه بهشت بروند واین‌راه یاروی جهنّم ویاداخل آنست؛ وبه‌قول معروف پُلی‌است که زده می‌شود؛ وازآن باید عبورمردم باشد وعوام آنرا پل صِراط می گویند؛ والبتّه این تعبیرغلط است چون پل وصراط یک

معنی دارد واضافهٔ اسم به‌مرادف خـود صحیح نیست نظیر شبِ لَیْلَةُ الرَّغَائِب و سنگِ حَجَرالأسْوَد.

باری باید دانست که آیا این پل کجا زده می‌شود؟ روی جهنّم ویادرداخل آن؟ وآیا باید همه افراد از روی آن عبور کنند یا بعضی؟ وآیاهر کس بخواهد به‌بهشت برود حتماًباید از این صراط بگذرد یا نه؟ بهشت راه دیگرهم‌دارد واصولاً حقیقت صراط چیست؟ چراانسان برای اینکه دربهشت‌برود ازروی‌این‌پل بایدعبور کند؟چه‌ملازمه‌ایست بین بهشت رفتن وعبورازصراط نمودن؟

شکّ نیست که تمام افراد بشر که در دنیا زندگی می کنند؛ هریك درباطن ووجدان‌خود یك‌هدف‌ومقصدی دارند که‌برای‌وصول به‌آن هدف‌حرکت‌می کنند. أعم ازاینکه آن‌مقصدرا بدانند ویانداننند.

و در هرحال‌خواه و ناخواه هر کس در ذات وواقعیّت خـود روی‌آن مقصد در حرکت است؛ وافعال و اعمالی که انجام می‌دهد روی غرضی است که می خواهد نقاط ضعف را درخود ترمیم کند؛ و حاجات باطنی ونفسانی خود را بـه واسطهٔ این اعمالی که به جـای می‌آورد برآورده کند.

مادردنیا زیست می کنیم؛ ویك سال ودوسال وبیشتر روبه جلو می‌رویم، تازمان مرگ فرامی‌رسد؛ وباید ازاینجاارتحال نمائیم؛ ودر این امرتردیدی نیست؛ وبنابراین دردوران زندگی، مادرباطن خـود سیری داریم وبه سوی هدفی درتکاپـو هستیم؛ ومسلّماً این سیر در مسافت‌های مکانی دنیانیست که ازنقطه‌ای شروع کنیم وبه نقطهٔ دیگری

برسیم؛ بلکه درباطن خودمان این سیرو دگرگونی برای ما حاصل می‌شود.

هر کس از افراد بشر، سیاه، سفید، مؤمن، کافر، منافق، این سیر را دارد؛ ودر مَلَکات خود سیرمی کند؛ وبرای جبران نقاط ضعفی که در نفسش موجود است ودرخود می‌یابد این حرکات خارجی را انجام می‌دهد. واین سفررا به‌پایان می‌رساند؛ به گمان اینکه آنها می‌توانند گم شدهٔ خودرا به‌دست آورند؛ ونِقاط ضعف خودرا ترمیم کنند.

نیز شکّی نیست دراینکه افراد بشردرعین آنکه همه دارای غرائزی هستند؛ ولی آن غرائزوملکات درآنها متفاوت است؛ بعضی‌ها ازهنگام خلقت شجاعند وبعضی‌ها جبّان وترسو؛ وبعضی‌هامتوسّط ـ الحالند آنهم به درجات ومراتب مختلف؛ بعضی‌ها از زمان کودکی حَیِیّ هستند یعنی با حیا؛ و بعضی‌ها خیلی بارز و ظاهر و شکفته؛ وهمچنین درسایر صفات مثل بُخل وحَسد و کینه وحس انتقام وصفات حسنه افراد متفاوتند. ولی هر کدام ازاینهاروی ملکات وغرائزخودشان سیرمی کنند؛ وباید آن ملکات‌را به حال اعتدال درآورند.

هر کس باید خودش‌را در آن موقعیّت وظرفیّتی که هست تکمیل کند؛ و خودرایك انسان متوسّط ومعتدلی قراردهد که آن اخلاق وملکاتش جنبهٔ افراط وتفریط نداشته باشد؛ وانسان پسندیده‌ای باشد.

بنابراین هر کس ازطریق نفس خودش یك راه خاصّی به‌سوی پروردگاردارد؛ ولذا بزرگان ازاهل حکمت فرموده‌اند: الطُّرُقُ إِلَی اللهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلاَئِقِ (راه‌هائی که به‌سوی خدا موجود است به

تعداد نفس‌ها و جان‌های مخلوقات است) یعنی هر موجودی از نقطهٔ نظر آن نفسانیّت خاصّی که دارد یك راه بخصوص از باطن خود به خدا دارد.

والبتّه این عبارت آیه و یا حدیثی نیست؛ ولیکن گفتار بزرگانست و درست هم هست.

و از این گذشته أنبیاء و أولیاء آمده‌اند تا انسان‌را به خدا دعوت کنند؛ و از نقطهٔ نظر باطن و وجدان گذشته از خارج برنامه‌ای برای او قرار دهند که انسان بر اساس آن برنامه عمل کند و به مقصود برسد؛ آن راه‌هائی‌را هم که برای وصول به‌مقصود معین کرده‌اند مختلف است.

شرایع اِلهیّه با اینکه همه دعوت به‌توحید می کنند ولی از جهت قوانین و فرامین برحسب تکامل تفاوت دارند؛ مثلاً شریعت حضرت موسی غیر از شریعت حضرت عیسی است؛ شریعت حضرت ابراهیم یك منهاج خاصّی دارد شریعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که متمّم و مکمّل تمام شرایع است؛ آن صراط مستقیمی‌را نشان می‌دهد که از تمام قوا انسان‌را از حال افراط و تفریط در صراط وسط و عدالت می آورد و به اَقصر فاصله و در اَسرع وقت به‌مقصود می‌رساند.

مثلاً حضرت نوح طبق گفتهٔ قرآن در روی زمین و در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال زندگی کرد؛ ولیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدت زندگی دنیویشان شصت و سه سال بود و دارای مقامات و درجاتی بودند که مسلّماً حضرت نوح با آنکه پدربزرگ آن حضرت بود نداشت؛ و از نقطه‌نظر مکتب شاگردِ این مکتب و از ولایت و روحانیّت این فرزند بهره‌مند می گشت.

و إنّی وَ إنْ کُنْتُ ابْنَ آدَمَ صُورَةً فَلِی فِیهِ مَعْنًی شَاهِدٌ بِأُبُوَّتِی[1]

«وحقّاًمن اگرچه ازنقطهٔ نظرصورت فرزندآدم ابوالبشرهستم؛ ولیکن ازجهت باطن وحقیقت درمن معنائی وجود دارد که گواهی می‌دهد من پدر او هستم».

ولذا می‌بینیم: حضرت آدم بوالبشر وحضرت نوح وابراهیم وموسی و عیسی وسایر أنبیاء علی‌نبیّنا وآله وعلیهم الصلوة والسّلام برای رفع موانع غیبی وبازشدن سُبُل‌سلام وطیّ معارج ومدارج قُرب به اَنوارِ طیّبهٔ پنج‌تن آل عبا توسّل می‌جسته‌اند؛ وبنابراین راه‌های باطنی ایشان به سوی خدا مختلف بوده و تمام این راه‌هاهم مُوصِلِ به‌مطلوب ومقام قرب ومعرفت حضرت حق بوده است.

درآیهٔ مبارکهٔ: وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ (آیهٔ ۶۹ ازسورهٔ ۲۹ عنکبوت).

«کسانی که درراه‌ماجهادمی کنندماآنهارابه‌راههای خودهدایت می‌نمائیم.» ملاحظه می‌شود که سبل یعنی راه به صیغهٔ جمع آمده‌است یعنی‌برای‌وصول به‌خداو کسب‌مقام تقرب وخلوص خداوندراه‌هائی وجود دارد؛ امّاصراط مستقیم‌واحداست‌ونمی‌تواندبیش‌ازیکی‌باشد.

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ (آیهٔ ۶و۷ ازسوره اول فاتحه).

«راه مستقیم‌را به‌ما نشان بده ومارا به آن راه هدایت کن! راه کسانی که برایشان نعمت عنایت نمودی!»

۱ــ «دیوان ابن‌فارض» ص۱۰۵، بیت۶۳۱ از تأئیه کبری: نظم‌السلوك.

وَ إِذاً لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْراً عَظِيماً وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً (آیهٔ ۶۷و۶۸ ازسورهٔ ۴ نساء).

کسانی که تسلیم محض خدا ورسول خدا باشند؛ ودر برابر فرامین خدا چون‌وچرا نداشته باشند ونسبت به‌مواعظ واندرزهای حق مطیع محض باشند این‌امر برای آنان پسندیده و اختیار شده است و موجب قدم‌راسخ و گام‌راستین می‌باشد؛ ودر نتیجه از جانب خدا به آنان اجری عظیمی خواهدرسید، ودرصراط مستقیم خداوندهدایتشان خواهد فرمود.

درقرآن کریم صراط مستقیم در سی ودو مورد آمده است، به لفظ مستقیم فقط؛ ودرهمه‌جا صراط به‌لفظ واحد آمده‌است؛ واصولاً درقرآن صراط به‌صیغهٔ جمع مانند صُرُط نیامده است.

وامّا سبیل به‌صیغهٔ جمع‌زیادآمده است مانند:

يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلامِ (آیهٔ ۱۶ ازسورهٔ۵ مائده)

«خداوند به‌واسطهٔ قرآن کریم کسانی‌را که ازمقام‌رضای‌خداپیروی کنند به‌سُبُل سلام هدایت‌می کند».

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً (آیهٔ ۶۹ ازسورهٔ ۱۶ــ نحل)

«خداوند به‌زنبورعسل وحی‌فرستاد... که ازتمام ثمرات‌بخور وراه‌های پروردگارت را با حال تسلیم وانقیاد ومذلّت بپیما» !

وَمَا لَنَا أَنْ لاَ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا (آیهٔ ۱۲ ازسورهٔ ۱۴ــ ابراهیم)

پیامبران درپاسخ طواغیت ومستکبران جهان گفتند: «چرامابر

خدای خودمان توکّل ننمائیم وامور خودرا به‌او نسپاریم در حالی که او راه‌های مارا به‌سوی مقام‌قرب‌خود به‌ما هدایت کرد».

وازاینجا استفاده‌می‌شود که راه‌ها به‌سوی خدا بسیاراست؛ولی صراط مستقیم تنها یکی است وتمام این‌راه‌ها به‌مقدار نزدیك بودنش به‌راه مستقیمی که اقصر فاصله‌بین بنده وبین خداست ازصراط‌مستقیم بهره دارند.

پس هرچه زاویهٔ انحراف آن سُبُل ازراه راست تصوّری‌و توهّمی که بین این‌دونقطه است، بیشتر باشد، بهرهٔ‌آن سُبُل ازصراط مستقیم کمتر وهرچه زاویهٔ انحرافشان کمتر باشد بهره‌شان از صراط مستقیم بیشتر است.

اگرفرض شود این‌سمت مقام‌قرب حقّ است

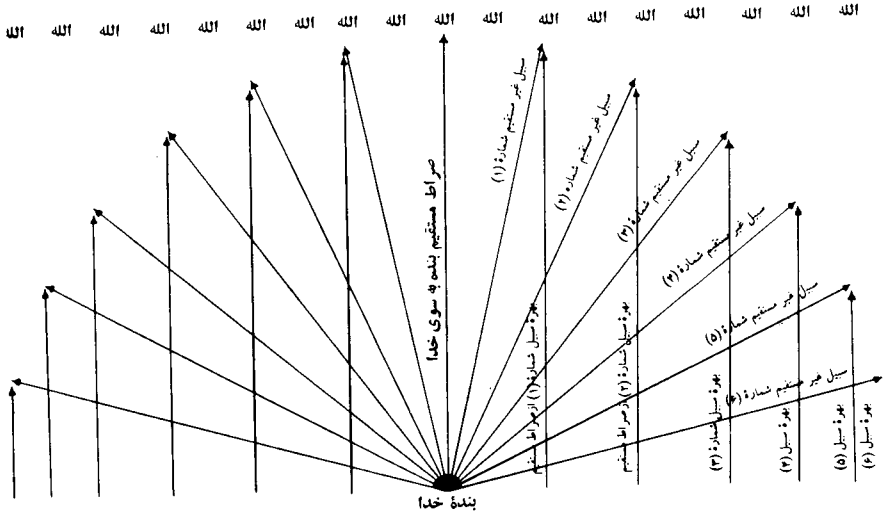

باری انسان دردنیا قدم می گذارد خواه ازمکتب أنبیاء استفاده کند ویانکند، سیرخودرا دردنیا می کند ومی‌میرد ودرباطنش راهی داشته است که به تربیت أنبیاء به کمال وتمام رسیده ویا نرسیده است؛ بالأخره درباطن خود پیوسته حرکت و سیری داشته است؛ دراین حقیقت که شکّی نیست.

این راهی که انسان دردنیا به‌سوی خدا داشته است، درعالم قیامت ظهور وبروزی دارد؛ چون سابقاً دانستیم که تمام موجودات وافعال این‌عالم مادّه وطبع وعالم مُلك وشهادت، درآن عالم غیب وملکوت یك‌صورت ملکوتی دارند؛ یکی‌از چیزهائی که دراینجا صورت مُلکی دارد همین‌سیرنفسانی انسان است روبه مبدء خودکه درآنجا صورت ملکوتیش همان صراط است.

وشکّی‌نیست که این‌صراطرا انسان دردنیاداشته است؛ وچون هرکس دردنیایك‌صراط دارد، درآخرت‌هم همان صراطرا به‌صورت ملکوتی آن عالم دارد؛ وصراط دنیا که درعالم طبع ومادّه، درعالم شهوت، درعالم غضب، درعالم اَوهام واعتباریّات، دنیارا اداره می کند، وروی امور اعتباریّه پیوند می‌دهد، وموجودات متفرّق‌را براساس‌همین‌اعتبار بهم‌متّصل‌می کند، باید درقیامت صورت ملکوتی که بروز صورت مُلکی‌است داشته باشد، بنابراین تمام افراد بشرکه دردنیاآمدند وازدنیا می‌روند، اصل‌ظهور وبروز دنیادرقیامت جهنّم است، وراهی که انسان ازدنیابه‌بهشت دارد صراطی‌است درجهنّم که

باید از آن عبور کند وبه بهشت برسد.

چون هرچیزی که انسان‌را ازخدا دور کند جهنّم است؛ مراد ازدنیا زندگی کردن برروی زمین نیست؛ بلکه زندگی کردن درعالم تعلّقات است؛ هرفردی که دردنیامی آید تعلّقاتی پیدامی کند، ظهور وبروز این تعلّقات جداکننده ازخدا وغافل کننده درآخرت جهنّم است؛ درآیهٔ شریفه داریم:

وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (آیهٔ ۷۱ و۷۲ ازسورهٔ ۱۹ مریم)

«ویك فرد ازشما نیست مگراینکه وارد جهنّم می‌شود! واین حکم ای پیغمبر حکم حتمی وقضاء لازمی است که پروردگارت بر عهدهٔ خود نهاده است! وپس‌از ورود درجهنّم ما کسانی‌راکه تقوی پیشه ساخته‌اند نجات‌می‌دهیم؛ ومی گذاریم که‌ستمگران دردوزخ به‌رو به‌زانو درافتاده یله ورها بمانند»؛ وآیات قبل ازاین‌چنین است:

وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ ءَ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً ـ أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً ـ فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً ـ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيّاً ـ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً (آیات ۶۶ تا ۷۰ ازسورهٔ ۱۹ مریم).

«وانسان چنین می گوید که: آیا اگرمن بمیرم هرآینه بطور

یقین زنده ازمیان قبر برخواهم خواست؟ آیا این انسان نمی‌داند که سابقاً هیچ چیز نبوده؛ وما اورا ازهیچ آفریده‌ایم؟ ای پیغمبر به‌پروردگار تو سوگند که‌ما انسان وشیاطین رامحشور می کنیم وسپس همه‌را به‌زانو در افتاده در اطراف جهنّم حاضر می‌سازیم ؛ و پس از آن ما از هر گروه ودسته‌ای، آنکس‌را که طغیان وسرکشی اوبرخداوند رحمن شدیدتر باشد بیرون می کشیم؛ وآنگاه آن افرادی‌را که سزاوارتر به آتش دوزخند البتّه مابهتر می‌شناسیم.»

باری‌ازجملهٔ وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا که نه تنها اطلاق دارد بلکه نص درتعمیم است؛ وحصربین نفی واثبات است؛ استفاده می‌شود که تمام افراد بشربدون استثناء: کافران، منافقان، مؤمنان، همه وهمه وارد جهنّم می‌شوند؛ ازرسول خدا پرسیدند: آیا شماهم وارد جهنّم می‌شوید ؟ فرمود : آری ولی‌ما مانند برقِ خاطف به سرعت عبور می کنیم.

وقتی‌این آیه وارد شد، درروایت است که آنقدررسول‌الله گریه کردند که زمین ترشد؛ وبعد به دنبالش‌این‌جمله آمد: ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً. چون تمام امّت‌را خدا به جهنّم می‌برد؛ وبار تمام امّت به دوش رسول خداست؛ واو حمیم ودلسوز است برآنها؛ لذا گریه می کند ازروی ترحّم.

حال باید دید سرّش‌چیست که همه وارد جهنّم می‌شوند؟

سرّش اینست که جهنّم درآخرت مظهر دنیاست دراینجا؛ وأنبیاء وأئمّه واولیاء هم دراین دنیا آمدند؛ پس‌همه درجهنّم آمدند

واز این جهنّم باید به‌بهشت بروند؛ چون دنیاپل آخرت وجهنّم پل بهشت است ورسیدن به بهشت ومقام قرب حضرت حق بدون آمدن دردنیا، و مجاهدات نفسانیّه ممکن نیست؛ پس همه باید دراین جهنّم بیایند وسپس خلاص شوند.

آن کسانی که مانند پیامبران دردنیا می‌آیند ومی‌روند وهیچ آلوده نمی‌شوند، ورنگ وبوی دنیارا بخود نمی‌گیرند، وزن وفرزند وکسب وتجارت، آنهارا ازخدا بازنمی‌دارد؛ آنان به‌سرعت برق از آن عبورمی‌کنند و به مصداق آیهٔ شریفهٔ:

رِجَالٌ لاَتُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِاللهِ وَ إِقَامِ الصَّلٰوةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكٰوةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ (آیهٔ ۳۷ ازسورهٔ ۲۴ نور).

«مردانی‌هستند که هیچ خرید و فروش و کسب و کار آنان‌را از یاد خدا واقامهٔ نماز ودادن زکوة باز نمی‌دارد؛ واز روزی که دلها وچشمها درآن روز دگرگون می‌شود، سخت درهراسند».

ابداً ازدنیاآلوده نشده‌اند؛ ودنیا نتوانسته است آنان‌را بخود سوق دهد و گرایش دهد.

وبنابراین چون ازطرفی دردنیا آمده ورفته‌اند، پس در جهنّم آمده‌اند وخارج شده‌اند؛ وازطرف دیگرچون دراینجا محبّت دنیارا بخود نخریدند؛ وآلوده نشدند؛ لذا دراین دنیا وقوف نکرده‌اند؛ وچون برق گذشتند ؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دراین جهان یعنی درروی زمین‌شصت‌وسه‌سال‌درنگ‌فرمود. ولی یك‌لحظه دردنیا نبود؛دنیا،یعنی

تملّق ومحبّت به‌غیرخداودلبستگی به‌زینت‌های آن، و گرایش به‌عالم غرورو باطل .

پس پیامبر درروی زمین درنگ کرد ولی دردنیا درنگ نکرد وچون روی زمین آمد بدون یك لحظه تأمّل وتوقّف برریاست وجاه وحبّ مال وسایر تعلّقات دنیویّه کَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ به سرعت از آن عبور کرد.

دنیایعنی‌عالم‌اعتبار؛ حقایق‌را کنارزدن؛ وبه اعتباریّات مشغول شدن؛ وپشت حجاب ظلمانی ماندن؛ وازسطح انسانیّت تنازل نمودن ودرحدود افکار بهائم وشیاطین زیست کردن. چقدرِ زندگی رسول‌الله این‌چنین بوده است؟ هیچ‌هیچ. اصلاً زندگانی پیغمبراکرم این‌چنین نبوده است؛ پیامبر اکرم درتمام مدت عمر تا هنگام رحلت یك دقیقه مانند مردم دنیاروی هدف ومقصد دنیازندگی نکرد.

درروایت داریم که انبیاء واولیاء ازصراط کَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ می گذرند؛ شماهنگام برق زدن آسمان، آسمان‌را دیده‌اید؟ چگونه آن برق به‌شمامی‌رسد وچشم‌را خیره می کند؛ باهمین‌سرعت آنها از صراط عبورمی کنند؛ دنیاپل‌است وحتماً باید ازجهنم بگذرند؛ أنبیاء که به‌عالم اعتباروارد شدند ولیکن‌عبورشان زمانی‌طول نکشید، چون دل ندادند، درآنجاهم ازصراط چون برق می گذرند.

ازأنبیاء وأئمّه وأولیاء گذشته، افراددیگر که دردرجات مختلف پائین‌تری هستند وبه‌دنیادل داده‌اند به‌حسب اختلاف درجات وبستگی آنها به‌دنیاعبورشان مختلف است.

افرادی دردنیا آمده‌اند ومؤمن‌هم بوده‌اند ولیکن برای وصول به مقام توحید وقطع علاقهٔ کلیّه از دنیا دچار ابتلائاتی می‌شده اند؛ آنان‌هم ازصراط عبور می کنند؛ غایت‌الأمر نه به آن سرعت؛ بلکه به سرعت باد.

افرادی أهل آخرت هستند؛ ونمی‌توان آنان‌را ازاشقیاء شمرد؛ بلکه ازاصحاب‌الیمینند اهل گناه‌هم نیستند؛ ولی آن عشق وشوروجذبه أهل‌توحید که چون‌جرقهٔ آتش،اوهام واعتبارات‌را بسوزاند؛درسرشان نیست؛ ودنبال خداهم می گشته‌اند ولی نه باآن همّت بُرنده وعزم کوبنده وباآن سرعت قاطع؛ اینهاازروی صراط مانندآدم اسب‌سوار عبورمی کنند؛ آتش‌هم به آنها نمی‌رسد؛ امّاهمان مقداری که، چون اسب سواری که ازپلی‌عبور کند، ودرزیر آن آتش باشد به‌او حرارت می‌رسد به همان مقدار اصحاب‌الیمین در طول عبور ازصراط گرمای آتش‌را احساس می‌نمایند.

وبعضی دیگر درعین آنکه ازاصحاب‌الیمین هستند، امّا به‌این قدر پاك وپاکیزه نیستند قدری تقصیر وخطاهم نموده و گناهانی‌هم داشته‌اند، وخداوند آنان‌را آمرزیده؛ اینها ازروی پل مانند آدم پیاده عبورمی کنند.

اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلاّ اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ (آیهٔ ۳۲ ازسوره۵۳ والنجم)

«آن کسانی که از گناهان کبیره وقبایح اعمال‌اجتناب می‌ورزند، مگرازخطاها و گناهان کوچك؛ چون پروردگار توای پیغمبر مقام

مغفرتش بسیارباز ووسیع است.»

این‌چنین افـرادی همان‌طور که بعداً دربحث شفاعت خـواهد آمد بدون شفاعت به‌بهشت‌می‌روند؛ ولی‌البتّه مانند کسی که بخواهد مثلاً پیاده ازروی چنین پلی‌عبور کند البتّه مشکلتر است از کسی که بااسب می‌رود.

لابد منظرهٔ آتش‌را بیشترمی‌بیند؛ وازحرارت‌آن بیشتر متأثّر می گردد.

بعضی ازافراد مرتکب گناهان کبیره شده‌اند ولی چون دارای ایمان راسخ بوده‌اند مورد شفاعت قرار گرفته‌اند اینها آهسته ولنگان می گذرند.

وافراد ظالم وکافر به جهنّم می‌افتند؛ وچقدر جهنّمشان طول بکشد؛ خدا می‌داند؛ البتّه درجـات ظلم وکفرمختلف است؛ آنقدر باید بمانند تاآتش آنهارا تطهیر کند: یك‌ماه، دوماه، یك‌سال، ودوسال ده سال، هزارسال، خدامی‌داند چقدرمی‌مانند؛ چون روزقیامت پنجاه هزارسال است وبالأخره بایدآنقدربمانند، تابیرون آیند؛ مگرافرادی که درآتش مخلّدند یعنـی بطورجـاودان باید بمانند؛ آنان افـرادی هستند که وجودشان آتش شده است وانشاء الله تعالی دربحث جهنّم ازخصوصیّات احوال مخلّدین درآتش گفتگوخواهد شد.

کسانی که ازآتش‌بیرون می آیند درحوض کوثرغسل‌می کنند؛ وآن تاریکی‌ها وخرابی‌ها به‌برکت ولایت ازبین می‌رود وپاك‌وپاکیزه به‌بهشت می‌روند.

آیا این صراط برروی جهنّم زده می‌شود، ویادرداخل آنست؟ ما دراین باره روایتی نداریم؛ ولیکن روایتی‌را که شارح مطالب مذکوره است در«مجمع البیان» ازابن مسعود نقل می کند که:

عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سلم : قَالَ: یَرِدُ النَّاسُ ثُمَّ یَصْدُرُونَ بِأَعْمَالِهِمْ فَأَوَّلُهُمْ کَلَمْحِ الْبَرْقِ ثُمَّ کَمَرِّ الرِّیحِ ثُمَّ کَحَضْرِ الْفَرَسِ ثُمَّ کَالرَّاکِبِ ثُمَّ کَشَدِّ الرَّجُلِ ثُمَّ کَمَشْیِهِ.

«ازرسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمودند: مردم به‌واسطهٔ اعمالشان داخل درآتش می‌شوند وسپس از آتش خارج می‌شوند؛ پس اوّل آنان به سرعت برق چشم؛ ازآن گذشته مانند سرعت وزش باد؛ و ازآن گذشته مانند سرعت اسب تندرو درحال دویدن؛ وپس‌از آن مانند شخص سواره؛ وپس‌از آن مانند سرعت کسی که می‌دود؛ وپس‌ازآن مانند سرعت کسی که راه می‌رود».

ودر «تفسیر علی‌بن ابراهیم قمی» وارد است که : الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُّ مِنَ السَّیْفِ .

«پل جهنّم که ازآن به‌بهشت می‌رود ازمو باریکتر واز شمشیر برنده‌تر است» .

این همان صراط مستقیم است که صراط عَلِیِّ‌بْنِ أَبِیطَالِبْ است که حقّاً چقدر باریك و چه اندازه تیز است. شمااعمال امیرالمؤمنین علیه السلام رادرنظر بگیرید! وببینید درهرلحظه درتمام جهات مراعات کردن ظاهروباطن، وجمع‌بین‌عوالم، ودادن حقّ‌هرذی حقّی‌را به او، ودر عالم وحدت رفتن، واحکام‌آن‌را باعالم کثرت مخلوط نکردن، وحقّ

عالم کثرت‌را ادا کردن، درمقام عبودیّت حضرت حقّ، عبد صرف بودن؛ و آثار توحید اورا درجمیع عوالم ودر تمام حرکات وسکنات مراعات نمودن، وتمام جهات لازم درجات ومراتب سلوك ومجاهده‌را بنحو أعلی وأتمّ رعایت کردن، آن هم نه تنها دریك لحظه ودولحظه بلکه درتمام دوران مدّت حیات. ببینید چقدر لطیف و عمیق ودقیق است؛ وچقدربرّنده ودارای‌احتیاط ومراقبت.

والبتّه‌به‌مجرّدمختصرانحراف‌انسان درجهنّم‌نمی‌افتد؛ ولیکن حقّ آن صراط مستقیمی که به‌این دقّت است نیز ادا نشده وبه قدر انحرافش بهره ازصراط مستقیم کمتردارد؛ وبه‌هرمقداری که انحراف از این صراط بیشتر باشد خطرش بیشتر است؛ واز این خصوصیّت استقامت درطریق بهرهٔ کمتری دارد.

والبتّه این‌صراط مستقیم همان است که حضرت باقر علیه‌السلام در بارهٔ آن می‌فرماید: ازموباریکتر واز شمشیر تیزتر است؛ واختلاف عبورمردم ازآن مانند برق خاطف ووزش باد ودویدن است وحرکت سواره وحرکت پیاده ، به همان درجه اختلاف رویّه وسلوك آنها با آن حضرت است.

وحقیقت مطلب اینست که انسان باید دردنیا زندگی کند؛ واز آن برای عوالم دیگربگذرد وعبور کند. اگرهمانطورکه‌أنبیاء وأئمّه طاهرین زندگی کردند، توأم باصدق وامانت وتوحید باشد، خوب عبور می کند؛ وگرنه، نه؛ صراط همان صورت واقعیّهٔ حقیقیّهٔ انسانیّت است؛ وحقیقت آن صورت، مسیروراه علّی‌بن ابیطالب

است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام دردنیا زراعت کرد، باغ تهیّه کرد، قنات جاری کرد، نخلستان ایجاد کرد، ولی آلوده نشد؛ ازدواج کرد، وفرزندان آورد، آلوده نشد؛ حکومت نمود وآلوده نشد.

این غیراز اقسام‌کارهای مردم است؛ امیرالمؤمنین ازاین اعمال جزنفس عمل غرضی و مقصدی نداشت. جزخدانیّتی نداشت؛ مردم برای نیّت‌ها انجام می‌دهند؛ واین همان مَفْرق طُرُق أولیاءِ خدا باسایرافراد مردم است؛ أولیای خدا کارشان رنگ خدائی دارد وهیچ رنگی از آن نیکوتر نیست.

صِبْغَةَ اللّهِ وَ مَنْ أحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً (آیهٔ ۱۳۸ از سورهٔ ۲ بقره)

البتّه أولیاء خداهم مقام ومرتبه امیرالمؤمنین‌را پیدا نمی کنند؛ امّا ازنقطهٔ نظرپیروی ازآن حضرت ممکن است صراطشان مستقیم گردد؛ وآنان نیز کَالْبَرْقِ الْخَاطِف ازصراط عبور کنند؛ چون به‌مقام مقرّبین ومخلَصین رسیده‌اند؛ وکسی که بدین مقام رسد دیگر آتش برای اومعنی ندارد.

والبتّه‌هم باید چنین‌باشد؛ زیراکه‌آنها امامند برای اینکه دست مردم‌را بگیرند وهمانند خود حرکت دهند؛ والاّ معنای امامت‌صادق نیست.

اینان کسانی‌هستند که درصراط مستقیم سیردارند وچنین‌افرادی غصّه واندوه ندارند.

لاَ یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ (آیهٔ ۱۰۳ ازسورهٔ ۲۱انبیاء).

« دهشت وتکان بزرگترین ، آنان را به وحشت و هراسی

نمی‌اندازد».

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (آیهٔ ۸۹ ازسورهٔ ۲۷ نمل).

«کسی که حسنه‌ای بیاورد برای اوپسندیده است؛ وایشان از دهشت واضطراب آن روز درامانند».

وَإِذاً لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْراً عَظِيماً وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً (آیهٔ ۶۷و۶۸ ازسورهٔ۴انبیاء).

(افرادی که تسلیم محض خدا ورسول باشند، ودر مرافعات ومخاصمات خود فقط به رسول‌الله رجوع نموده، وحکم آن حضرت را ازجان ودل بپذیرند؛ آنان مؤمن حقیقی‌بوده وخداوند می‌فرماید:) «ودرآن وقت بنابراین ما ازنزد خود به آنهامزد عظیمی می‌دهیم وهر آینه‌آنان‌را درصراط مستقیم‌هدایت می‌نمائیم»!

وچون راهشان راست واستواراست به‌یك لحظه از این طرف جهنّم به آن طرف می‌رسند! ومانند أنبیاء واولیاء هیچ آلودگی ندارند؛ هیچ هیچ. این لازمهٔ مقام تسلیم واطاعت است که آنان‌را با انبیاء واولیاء معیّت می‌دهد وهمنشین می‌کند واز صراط مستقیم برخورداردمی‌نماید؛ واین‌همان‌صراطی‌است که مادرشبانه روزچندین مرتبه می‌گوئیم: إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وهدایت به آن را به تمام معنیٰ ازخداوند تقاضا می‌نمائیم!

خلاصه هرکس دردنیا مطیع محض خدا ورسول خدا باشد، ودرکارهای خود هیچ چون وچرا نکند؛ ودربرابر خواسته‌های آنان

ازخود اظهار سلیقه وردّ وایراد ننماید؛ خداوند اورا بدین‌مقام مـوفق می کند.

و آنان ازروی پل حرکت می کنند چون برق.

ولیکن أَصْحَابُ الْيَمِينِ ؛ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ؛وَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَاأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (آیهٔ ۲۸ وآیهٔ ۸ ازسورهٔ ۵۶ واقعه).

«کسانی که از یاران و گروه سمت راست هستند ازسعیدان و نیکبختان‌هستند؛ولیکن آن‌قاطعیّت درامرتوحیدراندارند؛وآن‌معیّت با رسولان‌واطاعت‌صرف که‌چون شمشیربرّنده، ویا آنگونه دقّت که چون مو باریك‌است درآنها نیست؛ واسرارخفیّهٔ پیامبران‌وامامان را نمی‌توانندتحمّل نمایند؛ولقاءالله‌را ادراك نکرده‌اندوَ إِلَهِي‌مَاعَبَدْتُكَ خَوْفاًمِنْ نَارِكَ وَلاَ طَمَعاً فِي‌جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ راچون بزرگان‌وپیش کسوتان راستین وسابقین نمی‌فهمند.

می گویند: خدایامادردنیاآمدیم زندگی کنیم وبه‌مادستورهائی دادی که چنین بکن وچنان نکن ! و ما مال حرام نمی‌خوریم؛ دزدی نمی کنیم؛ قمار نمی کنیم؛ به نوامیس مردم تعدّی نمی‌نمائیم؛ ولی ما طالب عیش دردنیا هستیم ؛ غذای لذیذ می‌خواهیم؛ وهمان طور که به وعده داده‌ای، حورالعین می‌خواهیم؛ جَنَّاتٌ وَ أَنْهَارٌ می‌خواهیم؛ وما به این چیزها اشتها داریم؛ وهرچه خدا بفرماید: من اینهارا به شما می‌دهم ولی شما قصدهمّت برآنها نکنید؛ و نظر خودرا بالاتر کنید! ببینید: امامتان چه می‌خواست.

آنکه کارَدْ قصدِ گندم بایدش کاه خود درتبَع می آیدش

می گویند: آن امام مابود آن علیّ‌بن ابیطالب بود؛ به ما چه مربوط؟

باری اینان آدمهای خوبی هستند وصالح العمل؛ ولی آن خصوصیّات درشان نیست. وآن دقّت صراطرا ندارند؛ واینها به هرمقداری که به دنیا تعلّق دارند، به‌همان مقدار عبورشان ازصراط به‌طول می‌انجامد.

چون گفتیم که باید ازدنیا به‌آخرت رسید واز جهنّم وصراط داخل‌دربهشت شد؛ والاّقبل ازآمدن به دنیاهم، ماداخل بهشت بودیم؛ ولیکن آن بهشت استعداد وقابلیّت‌بود نه‌بهشت فعلیّت؛ وبین‌بهشتی که مامی‌خواهیم برویم وکمربسته‌ایم، وبارسفر وزادوراحله تهیّه کرده‌ایم؛ وبین بهشتی که سابقاً بوده‌ایم فاصله بسیار است؛ یك صد هزارسال مسافت است؛ این کجا وآن کجا؟

شکّر مازندران و شکّر هندوستان
هردوشیرین‌اند امّااین کجاوآن کجا
دانهٔ فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه
هردوجان‌سوزند امّااین کجاوآن کجا

عیناً مانند یك درخت بزرگ وپهناور سیب که شاخ وبرگش دراطراف، آنراچون روضهٔ رضوان نموده؛ وهزار عدد سیب سُهیل زده برآن طنّازی ودلبربائی دارد؛ بایك دانهٔ تخم سیب؛ این درخت سیب همان دانهٔ تخم است وآن دانه همین درخت است؛ امّا این کجا وآن کجا؟ چقدرفاصله است؟ این فعلیّت است؛ سیب شیرین است؛

مفرّح ذات است؛ آن قابلیّت است استعداد محض است؛ دربهشتی که سابقاًبودیم نیزمسئله ازهمین قراربوده است؛ وپس‌ازآن باید در این دنیا بیائیم وازاین جهنّم وکلاس امتحان وابتلاء بگذریم.

این راه بهشت‌است که تحمّل‌وشکیبائی وصبرواستقامت است

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ (آیهٔ ۲۱۴ از سورهٔ ۲ بقره).

«آیاتاآنگاه که‌نظیر جریان و مَثَل کسانی که قبل‌ازشما آمده‌اند، و آنان‌را گرفتاری‌وعسرت‌وشدّت‌فرا گرفت؛ به‌شمانرسیده است؛چنین می‌پندارید که داخل بهشت می‌شوید؟!»

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (آیهٔ ۱۵ ازسورهٔ ۲بقرهٔ).

«وهر آینه حتماً ویقیناً ماشمارا به‌مقداری ازترس و گرسنگی، وکم بود مال‌ها وجان‌ها، وثمره‌ها آزمایش می کنیم! و ای پیامبر شکیبایان‌را بشارت به قبولی ورستگاری ازاین امتحان بده!

فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (آیهٔ ۳ از سورهٔ ۲۹ عنکبوت).

«آزمایش‌ها وامتحانات خدا برای علم خداست که بداند راستان شما کیانند، ودروغگویان کیانند.» والبتّه معلوم است که علم خدا حضوریّ است؛ ونفس اعمال مردم درخارج و تحقّق آن علم خداست ؛ پس معنای دانستن خدا نفس بجای آوردن اعمال شما خواهد بود!

الٓمٓ * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لاَ يُفْتَنُونَ (آیهٔ ۲ ازسورهٔ ۲۹ عنکبوت).

«آیا مـردم چنین گمان می کنند که به مجرّد آنکه بگویند: ما ایمان آورده‌ایم یـلـه ورها می‌شوند؟ ومورد امتحان و آزمایش قرار نمی گیرند»؟

پس رسیدن به بهشتِ فعلیـّت، یعنی بهشت بعد ازطـّی عـالم برزخ درقیامت، بعد ازامتحانات دردنیابوده؛ وهر کس امتحانش‌بهتر ونتیجه‌اش عـالیتر باشد، به صراط مستقیم نـزدیکتر و به راه وروش علی‌بن ابیطالب مناسب‌تر وملایم‌تر است.

اصحاب الیمین، یعنی سعادتمندان ونیکانی که کارهای خـوب انجـام می‌داده‌اند؛ واز زشتی‌ها پرهیـز می‌نمودند؛ ولی نتوانسته‌اند ریشهٔ علاقهٔ به دنیا و مَاسِوَی‌اللّه را دروجودشان بسوزانند ومنظور از دُنْیَا غیرخداست؛ هرچه باشد؛ وهرمقام ودرجه وفضیلتی بوده باشد.

غیرخدا هرچه هست دنیاست گرچه بهشت ومقام باشد؛ زیرادنیا یعنی‌حیات دانیه؛ وکسی که منظور ومقصودش مقصور ومحصور در ذات اقـدس حضرت احـدیـّت نبوده باشد؛ درزندگی پست زیست می کند گرچه دارای فضائل ومکارمی‌هم بوده باشد.

اصحاب‌الیمین ازروی جهنـّم عبور می کنند؛ وچـون حقیقت آتش‌رادرنیافته‌اند؛ وبدان دردنیا قدری نزدیك شده‌اند، مانند شخص سواره ویاپیاده هستند، که ازدیدن مناظردوزخ دروقت‌عبور دردهشت است؛ واز حـرارت وهـوای نامطبوع اوقدری ناراحت است؛ امـّا

مقرّبین وأبـرارْ حقیقت آتش‌را شناخته‌اند؛ وبدان دل نداده‌اند لذا چون برق خاطف، وچون باد تند وزش از آن می گذرند.

وَ أَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَآءً غَدَقاً

(آیهٔ ۱۶ ازسورهٔ ۷۲ جن).

«واگرچنانچه برطریق‌راست واستوارپایمردی کنند، ماهرآینه به‌آنان ازآب شیرین و گوارا وفراوان می‌نوشانیم»، وامّا راجع به کسانی که به خدا وجزا وعمل مؤمن نیستند وعـالم را هرج ومرج، وبدون حساب می‌دانند، می‌فرماید:

وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ

(آیهٔ ۷۴ ازسورهٔ ۲۳ مؤمنون).

«وحقّاً آن کسانی که به‌آخرت ایمان نمی‌آورند ازراه وروش وصراط واضح، به‌دور افتاده وپرت شده‌اند؛ وبه انحراف و کجروی و گمراهی گرائیده‌اند.»

آری صراط صِراط علیّ بن أبیطالب است؛ و صِرَاطُ عَلِيٍّ حَقٌّ نُمْسِكُهُ آن رویّه روش حقّ است؛ وباید گرفت وبدو نزدیك شد، وروزبروز نزدیکترشد، تاصد درصد درپشت سراوقرار گرفت. وشیعهٔ اوشد؛ وبااو ملحق شده وبه بهشتی که او می‌رفته وبرای آن درتکاپـو بوده است رفت؛ ودر تمام اعمال واقوال ازآن صراط تعدّی وتجاوز نکرد که این‌خسران بزرگی است.

مرحوم محدّث قمی‌نقل کرده است‌از کتاب «مصابیح‌الانوار»:

قَالَ: بَلَغَنَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اشْتَهَى كَبِداً مَشْوِيَّةً

عَلَى خُبْزَةٍ لَيِّنَةٍ فَأَقَامَ حَوْلاً يَشْتَهِيهَا ثُمَّ ذَكَرَ ذَلِكَ لِلْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ صَائِمٌ يَوْمٌ مِنَ الأَيَّامِ فَصَنَعَهَا لَهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَفْطُرَ قَرَّبَهَا إِلَيْهِ فَوَقَفَ سَائِلٌ بِالْبَابِ.

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ احْمِلْهَا إِلَيْهِ لاَ تَقْرَعَ صَحِيفَتَنَا غَداً أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَوتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا[1].

«گفته‌است: به‌ما چنین‌خبر رسیده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام اشتها کردند که جگر کباب شده ویا بریان شده‌ای‌را بانان نرم بخورند؛ همینطور این امر طول کشید ویك سال بر آمد که پیوسته حضرت این اشتهارا داشتند ولی ابراز نمی‌نمودند؛ پس از یك‌سال درحالی که روزی از روزها روزه بودند ؛ به حضرت امام‌حسن علیه السلام این‌مطلب‌را باز گو کردند؛ امام حسن برای آن حضرت آماده‌ساخت؛ وچون هنگام افطار رسید وامام حسن این طعام‌را به نزد پدر گذارد، ناگهان سائلی در خانه سؤال نمود.

حضرت فرمودند: ای نوردیدهٔ من! این‌طعام‌را بردار وبه سائل بسپار! برای آنکه مادرفردای قیامت درصحیفهٔ اعمال خود نخوانیم که: شما طیّبات خودرا درزندگانی دنیا وپست خود از بین بردید! ودراین حیات دَنِیّ و ناقابل، شما باطیّبات خود استمتاع نموده وبهره‌مند شدید»!

حضرت دراین‌بیان استشهاد فرموده‌اند به آیهٔ ۱۹ ازسورهٔ ۴۹ احقاف:

۱ــ «سفینة البحار» مادهٔ کبد ج۲، ص۴۵۸

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَوتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ.

«وروز قیامت روزی است که مردمان کافر را بر آتش عرضه می‌دارند؛ وچنین به‌آنها خطاب می‌شود که : شما طیّبات و چیزهای پاکیزه ونفیس خودرا درزندگانی دنیا ازبین بردید ومصرف‌نمودید! وباآنهااستمتاع کردید؛ وبنابراین درمقابل استکباری که در زمین، به ناحقّ نمودید وبه‌واسطهٔ فسقی که کردید وتجاوزی که نمودید؛امروز به‌عذاب ذلّت‌آمیز واهانت‌بخش وپست وخوارساز خدا پاداش‌داده می‌شوید»!

ملاحظه بفرمائید: علّی‌بن ابیطالب که خلیفه مسلمین است و حاکم‌برجهان اسلام دلش‌میل به‌جگر بریان کرده، ویك‌سال‌می گذرد؛ که پیوسته بااین اشتها دست به گریبان است[1]؛ وحال ووقت ومجال آن‌را ندارد؛ وآنقدر بی‌اعتناست که وقت وحال خودرا برای این امور حتّی درمدّت طول یك‌سال به‌یك جمله که بگوید: جگر بریان می‌خواهم ندارد؛ وخلیفهٔ اسلام ومسلمین در حال روزه پس از یك سال دروقت افطار که دربرابرش مطلوبِ خودرا می‌بیند، دست دراز

۱ــ ازاینکه یك‌سال طول کشید وحضرت حال ومجال گفتن‌رانداشتند معلوم می‌شود که این داستان در حال خلافت بوده است که پیوسته مشغول اصلاح امور مسلمین بوده‌اند.

کردن ولقمه برداشتن را باوجود سائل در دَم دَر ، اشتغال به حیاتِ پست واستمتاع به‌طیّبات درزندگی حیوانی ودون‌مقام انسان‌می‌بیند؛ وازاو می گذرد؛ ونه‌آنکه بگوید: نیمی ازاین‌را به‌این‌سائل بده! بلکه می‌فرماید: این‌ظرف خوراك‌را بردار، وهمه‌را به‌او بده! سائل سیر و گوارا بخورد؛ وما تماشا کنیم که این حیات عُلیاست ؛ این زندگانی والا وبالا وعالی‌رتبه است؛ این زندگانی انسان ودر صراط مستقیم انسانیّت است که انسان ایثار کند؛ وبه‌سائلی که گرسنه‌است ویا گرسنه نیست، ولی‌طلب طعام می کند ، از غذا مُشْتهای خود که سالی در فکر تهیّهٔ آن‌بوده ، واینك در حال روزه می‌خواهد تناول کند بگذرد وبه سائل دهد.

اینست صِراط مُسْتَقیم ! شمارا به خدا سوگند، از حال تا روز قیامت فکر کنید! ببینید ازاین صراط مستقیم‌تر سراغ دارید؟! و آیا می‌توانید درذهن خود بهتر از این تصوّر کنید؟!

من هروقت به‌این داستان و نظائر آن که بحمدالله والمنه صفحاتِ تاریخ مارا ازروش آن‌حضرت و سایر أئمّهٔ طاهرین پر کرده است، نظری می کنم؛ وآن‌هارا با طرز زندگانی خلفای جائر اسلام مانند بنی‌امیّه وبنی‌عباس که به‌نام اسلام وبه‌نام جانشین رسول‌الله برمردم حکومت می کرده‌اند قیاس می کنم در یك دنیا از حیرت فرو می‌روم.

معاویه سفره‌هائی می گسترد که انواع واقسام لذیذترین‌غذاهای دنیا درآن تهیّه شده بود غذاهائی را برای اوآماده می‌ساختند که از

مغزپسته وروغن مغزسر پرنده‌ای که نایاب و نادرالوجود بود تهیّه می‌شد؛ و آنقدر می‌خورد که هرچه طول می کشید سیر نمی‌شد ، و می گفت: من خسته شدم امّا سیر نشدم!

و گویند: اطرافِ دهان‌او پیوسته زردبود و رنگ غذا داشت؛ و آنقدر درغذا خوردن حریص وعجول بود که آستین لباس‌او پیوسته چرب‌بود؛ویکی ازپیراهن‌های اوباهمین آستین‌معروف، امروزدریکی ازموزه‌های معروف جهان است؛ این صراط ضدّ صراطِ انسانیّت است، ولذا امیرالمؤمنین ازمعاویه به انسان معکوس و جسم واژگون درنامهٔ خود تعبیرفرموده است:

وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ[1].

شاعر اهل‌البیت در عصر حضرت صادق علیه‌السلام گوید:

سَمَّاهُ جَبَّارُ السَّمَا صِرَاطَ حَقٍّ فَسُمِّي

فَقَالَ فِي الذِّكْرِ : وَمَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَى

هَذَا صِرَاطِي فَاتَّبِعُوا وَعَنْهُمُ لَا تَخْدَعُوا

فَخَالَفُوا مَا سَمِعُوا وَالْخُلْفُ مِمَّنْ شَرَعَا

خداوند جبّار آسمان علی‌بن أبیطالب را صراط حقّ اسم - گذاری کرد؛ وبنابراین علی به‌این نام‌رسیده شد؛ وخداوند درقرآنش

۱- رسالهٔ ۴۵ ازرسائل «نهج‌البلاغه» ج۲، ص۷۳ ازطبع عبده : نامه‌ای که آن‌حضرت به‌عثمان‌بن حنیف نوشته‌اند.

۲- «دیوان سید» ص۶۴ تخریج از«اعیان‌الشیعه» ۱۲: ۲۱۴

فرمود: این گفتاری نیست که به دروغ افترا زده شده باشد.

بلکه این است صراط من، پس از آن پیروی کنید! و ازمتابعت ایشان فریب نخورده وبه‌غیر آنها نگرائید! پس مخالفت آنچه از قرآن شنیدند نمودند ومخالفت از ناحیهٔ کسی بوده است که دراین کار پیشقدم شده است.»

مجلس پنجاه و دوم

در حقیقت

صراط و انحصار مصداق اعلای آن به امیرالمؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس پنجاه‌ودوم)

الحمدلله رب العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ. (آیهٔ ۶ ازسورهٔ ۱ فاتحة الکتاب)

«خداوندا! مارا به‌راه راست هدایت‌فرما»!

صراط مستقیم که درقرآن کریم بسیار از آن یادشده است، ودر سنّت نبویّه واحادیث معصومین صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین کثیرالدّوران وشایع است،همان‌راه راست است که درزبان پارسی متداول ومعمول است.

ما به‌حول وقوّهٔ خدا دراین مجلس به‌طور مستوفی از حقیقت صراط وسپس‌ازحقیقت‌صراط مستقیم بحث می‌نمائیم،تابسیارواقعیّت امر روشن وواضح گردد؛ واین نیاز به‌دو مقدّمه دارد:

مقدمهٔ اول آنکه الفاظی که در زبان‌های مختلف ونسبت به جماعت‌های متفاوت برای تفهیم و تفهّم معانی وضع شده و استعمال

می گردند، دارای معانی کلّیه هستند؛ نه آنکه معنای موضوع‌ٌ لـه ویا مستعمل‌ٌفیهِ آن، خصوص فردی ازافرادِ آن معنی باشد.

مثلاً لفظ چراغ راکه وضع کرده‌اند برای‌یك معنای کلّی‌بوده است؛ وآن‌عبارت‌است ازموجودی نورانی که درپرتو خود به مقدار سعهٔ شعاعیِ خود موجودات تاریك را روشن می کند ؛ در آن زمان چراغ منحصر بود به‌یك‌رشته که درظرف‌روغنی می گذاردند؛ و سر-رشته را آتش‌زده، ازآن روشنی ودود خارج می‌شد.وبه این موجود خاّص بدین کیفیّت خاصّه چراغ می گفته‌اند؛ سپس که چراغ نفت رائج شد؛ ونفت رائج شد؛ ونفت‌را درظرفی سربسته ریخته وفتیله‌ای درآن گذارده؛ وروی فتیله حُبابی ازشیشه قرار می‌دادند؛ به‌این هم چراغ گفتند، بدون مختصر عنایتی در تغییر نام چراغ ؛ گوئی همان معنای چراغی که درسابق باروغن بود؛ همان معنی بعینه دراین چراغ نفتی حُباب دار وجود دارد؛ پس خصوصیّت روغن چراغ و دودِ فتیله دخالتی درمعنای اسم‌چراغ نداشته؛ بلکه معنی، همان‌معنای کلّی بوده که جسمی خود نورانی ونوربخش باشد؛ وچون این‌معنای کلّی دراین دوفرد از ساختمان چراغ تفاوت نداشت؛ لذا به همان عنایت اوّلیّه‌ای که چراغ‌را برای آن‌فرد اوّل استعمال کردند به‌همان عنایت برای فرد دوّم نیزاستعمال می کنند.

وهمچنین پس ازآنکه چراغ گازی اختراع شد، وبه دنبال آن چراغ کهربائی وبرق پدیدآمد؛ باانواع واشکال مختلف آن، به تمام آنها همان‌چراغ راگفتند.

این مطلب اختصاص به‌لفظ چراغ ندارد؛ لفظ چراغ یك مثال بود که زده شد؛ تمام الفاظ از این قبیل هستند؛ درهر زبانی از السنهٔ دنیا خواه حضری وخواه بدوی.

لفظ صِراط نیز همین طور است؛ صِراط یعنی راه وچیزی که با پیمودن آن ازچیزی به‌چیز دیگر می‌توان رسید؛ وواسطه ورابطِ بین آن دوچیز که باحرکت وسیر درواسطه، آن‌دو چیز بایکدگر مربوط می‌شوند؛ خواه‌این راه طبیعی باشدیاصُوری‌ومثالی ویا نفسی، باانحاء واقسام‌مختلفی که درهر قسم آن می‌توان تصوّر کرد؛ مثلاً فاصلهٔ رابط بین دوشهر ویا دوخانه را راه گویند؛ و فاصلهٔ رابط بین دو قطب الکتریك؛ ورگ‌های شریانی ووریدی بدن که خون‌را به‌قلب وازقلب به‌نقاط بدن می‌رساند؛ وخواندن کتاب که‌راه برای تحصیل‌علم است؛ وسفر دردریا وصحرا برای تجارت که راه برای کمك رساندن‌به‌خلق خدا وتهیّهٔ مایحتاج آنهاست؛ وزراعت که راه برای تحصیل‌غذاست؛ وعبادت خدا که راه برای تقرّب به‌سوی اوست؛ وموت که راه‌برای ورود درعالم برزخ است؛ وموت ازبرزخ که راه ورود به‌عالم قیامت است؛ واظهار شهادتین که راه برای اسلام است؛ وولایت که‌راه برای ایمان است. و بالاخره برای وصول به هر چیزی اگر نیاز به واسطه‌ای باشد آن را راه و صراط گویند. و معلوم است که باوجود آنکه در تمام این مصادیق معنی و مفهوم صراط صادق است، واین‌صِدق نیز صدق حقیقی است نه‌مجازی؛ ولی بدیهتاً افراد این‌معنی ومفهوم بایکدگر تفاوت دارند؛ راه برای کرمان، غیر از راه

سنجش عدالت است؛ وراه وصول بـه محبوب، غیر ازراه بـه دست آوردن مجهول درمعادلات جبری است؛ وراه بهشت غیر ازراه حـلّ مسائل ریاضی است.

مقدمهٔ دوم : در آیات کریمهٔ قرآن وروایات وارده ازمعصومین صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین وارد است که خداوند برای وصول به مقام ارجمند انسانیّت وفعلیّت قُوی واستعداد وتقرّب به خدا، و لقاء ودیدار خدا، وطیّ مراحل و منازل کمال، راهی معیّن فـرموده است؛ وازپیمودن بعضی ازراهها نهی نموده است مثل آیهٔ:

قُلْ هَـذِهِ سَبِيلِي أَدْعُـوا إِلَى اللّهِ عَلَـى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي (آیهٔ ۱۰۸ ازسورهٔ ۱۲ یوسف).

«بگـو ای پیغمبر: که اینست راه من! که من ازروی بصیرت به سوی پروردگار مـردم را به پیمودن این راه می‌خـوانم ودعوت می کنم؛ ونیز پیروان من ازاین راه مردم را به‌سوی خدا می‌خوانند.»

ومثل آیهٔ:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَأَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَأَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى (آیهٔ ۳۰ ازسورهٔ ۵۰ نجم).

«به درستی که پروردگارتو داناتر است به کسانی که ازراه او گمراه شده‌اند؛ واوداناتراست به کسانی که راه یافته‌اند».

ومثل آیهٔ: وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِـدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ (آیهٔ ۸۶ ازسورهٔ ۷ اعراف).

«ودرسر هرراهی می‌نشینید که مردم مؤمن‌را بیم دهید، وازراه

خدا بازدارید»!

چون این دومقدّمه روشن شد، حال می گوئیم که صراط الله، راه به سوی خداست؛ وچون خدا محلّ ومکان خارجی ندارد؛ پس مقصود راهی است که ازنفس برای معرفت ذات اقدس اوجلّ جلاله می‌باشد.

زیرا انسان ازاوّل عمر تا آخرین لحظهٔ حیات، حالات مختلف روحی دارد؛ وحرکات نفسانیّه وملکات اخلاقیّه‌ای دارد که از تکرار اعمال وحالات دراو به‌وجود آمده است؛ ودائماً ازصورتی به‌صورت دیگر، واز حالی به حال دیگر، واز عقیده‌ای به عقیده‌ای دیگر، واز کمالی به کمال دیگر منتقل می‌شود؛ تاآنکه ازمقرّبین گشته وازسابقین قرار گیرد؛ واگرعنایت‌خدا دست اورابگیرد ازکمّلین گردد؛ واگر ازمتوسّطین باشد از اصحاب یمین شود؛ واگر شیطان ونفس امّاره راهبراو باشد ازاشقیاء واصحاب شمال شود؛

درهرفرد ازافراد بشر از درون وباطنِ نفس‌او راهی است به سوی خدا؛ وتمام اعمالی‌راکه درظاهر انجام می‌دهد طبق نقشهٔ باطن اوست؛ آن راه باطنی‌صراط‌است؛ وچون هر کس به‌نوبهٔ خود صفات خاصّی دارد وملکات وغرائز، وبالاخره عقائد مخصوص وشاکله ومنهاج اختصاص به‌خودرا دارد؛ بنابراین هرفرد از افراد بشر دارای راه خاصّی به سوی خداست؛ واز اینجا به خوبی معنای این کلام معروف روشن می‌شود که: اَلطُّرُقُ إِلَی اللّهِ بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْخَلاَئِقِ.

واین راهها با کثرت وتعدّد آنها در صورتی مستقیم است که

راهرورا باأقصرفاصله وکوتاه‌ترین زمان به بهشتِ مرضات خداوند جلیل‌ولقای حضرت او واندکاك وفنای‌محض درذات اوبرساند؛ واین راه معرفت است که هرامامی ازامامان مبیّن وشارح ومفصّل آنست؛ بلکه وجود امام نفس‌صراط وتحقّق خارجی صراط مستقیم است.

امام‌صراط مستقیم‌است، تاپیروان‌ازراه نَفْس‌او، همان راهی‌را که اورفته است بروند.

وچون امام از راه صفات خود سریع‌ترین وکوتاه‌ترین ونزدیکترین راه‌را به‌سوی خدا پیموده است، پس‌نفس‌امام راه مستقیم به‌سوی خداست؛ که حقّاً ازشمشیربرّنده‌تر وازموباریك‌تراست.

ازحضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام روایت است که فرمود:

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَالْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ (۱).

یعنی صورت ناطقهٔ نفس انسانی همان صراط مستقیم است به سوی تمام خیرات؛ وآنست همان پلی که در بین بهشت ودوزخ کشیده شده است.

والبتّه همان‌طور که ذکرشد تمام موجودات این نشئه، ظهور وبروزی درنشئهٔ قیامت دارند؛ وصراط نیزظهور وتجلّی دارد؛ وآن ظهور همین‌راهی‌است که انسان دردنیادارد؛ چون حقیقت دنیاجهنّم؛ است؛ وصراط جهنّم راهی‌است که انسان دردنیا به‌سوی خدادارد؛ بعضی برای عبور ازاین صراط می‌لنگند؛ وبه جهنّم می‌افتند. واینان

۱ - «تفسیر صافی» ج۱ ص۵۵ طبع اسلامیة.

همان کسانی هستند که در شهوات منغمرند؛ ودر مادّیات ولذائذ دنّیه غوطه خورده‌اند؛ ولی چون به خدا ایمان آورده بودند، لذا لنگان لنگان عبور می کنند.

«در تفسیر قمی» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده‌اند:

اَلصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ الْبَرْقِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مَاشِياً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ حَبْواً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقاً فَتَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئاً وَ تَتْرُكُ شَيْئاً.[۲]

«صراط ازمو باریك‌تر و ازشمشیر تیزتراست، پس بعضی از روی آن مانند سرعت برق می گذرند؛ وبعضی مانند دویدن اسب؛ وبعضی ازروی آن پیاده عبورمی کنند؛ وبعضی برو درافتاده وچهار دست وپا وبعضی خودرا به صراط گرفته وچسبانیده که نیفتند، ولی آتش مقداری از آنان‌رافرامی گیرد ومقداری ازبدنشان‌را وامی گذارد»

این راه‌ها همگی راه به سوی خداست، غایةالأمر نسبت به حرکت نفوس مختلف، متفاوت است وبه عبارت دیگر یك راهست، غایة الأمر سرعت و کندی عبور از این راه نسبت به نفوس مختلف متفاوت است.

أقرب راه‌ها واقصر وأسرع آنهاصراط امام است، یعنی آن

۱ــ «تفسیر مجمع‌البیان» طبع‌صیدا ج۳ ص۵۲۵.

طریقی را که امام به حسب شرایط مکان وزمان ومقتضیات وبا وجود گرفتاری‌ها وموانع ومشکلات پیموده است؛ وبقیّهٔ راه‌ها به حسب شدّت قُرب ویا بُعد به این راه ازمقادیر وسهام متفاوتی ازصراط مستقیم برخوردارند.

وبنابراین خوب واضح می‌شود که چگونه عَلِیٌّ علیه السلام هُوَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ.

راهی را که انسان به‌سوی خدا دارد همان نفس اوست که همه باید ازراه عبور ازنفس به خدا برسند وچون نفوس ازجهت پاکی وطهارت مختلفند، وازجهت صدق وصفاوشوائب انیّت‌های شخصیّه واستکبار ویا خلوص نیّت وتزکیهٔ سِرّ متفاوتند؛ بنابراین راه‌ها مختلف خواهد شد؛ وآن نفس که از هرجهت اخلاصش شدیدتر، وصدق وصفایش افزونتر، وتزکیّه وطهارتش بهتر، وسرعت حرکتش عالی‌تر باشد آن صراط مستقیم؛ ودربین جمیع نفوس حتّی أنبیاء از رسول اکرم وعلیّ بن ابیطالب وامامان به‌حق ازذریّهٔ آن دوبزرگوار کسی را دراستقامت طریق بهتر ویامساوی سراغ نداریم ولذا آنان سبیل اعظم وصراط اقوم می‌باشند.

أَنْتُمُ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَشُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَشُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ [1].

«شما راهِ استوارترین؛ وگواهان این دنیای فانی؛ وشفیعان آن عالَم باقی برای مردم هستید!»

۱ــ ازجمله فقرات زیارت جامعه کبیره.

حقیقت صراط مستقیم آن راهی‌است که بدون مختصراعوعاج وانحرافی، انسان‌را به‌سوی وطن اصلی خود که حرم امن وامان الهی باشد، برساند؛ یعنی آن راه مستقیمی که اوراحرکت دهد به‌نقطهٔ بدء ومبدء نزولش به‌این عالم.

انسان ازمبدئی که به این‌عالم طبع نزول نمود، استعداد وقوّهٔ محض بود؛ دراین‌عالم باید همهٔ قوا واستعدادهارا به‌فعلیّت برساند، وعودکند، وبازگشت نمایدبه‌همان نقطه بافعلیّت تامّه؛ راه بازگشت وکیفیّت معاودت‌را صراط، وپاکی وطهارت وسرعت آنرا در وصول، استقامت آن گویند.

تمام افراد بشر خواهی نخواهی باید این‌راه را طیّ کنند؛ چون همهٔ آنان ازصفات خداداد‌ی وغرائز جبلّی هریك به نوبهٔ خود برخوردارند؛ وازراه همین‌صفات وغرائز وکیفیّت مجاهده وتطهیر آن به مرحلهٔ‌کمال خود می‌رسند؛ وکشف حقیقت برای‌آنهامی‌شود؛ وبه مقام لقاء الله نائل می‌آیند؛ ولی فرق است بین آن کسانی‌که با تجلّیات جمالیّهٔ حضرت حقّ به لقاء الله نائل می‌گردند؛ وبین کسانی‌که باتجلّیات جلالیّه وقهّاریه، کشف حجب ازآنان می‌گردد وبه واسطهٔ ظهوروبروزاسمائی‌ازخداوند چون الْجبّار وشَدِیدُالْعِقَابِ والْمُنْتَقِمُ وامثال آنها به نقطهٔ بازگشت خود می‌رسند.

انسان به‌واسطهٔ نسیان‌طبع ومادّه وموت اختیاری ویااضطراری بالاخره به مقصد می‌رسد وتجلّیات ربّانیّه دراو به وجود می‌آید؛ ولی برحسب اختلاف درجات تکاملی نفوس، بهره‌مند شدن از

خصوصیّات اسماء وصفات پروردگار تفاوت دارد؛ اگرباتوجّه به حقّ واستمداد ازاو وبانسیان وترك نفس امّاره حرکت کند، راهش مستقیم‌است؛ یعنی درغوروبهره برداری ازصفات خود، راه راست‌را طیّ می کند؛ ودرهرلحظه هرکاری وحادثه‌ای که برای اوپیش آید، وبه وجدان خودش‌مراجعه کند؛ واگرشوائبی ازنیّت‌های دورکننده ورنگ‌های شهوت‌آمیز وغضب آلوده و خاطرات وهمیّه وشیطانیّه دراوباشد آنهارا ردّ کند؛ وکاررا بدون این اساس بجای بیاورد، آن کس درصراط مستقیم قدم زده است.

چون‌انسان برعمل‌ونیّت خود بصیراست ومی‌فهمد چکار کرده وآیا عمل او ازجنبه‌های افراط وتفریط دوربوده است یانه؟

وامّا اگر درنیّت وخلوص انسان شائبه‌ای بود، آن انحراف موجب خروج ازصراط مستقیم می‌شود ولی هرچه انحراف کمتر باشد؛ بهره ازصراط مستقیم بیشتردارد؛ وهرچه انحراف افزون باشد بهره کمتردارد.

مثلاً آن کسی که به فاصلهٔ پنج درجه، کردارش ازصراط مستقیم فاصله داشته باشد، بالأخره حظّی فراوان تر ازصراط مستقیم دارد تا آن کسی که درفاصلهٔ چهل‌وپنج درجه حرکت می کند؛ واگر فاصله به نود درجه برسد حرکت او أبداً بهره‌ای از صراط مستقیم نداشته؛ واگر از ۹۰ درجه بگذرد ودرجهت عکس حرکت کند لَا یَزِیدُ مِنَ اللّهِ إلّا بُعْداً وعلاوه براینکه ازصراط مستقیم بهره‌ای نداشته، هرچه بیشترحرکت بیشتردرظلمت‌فرومی‌رود، وپرده‌های حجاب او افزوده

می گردد.

چون صراطی که انسان به‌سوی خدا دارد حقاً یك پلی نیست که از آهن و آجر و سنگ و اسفالت و نظائر آن باشد؛ یك راه نفسانی است؛ نفس باید حرکت کند و این صراط هم باید مطابق آن عادات وصفات نفسانی او بوده باشد.

هر مسیری یك نحوهٔ خاصّی است؛ و سیر در هر مسیری به گونهٔ مختّص به خود آنست؛ اگر بخواهد مثلاً به‌مسجد برود باید راه زمینی طّی کند؛ اگر بخواهد به مکّه برود راه هوایی است و یا دریائی و اگر انسان بخواهد به‌سوی خدا برود دیگر حرکت زمینی و هوائی و دریائی نیست ؛ چون خدا جای مشخّص و معیّن ندارد. او باید در صفات خود حرکت کند؛ این حرکت به‌شکل دگر است؛ و آن صراط صراطِ نفسانی است. و آن عبور از جمیع اِنیّات در عالم حس و عالم مثال و عالم عقل است؛ و سپردن سَراسَرِ مراتب وجود و هستی را به حضرت حق سبحانه و تعالی.

و چقدر خوب و عالی عارف عالیمقدار شیخ محمود شبستری در این باب سروده است:

جهان آن تو و تو مانده عاجز
ز تو محروم تر کس دید هرگز
چو محبوسان به یك منزل نشسته
به دست عجز پای خویش بسته
نشستی چون زنان در کوی اِدبار
نمی‌داری ز جهل خویشتن عار

دلیـران جهـان آغشته در خـون
تـو سرپوشیده ننهـی پای بیـرون
چـه کردی فهم از دین العجـائز
که برخود جهل می‌داری تو جائز
زنان چون ناقصات عقل و دین اند
چـرا مـردان رهِ ایشان گـزینند
اگر مـردی برون آی و نظـر کن
هرآنچ آید به پیشت زان گذر کن
میـاسا یك زمـان انـدر مـراحِل
مشو مـوقـوف همـراه رَواحِل
خلیل آسا بـرو حـقّ را طلب کن
شبی را روز وروزی را به شب کن
ستاره بـا مه و خـورشید اکبـر
بـود حـسّ و خیال و عقل انـور
بگردان زان همه ای راهـرو روی
هـمیشه لا اُحِـبُّ الافِلین گـوی
و یا چون موسی عمران دراین راه
بـرو تـا بشنوی اِنـّی اَنـَا الله
ترا تاکوهِ هستی پیش باقـی است
جواب‌لفظ أرْنی لـَن تـَرَانِـی است
حقیقت کهر با ذات تو کاه است
اگر کوهِ توئی نبود چـه راهست

تجلّی گر رسد بر کوه هستی
شود چون خاك ره هستی ز پستی
گدائی ، گردد از یك جذبه شاهی
به یك لحظه دهد کوهی به کاهی
برو اندر پی خواجه به أسرا
تفرّج کن همه آیات کبری
برون آی از سرای امّ هانی
بگو مطلق حدیث من رآنی
گذاری کن ز کاف کُنج کَونین
نشین بر قاف قرب قاب قوسین
دهد حقّ مرترا از آنچه خواهی
نمایندت همه اشیا کما هی [1].

ونیز فرماید:

کتاب حق بخوان از نفس و آفاق
مُزیّن شو به اصل جمله اخلاق
اُصول خُلق نیك آمد عدالت
پس از وی حکمت وعفّت شجاعت
حکیمی راست گفتار است و کردار
کسی کو متّصف گردد به این چار

۱ـ «دیوان گلشن‌راز» ص۱۷ تا۱۹.

ز حکمت باشدش جان و دل آگه
نه گُرْ بُزْ[1] باشد و نه مرد ابله
به عفّت شهوت خود کرده مستور
شَرَه همچون خمود ازوی شده دور
شجاع و صافی از ذلّ و تکبّر
مُبرّا ذاتش از جبن وتهوّر
عدالت چون شعار ذات او شد
ندارد ظلم از آن خُلقش نیکو شد
همه اخلاق نیکو در میانه است
که از افراط و تفریطش کرانه است
میانه چون صراط المستقیم است
ز هردو جانبش قعر جحیم است
به باریکی وتیزی موی و شمشیر
نه روی کشتن و بودن براو دیر

تا آنکه فرماید:

بَسیطُ الذّات را مانند گردد
میان این و آن پیوند گردد
نه پیوندی که از ترکیب اجزاست
که روح ازوصف جسمیّت مبرّاست

۱ــ گربز به‌معنای جربزه است.

چه آب و گل شود یکباره صافی
رسد از حقّ بدو روح اضافی
چو یابد تسویه اَجزای ارکان
در او گیرد فروغ عالم جان
شعاع جان سوی تن وقت تعدیل
چو خورشید زمین آمد به تمثیل[1]

باری منازل ومراحل‌را به اختلاف عبارات وتفاوت اعتبارات تعبیر فرموده وعبور ازصراط را براین اعتبارات منوط دانسته‌اند:

بعضی صراطرا عبارت ازنفس دانسته وعبور ازآن‌را به‌عرفان آن دانسته‌اند که وَ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ویا به تطهیر ونمّو آن که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيهَا ویا اماتهٔ آن که أَمَاتَ نَفْسَهُ وَ أَحْيَى قَلْبَهُ.

وبعضی عبارت از دنیا گرفته‌اند ومقصود ازدنیا دراینجا مَاسِوَى اللّه است چنانکه فرمود: أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ.

وبعضی انیّت وهستی دانند چنانکه گوید: بَيْنِي وَ بَيْنَكَ إِنِّيَّ يُنَازِعُنِي فَارْفَعْ بِلُطْفِكَ إِنِّيَّ مِنَ الْبَيْنِ.

وبعضی عبور ازدوصراط ظاهر وباطن؛ ویا دنیا وآخرت؛ ویا شریعت وطریقت دانند؛ ویا عالَم شهادت وغیب؛ ویا عالَم خلق وامر دانند.

وبعضی‌صراطرا سه منزله دانسته‌اند: طبع ومثال وعقل وعبور

۱ــ «گلشن‌راز» ص۵۵ تا۵۶.

ازاین منازل را وقوف برمطلوب شمرند.

وبعضی عبورازچهارمرحله دانسته‌اند چنانکه ازبایزید بسطامی نقل‌شده است که گفت: روز اول دنیارا ترك کردم؛ وروز دوم آخرت را ترك کردم؛ وروزسوّم از ماسوی الله گذشتم وروزچهارم‌پرسیدند: مَا تُرِیدُ چه می‌خواهی ؟ گفتم : أُرِیدُ أَنْ لَا أُرِیدَ، می‌خواهم چیزی نخواهم .

واین اشاره به همان مطلبی‌است که بعضی درتعیین منازل اربعه گویند:

اوّل ترك دنیا؛ دوم ترك عقبی؛ سوم ترك مولی ؛ چهارم ترك ترك .

وبعضی عوالم‌را پنج خوانده‌اند وآنرا عوالم حضرات خمس گویند؛ چنانچه دردعای منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد است که:

اللّٰهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِی بِطَاعَتِكَ ؛ وَ بَاطِنِی بِمَحَبَّتِكَ ؛ وَ قَلْبِی بِمَعْرِفَتِكَ ؛ وَ رُوحِی بِمُشَاهَدَتِكَ؛ وَ سِرِّی بِاسْتِقْلَالِ اتِّصَالِ حَضْرَتِكَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ.(۱)

ونیز محیی‌الدین عربی در ضمن صلوات خود برخاتم انبیاء محمّدبن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گوید: مُحْصِی عَوَالِمِ الْحَضَرَاتِ الْخَمْسِ فِی وُجُودِهِ وَ كُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ .

وبعضی این عوالم پنجگانه‌را به عوالم طبع ومثال وعقل وسرّ وذات تعبیر فرموده‌اند.

۱ــ «بحار» طبع کمپانی ج ۶ ص۳۹۳.

وبعضی طرق زمینی‌را هفت وطرق آسمانی را هفت دانسته ومراد از أرَضِینَ سَبع را حجابهای ظلمانی ومراد از سَمَوَاتِ سَبْع را حجاب‌های ملکوتی ونورانی دانسته‌اند.

وبعضی‌مجموع‌را هفت عالم حسّ ومثال وعقل وسرّ، وسرّ، مُستَسِرّ، وسرّ مُقنَّعٌ بالسرّ و ذات دانسته‌اند ودرروایات نیز به هفت حجاب وارد شده است.

وبعضی‌عوالم‌راده عالم‌شمرده‌اند چنانکه درروایت عَبدالعزیز قراطیسی، حضرت صادق علیه‌السلام به او می‌فرمایند: ایمان دارای‌ده مرتبه است مانند نردبان ده پلّه؛ ونیز درروایت وارد است که سلمان فارسی هرده درجه ازایمان‌را دارا بود.

ومرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در «اوصاف الأشراف» منازل‌را به‌شش مرحله تقسیم نموده و پنج مرحلهٔ نخستین‌را هریك به شش‌قسمت توزیع نموده وبامنزل آخر که فقط برای آن یك مرحله ذکر کرده است مجموعاً عوالم‌رامنتهی به سی‌ویك عالم نموده است.

وبعضی‌حجابهاراهفتاد حجاب دانسته‌اندچنانچه مجلسی‌رضوان الله علیه «از کشف‌الیقین» بااسناد خود ازرسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده است که دربارهٔ معراج آن حضرت می‌فرماید تا می‌رسد به آنکه می‌فرماید: فَتَقَدَّمْتُ فَكُشِفَ لِي عَنْ سَبْعِينَ حِجَاباً[1].

وبعضی منازل را یکصد عدد شمرده‌اند چنانکه خواجه عبدالله انصاری در«منازل السّائرین،» منازل‌را به ده عدد، وهریك‌را به ده

۱ــ «بحار» طبع کمپانی ج۶ ص۳۹۳.

قسمت تقسیم نموده؛ ومجموعاً یکصد منزل بیان فرموده است؛ والبتّه مجموع این یکصد منزل، یکصد اسم خداست، که یکی از آنها مخزون ومکنون یعنی پنهان است؛ ونودونه عدد از آن معلوم است ولذا در بسیاری ازروایات خاصّه وعامه وارد است که خداوند نود ونه اسم دارد.

ودر «توحید وخصال» شیخ صدوق باسند متّصل خود از سلیمان‌بن مهران ازجعفربن محمّد از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می کند که قال: قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:

إِنَّ لِلّهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْماً مِأةً إِلاّ وَاحِداً ، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.

«به درستی که برای خداوند نود و نه اسم است یعنی صد اسم منهای یك اسم؛ وکسی که آنرا احصاء کند وبتواند بشمارد داخل دربهشت می‌شود».

ودربعضی از روایات برای خداوند سیصدوشصت ویك اسم معیّن فرموده‌اند؛ چنانکه[1] ازابراهیم‌بن عمر از حضرت صادق علیه‌السلام وارد است.

وبعضی حجاب‌را هزار گرفته‌اند همچنانکه اسماء خدارا هزار دانسته‌اند. وبعضی هزارویك منزل دانسته‌اند.

ازره نفس تا به کعبهٔ دل عارفان‌را هزارو یك منزل

۱ــ «اصول‌کافی» ج۲، ص۱۲۲.

وبعضی به‌هفتادهزار حجاب‌تصریح کرده‌اندچنانکه[۱]«از کشف‌الیقین» ازرسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است که‌آن حضرت فرمودند:«چون من به حجاب پروردگارخودرسیدم، داخل درهفتاد هزارحجاب شدم، که بین هرحجابی باحجاب دیگر ازحجاب‌های عزّت وقدرت وبهاء وکرامت وکبریائیّت‌وعظمت ونور وظلمت و وقار وکمال بود، تا آنکه به‌حجاب جلال رسیدم.»

عرفاءِ عالیقدر اسلام سفرهای نفس انسان‌را بـه سوی خدا تا آخرین مرحلهٔ آن به چهار سفر تقسیم کرده‌اند وحکماءِ عظیم الشأن ما نیز به تبعیّت ازآنان، اسفاررا چهارعدد می‌دانند.

مرحوم صدرالمتألّهین شیرازی قدّه در کتاب «اسفار» گوید:

وَاعْلَمْ أنَّ لِلسَّالِكِ مِنَ الْعُرَفَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ أَسْفَاراً أَرْبَعَةً :

أَحَدُهَا السَّفَرُ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ.

وَ ثَانِيهَا السَّفَرُ بِالْحَقِّ فِي الْحَقِّ.

وَالسَّفَرُ الثَّالِثُ يُقَابِلُ الْأَوَّلَ لِأَنَّهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ بِالْحَقِّ .

وَالرَّابِعُ يُقَابِلُ الثَّانِيَ مِنْ وَجْهٍ لِأَنَّهُ بِالْحَقِّ فِي الْخَلْقِ.[۲]

«وبدانکه ازبرای سالکین راه خدا ازعرفاءِ بالله و اولیای خدا چهار سفر است :

اول سفر ازخلق به سوی حقّ؛ دوم سفر درحقّ با حقّ؛ سوم که مقابل سفر اول است، سفر ازحق به‌سوی خلق است؛ و چهارم که

---

۱ ــ «بحارالانوار» ج۶، ص ۳۹۵

۲ ــ «اسفار اربعه» طبع حروفی، ج۱، ص۱۳.

ازجهتی درمقابل سفر دوّم است، سفر در خلق است با حـقّ.»

وچون عشق ومستی وشور وغوغاء درسلوك فقط در سفر اوّل است ودربقیـّهٔ اسفار طمأنینه وسکینه وقرار است، شاید براین اساس معنای شعرحافظ که فرماید:

نگویمت که همه ساله می پرستی کن

سه ماه می خور و نه‌ماه پارسا می‌باش

روشن شود؛ زیرا یك دورهٔ سفر که شامل چهار مرحله است؛ یك‌ربع اول آن‌راکه سفر اول است به می خوری و سه سفردیگر را به‌پارسائی تعبیر فرموده است.

مرحوم حکیم الهی آخوند مـلّا محمـّدرضا قمشه‌ای راجع به کیفیـّت‌اسفار اربعه مطالبی بیان فرموده است؛ ومحصـّلش آنست که سفر اوّل که از خلق به‌سوی حـقّ است، به‌رفع حجاب‌های‌ظلمانیـّه‌و نورانیـّه است.

و حـُجـُب ظلمانیـّه متعلـّق به نفس و حـُجب نورانیـّه متعلـّق به‌قلب‌وروح‌است؛ که‌باید سالك ازانوار قلبیـّه واضواءِ روحیـّه‌بگذرد؛ واز مقام نفس به‌قلب، واز قلب به‌روح، واز روح بـه مقصد أقصـی حرکت کند.

پس عوالم میان‌سالك وحقیقت او سه‌عالم است؛ وتمام‌حجاب‌هائی که در اخبار بیان شده، و یا درلسان بزرگان آمده است همگی راجع به‌این سه‌حجاب است.

وقتی این سه‌حجاب برداشته شد؛ واین سه عالم، یعنی نفس و

قلب وروح، طیّ شد سالك به مقام معرفت جمال حقّ مـی‌رسد؛ و ذات خودرا درحقّ فانی می کند؛وبنابراین اینجارا مقام فناء درذات گویند؛ ودراینجا سه مقام است: مَقام سِر وخَفّی و أخْفَی که در سفـر دوم می‌باشد .

و گاهی درمقام روح تعبیر به عقل کرده‌اند؛ و نظر بـه تفصیل شهود معقولات، مقام عقل‌را غیر ازروح گرفته‌اند؛ وبنابراین اساس ، مجموع مقامات درسفر اول ودوم، هفت مقام است:

مَقَام نَفْس، مَقَامِ قَلْب، مَقَامِ عَقْل، مَقَامِ رُوح ، مَقَامِ سِّر، مَقَامِ خَفیّ ، مَقَامِ أخْفَی.

واین هفت مقام مراتب ولاء وبلاد عشق است که مولوی‌رومی فرموده است :

هفت شهر عشق را عطّار گشت ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

وچون سالك ازمقام روح بگذرد؛ وجـمال حقّ بر او متجلّـی گردد؛ وخودرا در ذات‌حقّ‌فانی کند، سفر اول او به پایان رسیده، و وجود او حقّانی می گردد و مَحْو براو عارض مـی‌شود ؛ وبـه مقام ولایت می‌رسد واز موقف ذات که مقام سّر است شروع می کنددر سفر دوم؛ ودر یکایك ازکمالات سیر می کند تا آنکه جمیع کمالات حقّ را مشاهده وخود را در تمام اسماء و صفات فانی می‌بیند؛ فَبِهِ یَسْمَعُ؛ وَبِهِ یَبْصُرُ وَبِهِ یَمْشِی وَبِهِ یَبْطِشُ .

و عَالَمِ سِّر مقام فناء درذات است وعَالَم خَفّی که عالی‌تراست مقام فناء درصفات و اسماء وافعال است و عَالَمِ أخْفَی مقام فناء از دو

فناءِ ذات وفناءِ صفت است که از هردو عالی‌تر و آخرین مرحلهٔ سفر دوم است. (۱)

واگر می‌خواهی بدین گونه تعبیر کن که : عالم سرّ، فناءِ ذات اوست که آخرِ سفر اوّل واول سفرِ دوم است و عَالَمِ خِفَاءمقام فناء در الُوهیّت است وعَالَمِ إخْفَاء مقام فناء ازهردو فناء است؛ پس در این صورت‌دائرهٔ ولایت تمام می‌شود؛ وسفر دوم به‌پایان می‌رسد؛و فنای اومنقطع می گردد؛ وقدم در سفر سوم می گذارد.

پس سفر اوّل عبور ازعَالَمِ نَاسُوتْ وَ مَلَكُوتْ وَجَبَرُوتْ است و سفر دوم عبور ازعَالَمِ لاَهُوتْ است؛ امّا سفر سوم که سفر ازحقّ به سوی خلق‌است باحقّ، ازسفر دوم عالی‌تر است. بدین معنی که سُكْر ومَحْوازبین می‌رود؛ وباوجود فناء درحقّ وفناء درصفات حقّ وفناء ازفناء ، سالك درمقام افعال سلوك می کند وبا مَحْو تام بَاقی‌بِبَقَاءِ حَقّ می گردد؛ وتمام عوالم جَبَرُوتْ ومَلَكُوتْ و نَاسُوتْ را به أعیانها و لوازمها مشاهده می کند؛ و از معارف ذات وصفات وافعال خبر می‌دهد.(۲)

و حکیم متألّه علّامه میرزا محمد حسن نوری فرزند حکیم

۱ــ حکیم سبزواری درحاشیهٔ «اسفار» طبع حروفی ص۲۱ فرموده است: «وَاَمَّا الْفَنَاءُ فَلَهُ مَراتِبُ: اَلْمَحْوُ وَالطَّمْسُ وَالْمَحْقُ. فَالْمَحْوُ فَناءُ اَفْعالِ الْعَبْدِ فی فِعْلِ الْحَقِّ تَعالی وَالطَّمْسُ فَناءُ صِفاتِهِ فی صِفَتِهِ وَالْمَحْقُ فَناءُ وُجودِهِ فی وُجودِهِ» و بنابراین مراتب فناء را بعکس مرحوم حکیم قمشه‌ای دانسته است.

۲ــ «اسفار» طبع‌حروفی حاشیهٔ ص۱۳ به‌بعد.

الهی علّامه ملّا علی نوری قدّس اللهُ سِرَّهُما راجع به کیفیّت اسفار اربعه مطالبی دارد که ازنقطه نظر فهم‌عمومی ساده‌تر وشیرین‌تر ودلنشین‌تر است ومحصّلش اینست که:

انسان تا وقتی که درسلوك علمی ونظری قدم نگذارده است، دائماً مشاهدهٔ کثرت را می کند واز مشاهدهٔ وحدت غافل است؛ و در این حال کثرت، حاجب ازوحدت است؛ وچون شروع در سلوك علمی می‌نماید وازآثار به‌دنبال مؤثّر واز موجودات به‌دنبال صانع می‌رود کثرات شیئاً فشیئاً مضمحلّ شده، وتبدیل به‌وحدتِ صِرفهٔ حقّهٔ حقیقیّهٔ می گردد؛ به‌طوری که ابداً کثرت را نمی‌بیند؛ ونظر به اعیان موجودات نمی کند؛ وغیر ازوحدت چیزی مشاهده نمی‌نماید؛ ودر این‌حال وحدت حاجب کثرت است؛ وبه واسطهٔ استغراق در مشاهدهٔ وحدت ازمشاهدهٔ کثرت چشم بسته است.

ومنزلهٔ این‌منزل درسلوك حالی، منزلهٔ سفر اول است برای سالك عارفی که ملّاصدرا درکتاب بیان فرموده؛ وآن سفر از خلق است به‌سوی حقّ؛ یعنی از کثرت به‌سوی وحدت.

و زمانی که به عالم وحدت رسید واز مشاهدهٔ کثرت محجّب شد؛ باسلوك علمی ازذات حقّ استدلال می کند در اوصاف حقّ؛ و اسماءِ حقّ و افعال حقّ، یکی پس ازدیگری، ومرتبه‌ای پس‌از مرتبهٔ دیگر. و این مرتبه به منزلهٔ سفر دوم از سلوك حالی که سفر در حقّ است به‌حقّ‌است می‌باشد.

امّا درحقّ است به جهت آنکه این سفر درصفات حقّ و

اسماء وخواص حقّ است؛ وامّا به‌حقّ است به جهت آنکه سالك در این‌حال متحقّق بـه حقیقت حـق است و از انیّت وهستی تـمام کثرات عالم واعیان خارجیّه بیرون آمده وخارج شده است.

و دراینجا چه‌بسا صدر سالك منشرح گردد ، وعقده از زبانش گشوده شود، وملاحظه وحدت را در کثرت و کثرت را در وحـدت بنماید؛ وهیچ‌یك ازاین‌دو، حاجب دیگری نباشد؛ وجـامـع هـردو نشأتین گردد؛ وبرزخ بین مقامین شود؛ وقابلیّت تعلیم ناقصان،ومرشد ضعفاء العقول والنفوس گردد .

ومنزلهٔ این مرتبه ازسلوك حالّی و عملی منزلهٔ سفرسوم است که ازحقّ است به‌سوی خلق با حقّ.

وازاین‌مرحله بالاتروعالی‌تر، مرحلهٔ دیگری‌هم هست که بسیار أدقّ واتقن‌وأکمل‌است؛ وآن استدلال‌ازوجود حقّ ووجود غیرحقّ به‌حقّ است؛ به‌طوری که دربرهان، واسطه برای وجـود او و وجود غیراو نباشد؛ واین‌را بُرْهَانِ لِمّ وَ طَرِیقَهٔ صِدِّیقِینْ تسمیه نموده‌اند.

واین مرتبه‌به منزلهٔ سفرچهارم است که درخلق است‌باحقّ[1].»

۱ــ «اسفار» طبع‌حروفی ج۱، تعلیقه ص۱۶ و ۱۷.

ومرحوم سبزواری درص۱۸ از«اسفار» درتعلیقهٔ آن‌راجع به اسفار اربعه مطالبی بیان‌داشته است که حاصل آن اینست : شیخ محقق‌کمال الدین عبدالرزاق‌کاشی (قده) چنین فرموده است:

اَلسَّفَرُ هُوَ تَوَجُّهُ الْقَلْبِ اِلَی الْحَقِّ تَعالی.وَالْاَسْفارُ اَرْبَعَةٌ:
اَلْاَوَّلُ هُوَ السَّیْرُ اِلَی اللّهِ مِنْ مَنازِلِ النَّفْسِ اِلَی الْوُصولِ اِلَی الْاُفُقِ الْمُبینِ وَهُوَ نِهایَةُ مَقامِ الْقَلْبِ وَ مَبْدَءُ التَّجَلّیاتِ الْاَسْمائِیَّةِ.

←

حالا اگر ما بخواهیم دربین همه موجودات کسی را بیابیم که در تمام خصوصیّاتش در این اسفار اربعه بـرصراط مستقیم ونهـج قویم بوده باشد ، افکارش، ملکاتش، عقائدش، کیفیّت طیّ منازل و مراحل وفنائش درذات حضرت احدیّت همه وهمه بهتر وعالـی‌تـر باشد وازنقطهٔ نظر عبور ازمراحل نفس در هر آن درسیر بوده و هیچ اعوجاج وانحرافی‌نداشته باشد، این حقیقت‌صراط مستقیم است؛وآن امام است؛که باید الگو واسوه قرار گیرد؛ أولاً درمقام تکوین‌حقیقت صراط است؛ وراه بـرای وصول به مدارج کمال است؛ وثانیاًدرمقام تشریع مُقتدی وراهنماست؛ واین همان معنی است کـه در روایـت وارد است که صورت انسانیّت صراط مستقیم است و در تفسیر آیهٔ شریفه وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ در روایـت وارد است کـه مراد صِرَاط علیّ‌بن‌أبیطالب است.

← اَلثّانی هُـوَ السَّیْرُ فِی اللّهِ بِالْاِتِّصالِ بِصِفاتِهِ وَ التَّحَقُّقِ بِأَسْمائِهِ اِلَـی الْاُفُقِ الْاَعْلیٰ وَ نِهایَةِ الْحَضْرَةِ الْواحِدِیَّةِ.
اَلثّالِثُ هُوَ التَّرَقّی اِلی عَیْنِ الْجَمْعِ وَالْحَضْرَةِ الْاَحَدِیَّةِ وَهُوَ مَقامُ قـابَ قَوْسَیْنِ ما بَقِیَتِ الاثنینیة فَاِذا ارْتَفَعَ فَهُوَ مَقامُ «أَوْ أَدْنیٰ» وَ هُوَ نِهایَـةُ الْوِلایَةِ.
اَلرّابِعُ السَّیْرُ بِاللّهِ عَنِ اللّهِ لِلتَّکْمیلِ وَهُوَ مَقامُ الْبَقاءِ بَعْدَ الْفَناءِ وَالْفَرْقِ بَعْدَ الْجَمْعِ » و سپس مرحـوم سبزواری بـرای مـرتبهٔ احدیـت و واحدیت ومعنای قلب وروح ومعنای عوالم سبعه درنزد عرفاءکه به تفسیر اوطبع ونفس وقلب وروح وسر وخفی وأخفی است توضیحات مفیدی داده است.

چون مراد ازصورت انسانیّت همان مرحلهٔ فعلیّت محضه است که اعلا واحسن واتقن آن درعلی بن أبیطالب است؛ وامّا مردم معمولی دارای صورت انسانیّت فعلیّه نیستند ؛ اینها قابلیّت تحقّق آنرا دارند ، اگر به واسطهٔ گناهان عمیق صورت انسانیّت را مبدّل ننموده باشند .

باری افراد بشر درمقام تکاملند، ولی کامل نیستند؛ وصورت انسانیّت اختصاص به‌شخص کامل دارد . چون انسان وقتی که نطفه است دارای صورت انسانیّت نیست، این در حال تکامل است.

بعد جنین می‌شود ودارای صورت انسانیت نیست، وبعددردنیا می آید صورت فعلیّه ندارد، بچّه است، بازی می کند، جوان می‌شود، درهمه حال‌صورت‌حیوانیّت دارد، چون‌هنوز به آن‌مقصدی که انسان برای وصول به‌آن آفریده شده است نرسیده است ، وفقط درآن صورت، صورت فعلیّهٔ انسانیّت‌تحقّق پیدا می کند؛ شخصی که شهوت‌ران است صورت انسانیّت ندارد ، این صورتِ همان حیوانی را دارد که دارای این خصوصیّت ازشهوت است.

امّا اگر انسان درتمام مراحل استعداد وقّوه رو به فعلیّت تامّه برود وتمام جهاتی راکه خداوند بالقّوه به‌او عنایت کرده‌است در راه قرب حضرت او به‌مرحلهٔ فعلیّت برساند، و انسان کامل شود دارای صورت انسانیّت می گردد ؛ اَلْحِکْمَةُ صَیْرُورَةُ الْاِنْسَانِ عَالَماً عَقْلِیّاً مُضَاهِیاً لِلْعَالَمِ الْعَیْنِیِّ.

زیرا که‌حکمت آنست که نفس ناطقهٔ انسان عالَم عقلانی گردد

که از هرجهت مشابه با عالم عینی خارجی گردد؛ حکیم یعنی کسی که صورت انسانیّت را تام وتمام کرده و خودرا عالَم عقلی نموده است.

همان‌طور که ما در خارج یك‌عالم طبعی داریم، حکمت‌علمیّه وعملیّه که سیر آفاقی وانفسی است علماً وعملاً انسان را یك عالم عقلی می کند؛ وآن انسان، انسان مجرّد است وآن انسانیست که از زمان ومکان خارج است؛ وتحدید وتضییق جهات اورا محدود و مقیّد نمی کند؛ وآن انسانیست که‌أقرب حجب به‌سوی خداست‌وآن انسانیست که‌اسم اعظم خداست،واز فرشته برتر است؛وآن‌انسانیست که بین او وحضرت احدیّت هیچ مَلك مقرّب وپیامبر مرسل نمی‌تواند فاصله شود.

این انسان به‌مقامی که اَوَّلُ ماخَلَقَ‌الله است می‌رسد؛ وفانی‌در عقل کلّ ونور کلّ می گردد؛ و از او به انسان مُقَرّب ومُخلَص تعبیرمی‌نمایند؛ ولیکن بعد ازفناء که به‌عالم بقاء، بقاء پیدا کرده‌است وجامع جمیع صفات حقّ متعال واسماء حُسنای او شده است، و نه تنها درذات خدا بلکه تمام اسماء وصفات حقّ دراو ظهور وبروز کرده است؛ اینست صورت انسانیّت.

حال اگرما واقعاً بخواهیم مصداق أتمّ واکمل برای چنین صورت فعلیّه‌ای درخارج بیابیم، آیا امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام نخواهد بود؟ یعنی اوست که وجودش، سرّش، عقیده‌اش، حرکتش، فعلش، ظاهرش، باطنش، دنیا وآخرتش، جسم وروحش،

در آن صراط مستقیم است؛ واو راهنمـای بهشت است ؛ واو صراط بین دوزخ وجنّت است، یعنی هر کس بخواهد به بهشت رود بایداز این صراط رود؛ چون سِعه وقدرت وظـرفیّت وجـاذبـهٔ آن نفس مقدّسه،اینطور مردم را به آن مقصد عالی می‌خواند.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

تا مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

ولذا در روایات داریم که امیرالمؤمنین صراط مستقیم است و یا ولایت وامامت صراط مستقیم است .

مرجع ومآل تمام این تعابیر به‌یك‌چیز است وآن حقیقت‌صراط است؛ وآن صراط محض است.

البته اینکه عرض‌شد ازنقطهٔ نظر همان جنبهٔ ارائه مطلب است؛ ولی بعداً انشاء الله ذکر می کنیم که صراط مستقیم ، که نفس خارجی امام است یك‌جامعیّت دیگرهم دارد که از این معنی بس‌عالـی‌تـر و راقی‌تر.

وَعَلَی کُلِّ تَقْدِیرٍ در بارهٔ اینکه علـی‌بن ابیطالب علیه‌السلام صراط مستقیم است روایات بسیاری ازطریق خاصّه وعامّه وارد است.

در تفسیر آیهٔ مبارکه : وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذَلِکُمْ وَصَّیکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (آیـهٔ ۱۵۳ ازسورهٔ ۶ انعام)

در کتاب نفیس وعزیز «غَایَةُ الْمَرَام» یك روایـت از عامّه و ده روایت از خاصّه نقل می کند که مراد از صراط مستقیم در ایـن

آیهٔ شریفه علی بن أبیطالب است.

امّا آن روایتی که از عامّه نقل می کند حدیثی است که از شیرازی که از اعیان علماء عامّه است و کتابی در مناقب دارد از قتادة از حسن بصری در آیهٔ شریفهٔ: وأنّ هذا صراطی مُستقیماً فاتّبعوهُ نقل می کند که: قالَ: یقولُ: هذا طریقُ علیِّ بنِ أبیطالبٍ و ذریّته طریقٌ مستقیمٌ و دینٌ مُستقیمٌ فاتّبعوهُ وتمسّکوا بهِ فإنّهُ واضحٌ لا عِوَجَ فیهِ.(۱)

«گفت: مراد از صراط مستقیم که واجب‌الاتّباع است طریق علی بن ابیطالب است وذریّهٔ اوست که راه راست ومنهاج مستقیم است؛ پس باید از آن پیروی کنید وبدان چنگ زنید! چون آن صراط ومنهاج بسیار روشن وواضح است وهیچگونه انحراف وکج‌روی در آن نیست!

وامّا از روایات دوگانه خاصّه ما در اینجا سه‌روایت را می آوریم:

اول حدیثی است که از علی بن ابراهیم قمی در «تفسیر»ش از حضرت صادق علیه‌السلام آمده است که:

قالَ فی معنی الآیةِ: وأنَّ هذا صراطی مُستقیماً فاتّبعوهُ ولا تتّبعوا السُّبُلَ قالَ: الصِّراطُ المُستقیمُ الإمامُ ولا تتّبعوا السُّبُلَ قالَ: یعنی غیرَ الإمامِ فتفرّقَ بکُمْ عن سبیلهِ یعنی تفرّقوا وتختلفوا فی الإمامِ.(۲)

---

۱ و۲ــ «غایة المرام» ص۴۳۴ باب ۲۰۹ .

حضرت در تفسیر آیهٔ: «واینست راه من که مستقیم است، پس از آن پیروی کنید وازراههای دیگر پیروی نکنید؛ فرموده است: صراط مستقیم امام است؛ ومراد ازراههای دگر که نباید پیروی شود غیر امام است؛ ومعنای اینکه شمارا ازراه خدا باز می‌دارد اینست که: غیر امام متفرّق شدند ومتشتّت گردیدند ودرامام دچار اختلاف شدند.»

دوم، حدیثی است که ازمحمّدبن حسن صفّار در «بصائر الدرجات» که با اسناد خود از ابوحمزهٔ ثُمالی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

قَالَ: سَئَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ هُوَ وَاللهِ عَلِيٌّ هُوَ وَ اللهِ الصِّرَاطُ وَ الْمِيزَانُ (۱).

ابوحمزه گوید ازحضرت صادق علیه السلام دربارهٔ گفتار خدا: که اینست راه مستقیم من پس واجب است برشما که از آن متابعت کنید پرسیدم مراد ازراه چیست؟!

فرمود: سوگند به خدا که مراد از صراط مستقیم علّی است سوگند به‌خدا که علّی صراط است وعلّی میزان اعمال است.

سوم، حدیثی است که محمّدبن مسعود عیّاشی بااسناد خود از بُرَیْدِ عِجْلِّی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که قَالَ:

وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ

۱ــ «غایة المرام» ص۴۳۴ باب ۲۱۰

قَالَ: تَدْرِی مَا یَعْنِی بِالصِّرَاطِ مُسْتَقِیماً ؟! قُلْتُ: لاَ.

قَالَ: وَلاَیَةُ عَلِیٍّ وَ الأَوْصِیَاءِ.

قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یَعْنِی فَاتَّبِعُوهُ قُلْتُ لاَ، قَالَ: عَلِیُّ بْنُ أَبِیطَالِبٍ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ.

قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یَعْنِی وَلاَ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ؟

قُلْتُ: لاَ !

قَالَ: وَ اللّهِ وَلاَیَةُ فُلاَنٍ وَ فُلاَنٍ.

قَالَ: وَ تَدْرِی مَایَعْنِی وَلاَتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ قَالَ یَعْنِی سَبِیلَ عَلِیٍّ علیه السلام (۱)

«حضرت صادق علیه السلام به بُرید عجلّی در تفسیر این آیهٔ شریفه که می‌فرماید: و اینست راه راست من که باید از او پیروی کنید! وازراههای دیگر پیروی مکنید که شمارا ازراه خدا باز می‌دارند، فرمودند:

آیا می‌دانی که خداوند ازصراط مستقیم چه چیزی‌را منظور داشته است؟!

بُرید گوید: عرض کردم: نمی‌دانم.

حضرت فرمودند: مراد ولایت علی‌بن ابیطالب و اوصیای بعد از آن حضرت است.

فرمودند: آیا می‌دانی مراد از آن کسی که باید از او پیروی

۱ـ «غایة المرام» ص۴۳۴ باب ۲۱۰

کرد چیست؟

فرمودندمرادِ خداوند علیّ‌بن ابیطالب صلوات‌الله علیه است.

فرمودند: آیا می‌دانی مراد از آن راههائی‌راکه نباید از آن پیروی کرد که انسان‌را ازراه خدا باز می‌دارند کدام است؟!

عرض کردم: نمی‌دانم!

فرمودند: مراد ومنظورخدا ولایت فلان وفلان است.

فرمودند: آیا می‌دانی که مراد از راهی که باید از آن پیروی کرد؛ ودرصورت پیروی از راههای دیگرانسان‌را ازپیروی از آن راه باز می‌دارد کدام راه است؟

فرمودند: خداوند از آن راه علی علیه‌السلام را قصد کرده است.»

درتفسیر آیهٔ شریفه: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (آیهٔ ۲۲ ازسورهٔ۶۷ملك)

در«غایة المرام» یك‌روایت ازطریق عامّه وسه روایت ازطریق خاصّه وارد است که مراد از صراط مستقیم در آن علی‌بن ابیطالب است؛ وما از طریق خاصّه یك روایت از آن‌را می‌آوریم: محمّدبن یعقوب کلینی بااسنادخود ازمحمّدبن فضیل ازحضرت امام موسی‌بن جعفر علیهماالسلام روایت می‌کند که:

قَالَ: قُلْتُ: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قَالَ: إِنَّ الْإِلَهَ ضَرَبَ مَثَلاً: مَنْ حَادَ عَنْ وَلَايَتِهِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالصِّرَاطُ

الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ (۱).

«محمّدبن فضیل گوید: ازحضرت‌دربارهٔ این آیه که می گوید: آیا کسی که به روی خود برزمین افتاده، وبدین‌قسم راه می‌رود، بهتر راه‌را پیدا می کند؛ یاآنکه مستوی القامه واستواربرراه راست ایستاده وراه می‌رود؟ پرسش کردم.

حضرت فرمودند: خداوند مثلی می‌زند؛ کسی که از ولایت علی‌بن أبیطالب انحراف جوید، مانند کسی‌است که به رو افتاده وبدین‌حال راه می‌رود؛ وابداً راه‌را نمی‌یابد وبه جائی پی نمی‌برد؛ وقرار داده است کسی را که از علی‌بن ابیطالب پیروی کند، مرد صحیح و استواری که ایستاده راه می‌رود، و در راه راست قدم می گذارد وراه را می‌یابد و مقصدرا ادراك می کند؛ و صراط مستقیم امیرالمؤمنین است.»

وامّا آن یك‌روایتی که ازطریق عامّه وارد شده است:

راوی ازعبدالله‌بن عُمر روایت کرده است که:

إِنَّهُ قَالَ لِي: إِنِّي أَتَّبِعُ هَذَا الْأَصْلَعَ فَإِنَّهُ أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَاماً وَالْحَقُّ مَعَهُ فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: فَالنَّاسُ مُكِبُّونَ عَلَى الْوَجْهِ غَيْرَهُ (۲).

۱ـ «غایة‌المرام» ص۴۳۵ باب ۲۱۲

۲ـ «غایة‌المرام» ص۴۳۵ باب ۲۱۳

«عبدالله بن عُمَر به من گفت: من از این مرد أصْلَع پیروی می کنم؛ (مراد از أصْلَع حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است چون أصلع به کسی گویند که جلوی سرش مو نداشته باشد وحضرت امیر اینطور بودند) چون او اولین کسی است که ایمان آورده است وپیوسته حقّ با اوست و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در تفسیر این آیه أفَمَنْ یَمْشِی مُکِبّاً عَلَی وَجْهِهِ می گفت: مردم همگی به روی خود به زمین افتاده‌اند غیر از علی بن ابیطالب».

ودربارهٔ آیهٔ مبارکه: وَ إنَّ الَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُونَ. (آیهٔ ۷۴ از سورهٔ ۲۳ مؤمنون)

«وآن کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند از جادّه وصراط کنار می‌افتند و خارج می‌شوند»، «درغایة المرام» ازطریق عامّه سه حدیث وازطریق خاصّه چهارحدیث آورده است که مراد از صراط ولایت اهل‌البیت است و ما دراینجا از هر کدام از آنها یك روایت می آوریم: امّا ازطریق عامّه:

ابراهیم بن محمد حَمَوی با اسناد خود از سعْدبن طَرِیف از أصبغ بن نُباتة ازامیرالمؤمنین علیه السلام در گفتار خدای تعالی: وَ إنَّ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُونَ روایت کرده است که آن حضرت فرموده‌اند: عَنْ وَلاَیَتِنَا [1] «مراد از پرت شدن وخارج شدن ازصراط، خارج شدن ازولایت ما اهل بیت است.»

وامّا ازطریق خاصّه محمّدبن عبّاس بن ماهیار درتفسیرخود

---

۱ ـ «غایة المرام» ص۲۶۳ باب ۵۶

فِیمَا نَزَلَ فِی أَهْلِ الْبَیْتِ با اسناد خود از حضرت علی‌بن ابیطالب روایت می کند درتفسیر قول خدا که: وَ إِنَّ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُونَ که قَالَ: عَنْ وَلَایَتِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ[1].

«منظور ازصراط دراین آیهٔ شریفه، ولایت ما اهل‌بیت است».

روایاتی داریم دراینکه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: لاَ یَجُوزُ أَحَدٌ عَنِ الصِّرَاطِ إِلاَّ وَکَتَبَ لَهُ عَلِیٌّ الْجَوَازَ «کسی ازصراط عبور نمی کند مگر آنکه علی برای او پروانهٔ عبوربنویسد».

ما درجلد اول ازقسمت امام شناسی، این روایات‌را با سندهای مختلف ازطریق‌شیعه وعامه آورده‌ایم؛ وعجیب آنستکه یکی‌ازکسانی که این‌روایت‌را بدون واسطه ازخود رسول‌الله روایت کرده‌اند خود ابوبکر است؛ وسلسلهٔ سند این روایت به ابوبکر ازنقطه نظر عامه صحیح است.

ودیگر ازکسانی که این‌حدیث‌را بدون واسطه روایت کرده‌اند ابن عباس وابن‌مسعود است؛ ولیکن حدیثی‌را که از ابوبکر روایت کرده‌اند دربسیاری ازکتب معتبرهٔ اهل‌سنت که مصنفین آن جماعتی از اعیان علماء آنها هستند آورده‌اند ومرحوم آیةالله شیخ نجم‌الدین شریف عسگری مفصلاً ذکر کرده است[2].

واین روایت‌را نیز در«غایةالمرام» درباب ۵۴ ص۲۶۲ ازطریق عامه ده حدیث ودرباب ۵۵ ص۲۶۲ ازطریق خاصه هفت حدیث

۱ـ «غایةالمرام» ص ۲۶۳ باب ۵۷

۲ ـ «مقام الامام امیرالمؤمنین عندالخلفاء واولادهم والصحابة» ص۶ ـ ۳

آورده است.

اینك بحث اجمالی در مفاد و مضمون این حدیث شریف می‌نمائیم:

این حدیث می گوید: علّی صراط حقّ است؛ و کسی می‌تواند از این صراط عبور کند که با آن‌حضرت نزدیکی داشته باشد از تمام جهات: ازجهت‌عقیده و مَلَکه واخلاق وصفات و کردار نزدیکی‌داشته باشد؛ واگر مثل آن حضرت‌هم دراستقامت نبوده باشد لااقلّ زیاد دورهم نباشد ودرراه مخالف نباشد.

انسان‌درعبورازصراط از عَقَباتی‌می گذرد:عقَبَهٔ نماز، عَقَبهٔ امانت، عقبهٔ رَحِم،عقبهٔ ولایت،عقبهٔتوحید، درهریك‌ازاین کریوه‌های صَعب‌العبورانسان باید یك امضائی داشته باشد. یعنی لااقل نمازش، وروزه‌اش، وجهادش،وحجّش، و زکاتش ، مشابه بااعمال‌آن‌حضرت باشد. دراین صورت پروانهٔ عبورمی گیرد؛ و گرنه اگر کسی بخواهد حرکت کند و اصلاً به این راه آشنائی نداشته باشد ودر راه ولایت وراه توحیدنباشد، پروانه‌ندارد، واین‌افراد ازصِراط پرتاب می‌شوند ودر جهنّم می‌افتند وَ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ در بارهٔ آنها تحقّق می‌پذیرد.

ولذا روایاتی متواتر ازشیعه وعامّه داریم که عَلِیٌّ قَسِیمُ‌الْجَنَّةِ وَ النَّارِ «علی‌قسمت کنندهٔ بهشت و آتش است». یعنی چه؟ یعنی‌علی صراط حقّ است که خداوند متعال معیّن کرده و گفته است: اگر می‌خواهید به سوی من بیائید، ودرحرم من بیارمید، وازمقام رضوان

من بهره یابید؛ باید همه چیز شما صحیح باشد هم حقّ خودرا بدهید، وهم حقّ خدارا، وهم حقّ مردم‌را؛ ظلم نکنید، تجاوز ننمائید! شما انسان هستید ! باید خود را به صورت انسان درآورید! و از صفات بهیمیّت باید بگذرید؛ و حقّ خدا اینست که شما باید اورا بشناسید وبه واسطهٔ ورود دراین صراط واُنس وآشنائی واستجلاب انوار قدسیّهٔ الهیّه، ازاین ظلمات عالم نفس وکدورت شهوات عبور کنید! واین معنی بدون وارد شدن درصراط مستقیم ولایت محال است.

پس بنابراین کسی که دراینجا واردشود دربهشت است وکسی که واردنشود درجهنّم است؛ بغض وعداوت وحسد، وکینه، وبخل، وطمع، وآز وتجاوز به‌حقوق، وانکارحقّ، وجحود، واستکبار، وبلندمنشی و بلندپروازی جهنّم است ومهرورأفت ومحبّت وعطوفت، وایثارو گذشت، وعدالت، وفروتنی وخضوع وخشوع وتسلیم وانقیاد دربرابرحقّ بهشت است؛ پس محبّت علّی که سَمبُل این صفات است راه بهشت است؛ و بغض وعداوت باعلی مستلزم خشونت واستکبار باطنی و جهنّم است.

رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ وَ بُغْضُ عَلِیٍّ سَیِّئَةٌ محبّت علّی حسنه است، ومعلوم است که حسنه راه بهشت است؛ وبغض علّی بدی وزشتی است؛ ومعلوم است که زشتی راه دوزخ است؛ پس علّی قسمت کرد بهشت وجهنّم‌را؛ این یك مسئله.

یك مسئلهٔ دیگرهم هست؛ وآن اینکه آن صراطی که بین انسان وحقّ است یك راهی‌است که انسان‌را به‌مقام عرفان می‌رساند، وفانی درذات حقّ‌می کند وتمام شئون عالم‌هستی‌وعالم استکباروفرعونیّت

را ازاو می گیرد؛ واورا داخل درعالم توحید می نماید؛ وبعداً درهنگام رجوع به عالم بقاء، انسان را به صفات حضرت حقّ متحقّق می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جامع جمیع این صفات ومقاماتست؛ یعنی ولیّی است که هم به مقام فناء فی الله رسیده وهم به مقام بقاء بالله باقی شده است؛ و هم پرچم دار حمد وامامت است؛ ودارای ظرفیّتی است که تمام عالم وجودرادرخود منظور کرده؛ وجامع جمیع أسماء وصفات حقّ گردیده است.

دراین صورت هر کس بخواهد ازمرحله‌ای ازاین مراحل عبور کند باید عبورش و کارش باآن حضرت تطبیق شود؛ درنماز، درامانت درصلهٔ رحم، در جهاد، در دستگیری از ضعفاء و فقیران، در انفاق فی سبیل الله، درایثار، درمحبّت وولایت، درپیروی از کتاب خدا وسنّت رسول الله ؛ وهمچنین درمراحل تزکیّه وتهذیب نفس. آن وقت هرچه نزدیکتر باشد به این صراط، آسان تر می گذرد تندتر راه را می پیماید کَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ عبور می کند؛ واگر قدری سنگین تر باشدمانند کسی که باسرعت باد می گذرد؛ واگر سنگین تر باشدمثل شخص اسب سوار؛ واگر سنگین تر باشدهمچون آدم پیاده؛ واگر سنگین تر باشد مثل شخص لنگان؛ و اگر خدای ناکرده مشکل تر باشد یك پایش در آتش معلّق می گردد واز آتش به او می خورد؛ واگر سنگین تر باشد در آتش سقوط می کند، تاخدا اوراپاك کند؛ واگر از اشقیاء واهل انکارباشد درعذاب خدا مخلّد بماند نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ.

مجلس پنجاه و سوّم

صراط جهنّم و راه به سوی بهشت

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس پنجاه‌وسوم)

الحمدلله رب العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً * لِلطَّاغِينَ مَآباً * لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً * لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَلَا شَرَاباً * إِلَّا حَمِيماً وَغَسَّاقاً جَزَاءً وِفَاقاً (آیات ۲۶ تا ۲۱ از سورهٔ ۷۸ نباء)

«حقّاً و یقیناً جهنّم در کمین گاه است؛ محلّ و مرجع مردم ستمکار و سرکش است؛ که در آن دوره‌ها و قرن‌ها درنگ می کنند؛ و هیچگاه در آن جهنّم چیز خُنك و سردی نچشند و آشامیدنی نیاشامند مگر آب پلید و سوزان و متعفّن که حمیم و غسّاق دوزخیان است؛ و با کیفر اعمال آنان موافق است» .

در بسیاری از آیات قرآن وارد است که عبور از صراط جهنّم اختصاص به‌مردم ظالم دارد؛ در عین آنکه همهٔ جنّ و انس باید در دوزخ وارد شوند و سپس هر کس‌را که خداوند بخواهد خارج کند و

نجات دهد؛ زیرا به‌مفاد کریمهٔ شریفه: و إِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا که سابقاً درمفاد ومعنای آن مفصّلاً بحث شد و به مفاد آیهٔ مبارکه: وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَيٰهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (آیهٔ ۱۳ ازسورهٔ ۳۲سجده)

«واگر ما بخواهیم به‌هر نفس هدایت و سعادت اورا گرچه بدون اختیارش باشد می‌دهیم؛ ولیکن قول‌ثابت و گفتار حقّ از من چنین متحقّق شده است که ازروی اختیار وارادهٔ جنّ وانس جهنّم را از آنان پُر سازیم».

تمام افراد جنّ وانس که حامل تکلیف الهی هستند، باید در جهنّم که ظهور وبروز معنای دنیاست داخل شوند؛ وسپس طبق‌اراده ومجاهده، خودرا از آن خارج سازند؛ وبه بهشت که ظهور حیات عُلیاست رهسپار گردند.

درتحقیق وتوضیح این‌حقیقت می‌توان گفت که صراطی است به سوی جهنّم که مآل ومرجعش دوزخ است ؛ و صراطی است به سوی بهشت که نهایتش رضوان است؛ گرچه ازروی جهنّم گذشته باشد ووصول به‌مقام رضوان مستلزم عبور ازروی جهنّم باشد.

آیاتی که دلالت دارند که تمام افراد مردم از صراط باید عبور کنند،وصراط صورت انسانیّت‌است وحقیقت ولایت است،صراطی است که مرجع ومآل‌آن بهشت ورضوان خداست ؛ گرچه مستلزم سختی‌ها ومشکلات وامتحانات وابتلائات ومجاهدات باشد، و عبور از آن که به‌روی دوزخ نفس امّاره کشیده شده است، در آن جهان‌به

صورت پلی به‌روی جهنّم است، که تا از آن عبور نشود، به درجات عُلیا ومقامات حُسنیٰ نمی‌توان رسید.

وآیاتی که دلالت دارند که ظالمان وستمکاران از صراط عبور می‌کنند این‌راه وصراط به‌سوی جهنّم است که مآل ومرجعش عذاب وسَخَط خداست.

مثل آیهٔ: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً (آیهٔ ۱۶۸ ازسورهٔ ۴ نساء)

«حقّاً آن کسانی که کافر شدند وستم کردند، چنین نیست که خداوند آنان‌را بیامرزد؛ ونه آنکه ایشان را راهنمائی و هدایت کند، مگر راه جهنّم راکه در آن جاودانه خواهند بود.

ومثل آیهٔ: اُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ

(آیهٔ ۲۳ ازسورهٔ ۳۷ صافات)

«در روز قیامت جمع کنید آن کسانی راکه ظلم کرده‌اند؛ با جفت‌هایشان را وآنچه‌راکه غیر ازخدا می‌پرستیدند؛ وهمه رابه‌سوی صراط دوزخ هدایت کنید»!

ومراد از ازواج دراین آیه خصوص زن‌هایشان نیستند؛ چون الَّذِينَ ظَلَمُوا شامل مردان و زنان می‌شود؛ بلکه مراد از ازواج جفت‌هائی هستند ازطائفهٔ جنّ که پیوسته با ستمگران راه مودّت و دوستی باز کرده‌اند وشاهد براین معنی آیهٔ شریفه است:

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (آیهٔ ۶۸ ازسورهٔ ۱۹ مریم)

«پس ای پیامبر سوگند به‌پروردگار تو که ما مردم‌را باشیاطین در روز بازپسین حشر می کنیم؛ وجمع می‌نمائیم؛ وسپس آنان را در اطراف جهنّم به‌رو، وبه‌زانو درآمده حاضرمی‌سازیم»!

پس مراد از ازواج همان شیاطینی هستند از جنّ که با انسان سروکار دارند؛ وراه دوستی و آشنائی باز کرده‌اند؛ و هر کدام با یکدگر دراغوای آنها ازراه خدا تشریك مساعی دارند؛ بدون آنکه الزام واجباری درمیان باشد؛ واراده واختیار را از رفیق خود سلب نمایند.

چون از آیات قرآن وروایات وارده استفاده می‌شود که‌مشرکان وستمگران شیطانی دارند که پیوسته گفتار زشت وفریبنده را به‌آنها الهام می کنند؛ وسعی و کوششان درآنست که راه آنان را به خدا مسدود سازند.

ومثل آیهٔ: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (آیات ۱۴ تا ۶ ازسورهٔ ۸۹ فجر)

«ای پیامبر آیا ندیدی که پروردگار تو باقوم عاد چه کرد؟! و نیزباقوم اِرَم واهل شهر ارم که دارای‌قدرت وعظمت بودندچه کرد؟!

درصورتی که مانند شهر اِرَم درتمام شهرهای جهان به آن استحکام و عظمت ونعمت‌وزیبائی نبود؛ وهمچنین برقوم ثمود که تخته‌های‌سنگ را ازبیابان می‌آوردند وباآن کاخها می‌ساختند چه کرد؟ ونیزبافرعون که دارای قدرت وسپاه نیرومند بودچه کرد؟! برای اینکه آنان کسانی بودند که درروی زمین ودرشهرها طغیان کردند وستم نمودند؛ وفساد وخرابی وفتنه‌را زیاد کردند؛ تاآنکه خداوند به قهر آمد و با تازیانهٔ عذاب پیوسته، وپی‌درپی نِقمت وسخَطِ خودرا برآنها فروریخت، چون ای‌پیامبر البتّه پروردگار تو درکمین ستمکاران است».

در این آیه نیز خداوندرا در راه وکمین أهلِ طغیان قرارداده است؛ ومعلوم است که طغیان افراط درظلم واستکبار است.

ومثل آیهٔ: إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً لِلطَّاغِينَ مَآباً

(آیهٔ ۲۲و۲۱ ازسورهٔ ۷۸ نبأ)

«حقّاً که دوزخ کمین گاهی است برای کسانی که اهل‌طغیان و ظلم هستند؛ ومرجع ومحلّ آنان است».

باری ظلم عبارت ازتجاوز وتعدّی ویا تفریط وکوتاهی است دربارهٔ مردم؛ ویا دربارهٔ نفس ویا دربارهٔ خدا.

ظلم دربارهٔ مردم، اجحاف به‌حقوق آنان، وتعدّی و تجاوزبه اموال واعراض ونوامیس ونفوس وایمان آنان است، و یاکوتاهی و تفریط نسبت به‌آنان، مثل ندادن‌سهم فقراء ومستمندان وعدم‌رسیدگی به‌ضعیفان ویتیمان ومسکینان ودرماندگان، وبهرمند ننمودن آنان‌راازمعارف اسلام وقرآن وتعلیم و تربیت آنهارا ازآداب دینیّه و سنن

نبویّه ومنهاج أئمّهٔ معصومین و گرسنه گذاردن افکار و آراء آنان را از آب شیرین وخوشگوار توحید ومعارف حقّه، وبالأخره ظلم عبارت است از کوتاهی وامساك دراعطاء حقوق هرذی‌حقّی که به نحوی از انحاء برانسان حقّی دارد.

وظلم دربارهٔ نفس عبارت است از عدم تربیت صالح ویلیه و رها گذاشتن اورا درمنویّات شهویّه وشیطانیّه وغضبیّه ، و اتلاف سرمایه‌های حیات وعمر، وبه‌باطل وعاطل گذراندن ایّام به‌لهو ولعب، وبه‌فعلیّت نرسانیدن کمالات واستعدادات خدادادی را درراه قرب و وصول به‌مقام شامخ انسانیّت وبه‌هرزه دادن علوم و دانش، و صرف درامور غیر مهمّه وغیرنافعه کردن قدرت‌ها وامکانات.

وبالاخره هرچه که موجب عدم ترقّی وتکامل نفس گردد؛ و مانع راه او ازوصول به‌فناء فی‌الله وبقاء بالله شود ظلم به نفس شمرده می‌شود .

وامّا دربارهٔ ظلم به خدا همان کوتاهی درباره خداست ؛ یعنی کوتاهی‌دربارهٔ ولایت که مرجعش به‌أولیاء خداست هر کس به‌ولایت ستم کند؛ وبه اولیاء الله ظلم‌نماید، ستم به‌خدا نموده است.

خداوند به‌حضرت موسی علی‌نبیّنا وآله و علیه‌السّلام خطاب کرد: ای‌موسی! من‌مریض شدم؛ چرا به‌عیادت من نیامدی!؟ حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا مگرتو هم مریض می‌شوی؟!

خطاب رسید: آری فلان بندهٔ من ، دوست من، در فلانجا مریض شده است؛ به‌عیادتش نرفته‌ای! به‌عیادت من نیامده‌ای!

آری آن‌دوست‌خدا، ولیّ‌خدا که هیچ دردلش، دراندیشه‌اش درخاطرات و آرزویش، جزخدا نیست، دلش جای خداست ، محلّ ومأوای خداست، مرکز تجلیّات وظهور خداست ، خدا که مریض نمی‌شود ولی اگربخواهیم نهایت ارتباط ویگانگی اولیاءِ خدا را با خدا برسانیم، باید بگوئیم: خدا مریض شده است.

هر کس با مقام ولایت ستیز گی کند باخدا ستیز گی کرده‌است؛ هر کس به‌آنها مـّودت ومحبـّت کند بـه خـدا محبـّت نموده است ؛ هر کس باآنها فتنه‌انگیزی کند باخدا فتنه انگیخته است، و هـر کس اعانت به‌آنها کند به‌خدا اعانت کرده است.

باری تمام این‌اقسام ظلم وستمی که انسان روا می‌دارد و طغیان وسر کشی که می‌نماید راجع می‌شود به متابعت از هوای شیطانیـّه و نفس امـّاره؛ واصلش ازاغترار به‌زینت‌های دنیویـّه ودلبستگی‌به‌اوهام وتخیـّلاتی پیدا می‌شود که ماآن را در این جهانِ اعتبار، نظام تمـّدن واجتماع نام گذاری می کنیم، وبه تخیـّلات وتمـّوهات، دلبسته و از حقایق به‌دور می‌افتیم؛ ودر نتیجه راه به‌سوی دوزخ پیدا می کنیم ؛ و به‌هردرجه که ظلم وستم ما افزون‌باشد از صراط مستقیم دور می‌افتیم وبر کنار می گردیم.

در صـراط و راهـی کـه از آن عبـور مـی‌شود مَزَالّ و لغـزشگاههائیست که آنهارا عَقَبَه نامند. عَقَبَه و کریوه عبارت‌است‌از پرتگاههائی که در کوهها موجود است؛ وراه در آن‌جـا باریـك و خطرناك می گردد، به‌طوریکه در اثر مختصر بی احتیاطـی و لـغزش

کافیست که انسان سقوط کند، و در درون درّه پرتاب گردد.

مرحوم شیخ‌صدوق در کتاب «اعتقادات» درباره عَقَبات بیانی دارد که باتوضیح ماچنین است :

اعتقاد ما درعقباتی که در محشر است این است که هرعقبه‌ای نامش به‌نام یکی ازواجبات است که بدان امر شده است و یا ازبه‌جا آوردن آن‌نهی گردیده‌است؛ مانند عَقَبهٔ نماز، عَقَبهٔ روزه، عقبهٔ زکوة، عقبهٔ جهاد، عقبهٔ حجّ، عقبهٔ امانت، وولایت وغیر آن ازتکالیفی که بر انسان شده است ویاعقبهٔ ترك دروغ و ترك غیبت و ترك زنا و سایر محرّمات الهیّه .

هریك ازاین واجبات ومحرّمات یك‌بندی دارد، که انسان‌باید ازآن بندبگذرد؛ اگر ازعهده برآید، می گذرد وازآن بند عبور می کند، وازآن‌عقبه نجات‌می‌یابد؛ وگرنه درهمانجا متوقّف‌می گردد ومورد سؤال قرار می گیرد و خطاب وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ به آنها زده می‌شود .

مثلاً ازاو پرسش می‌شود که دربارهٔ امانت چه کردی؟! دربارهٔ نماز چه کردی؟! ویك‌یك درعَقَبات ازاو سؤال می‌شود، و اگر از عهدهٔ جواب برآید، ویاآنکه رحمت خدا شامل حال اوشود وازآن عَقَبه بگذرد می‌رسد به عقبهٔ دیگر واگر ازآن عقبه نیز نجات یابد می‌رسد به‌عقبهٔ دیگر وهمینطور به‌ترتیب ازیك‌یك ازعقبات اوراعبور می‌دهند، ودرهریك بازپرسی به‌عمل می آید تا اگر از عهدهٔ جواب برآمد وسالم بیرون جست می‌رسد به دار بَقاء وزندگی جاودانهٔ

أبدیّةالهیّه که‌در آنجاحیات‌سرمدی‌است،موتی‌نیست،ومرگی‌وضعفی وجود ندارد، وبه‌سعادتی می‌رسد که باآن شقاوتی نیست. ودر جوار حضرت‌حقّ جلّ وعزّ سکنی می گزینند؛ وبا پیامبران وحجج‌الهیّه وصدّیقان وشهیدان وصالحان ازبندگان خدا شریك وسهیم وجلیل‌و مصاحب وهمنشین می گردد.

واگر دریکی ازاین عقبات ازعهدهٔ سؤال برنیاید، واز حقّی که برعهدهٔ او برنیامده باشد وازعمل صالح خودداری نموده باشد،و رحمت خداوند شامل حال اونگردد، درآن عقبه محبوس می‌شود؛ و قدمش می‌لرزد؛ وازآنجا به‌داخل جهنّم می‌افتد.

واین عقبات وبندهای صراط قیامت عیناً مانندآن عقباتی است که ما درکوهها داریم؛ اگر ازیك عقبه ردّ شدیم؛ وگرنه اگر أحیاناً لغزشی ازانسان حاصل‌شود، انسان سقوط می کند.

واین عقبات وگردنه‌ها همه برروی صراط است؛ نام یك عقبه ولایت است که تمام خلائق‌را درآنجا متوقّف می کنند؛ واز ولایت امیرالمؤمنین وأئمّه علیهم‌السلام سؤال می کنند ؛کسی که خوب از عهدهٔ جواب برآید نجات پیدا می کند وعبور می‌نماید، وکسی که آنچه‌را بایدآنجا بیاورد نیاورد، آنجا می‌ماند وبه درون می‌افتد، واینست معنای گفتار خداوند عزّوجلّ: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ .

وازهمه عقبات مهمتر مرصاد است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ.

«به درستی که حقّاً پروردگار تو درکمینگاه است» خداوند

عزّوجلّ می گوید : وَعِزَّتِی وَجَلالِی لَا یَجُوزُنِی ظُلْمُ ظالِمٍ «سوگند به عزّت وجلال خودم که ستم هیچ ستمگری نمی‌تواند ازاینجا عبور کند».

نام یکی از عَقَبات رَحِمْ است وهمچنین به‌نام هریك از واجبات ومحرّمات عقبه‌ای داریم که در آنجا انسان را نگه می‌دارند وپرسش می کنند.

این فرمایش شیخ صدوق محمّدبن علّی بن حسین بن موسی بن بابویه است در «اعتقادات»؛ شیخ مفید: محمدبن نعمان رحمة‌الله علیه در شرحی که بر «اعتقادات» صدوق نوشته است چنین می گوید که: عَقَبات عبارت است ازاعمال واجبه‌ای که باید انسان بجا آورد، واز انسان پرسش می‌شود که تاچه حدّ آنهارا به‌جای آورده، ودرانجام آن موافقت یامخالفت کرده است.

ومراد ازاین عقبات، گردنه‌ها وبندهائی مانند گردنه‌های کوههای دنیا نیست که در روی زمین انسان برفراز آن می‌رود وآن کوه‌ها را می‌پیماید و ازآن کوره راه‌ها عبور می کند، اینطور نیست.

منظور اعمال است که تشبیه به عَقَبات شده است، وآن وصفی که به‌حال انسان می‌باشد وباید ازآن باید تخلّص جوید تشبیه شده است، به‌عقبه‌ای که باید باجهد وکوشش ازآن بالا برود وعبور کند و تقصیر وکوتاهی او به‌سختی ومرارت عبور از گردنه تشبیه گردیده‌است، خداوند درقرآن می‌فرماید:

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَيكَ مَاالْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ

(آیهٔ ۱۳ تا ۱۱ انسوره ۹۰ بلد)

چرا این انسان خودرا بـه سختی و کـوشش داخـل در عقبه نمی کند؟ وباجهد وجدیّت از آن نمی گذرد؟ ای‌پیامبر می‌دانی عقبه چیست؟ انسانی را آزاد کردن؛ ویا درهنگام گرسنگی که دلهاوشکمها گرسنه است، سیر کردن وطعام دادن؛ ویا یتیمی که ازأقربا و نزدیکان است‌حمایت کردن، ویا ازمسکین خاك‌نشین دستگیری واعانت‌نمودن، اینها عقبه است.

یعنی اگر انسان این اعمال‌را به‌جای آورد از آن عقبات عبور می کند، خداوند سبحانه وتعالی، اعمالی که بندگان خود را بدانهـا مکلّف کرده است عقبات نامیده تشبیهاً به‌عقبات و گردنه‌هائی که بـر فراز کوه‌ها موجود است ؛ چون همانطور که انسان در پیمودن ایـن عقبات و کوه‌ها دردنیا دچار سختی و گرفتاری می گردد همین‌طور در آخرت ازعهدهٔ مصائب واجبات بر آمدن هم‌مستلزم گرفتاری وسختی است؛ ونظیر همان گرفتاری وفشاری کـه در وقت عبور از گـردنـه دنیوی پیدا می کند، در آخرت هم درهنگام بازرسی وبازپرسی‌برای او پیدا می‌شود؛ این ازباب تشبیه معقول به‌محسوس است.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله و سلامه علیه می‌فرماید:

إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَؤُداً وَمَنَازِلَ مَهُولَةً لَابُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ بِهَا وَالْوُقُوفِ عَلَيْهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةٍ نَجَوْتُمْ وَإِمَّا بِهَلَكَةٍ لَيْسَ بَعْدَهَا انْجِبَارٌ.

«ای مردم بدانید که درجلوی شماعقبهٔ خسته کننده و کمرشکنی است ؛ و منزل‌هـای تـرسناك و وحشتناکی است که به ناچار باید از

آن عبور کنید وبر آن وقوف نمائید! پس یا مورد رحمت خداوند قرار می گیرید، ونجات پیدا می کنید! ویا به‌هلاکتی که به دنبالش تدارك وتلافی نیست دچارخواهید بود!»

شیخ می‌فرماید: منظور امیرالمؤمنین علیه‌السلام از نجات از این عقبهٔ خسته کننده‌و کمرشکن تخلّص ورهائی انسانست ازعقباتی که‌در پیش دارد؛ ومراد مسائلی است که براو واجب گشته وباید جوابگوی آن باشد؛ و اینطور نیست که حَشْوِیَّه گمان می کنند که در آخرت نیز مانند دنیا کوه‌هائی و گردنه‌هائی است که انسان نیاز به پیمودن آن یا به‌طور سواره ویا به‌طور پیاده پیدا می کند.

زیرا آنچه ازحکمت خدا ایجاب می کند، اقتضای عبور از چنین عقبات وجبالی درمورد جزای اعمال نمی‌باشد؛ ووجهی ندارد که خداوند گردنه‌ها وبندهائی خلق کند وبدانها نام‌نماز. وزکوة، و روزه، وحجّ وغیرها ازاسامی واجبات بگذارد؛ وانسان را الزام و اجبار کند که ازآنها بالارود؛ واگر انسان ازاطاعت خدا تقصیر کند، مانع ازصعود او ازاین گردنه‌ها و کوه‌ها گردد.

زیرا که غرض ازقیام قیامت وقوف واطّلاع انسان است بر اعمال وجزا دادن خدا برطبق اعمال به‌ثواب ویا به‌عقاب الهی؛ واین نیاز به کوه‌ها و گردنه‌هائی به‌نام عقبات ندارد؛ ومحتاج به‌پدیدآوردن جبال وتکلیف کردن انسان به‌بالا رفتن ازآن به‌آسانی ویا به‌صعوبت نیست.

باآنکه خبرصحیحی دراین مورد که تفاصیل مطلب‌راکاملاً بیان

کند نرسیده است، تا آنکه انسان لازم باشد بدان معتقد شود و اعتماد کند؛ وبه وجهی ازوجوه مضمون آن‌را توجیه نموده و حمل برمعنای صحیحی نماید. وچون‌خبری وحدیثی در این‌باره نرسیده است پس مطلب همانست که ما گفتیم.

این‌بود بیان‌شیخ مفید أعلی‌الله تعالی مقامه‌الشریف.

مجلسی رضوان‌الله علیه در دنبال کلام مفید (ره) می‌فرماید : تأویل ظواهر اخبار به‌مجرّد استبعاد ودور بودن از مُدرَکاتِ عقلیّهٔ ما، ازراه رشاد وصواب دور است؛ وخداوند به‌هروجهی که بخواهد واراده کند که گناهکاران را عقوبت دهد می‌تواند؛ وبنابراین اشکالی ندارد که مراداز عقبات همین معنای‌ظاهری آن از کریوه‌هاو گردنه‌های صعب‌العبورِ جبال باشد؛ وبعضی‌ازاخبار نظیر این‌قضیّه گذشته‌است؛ وبرخی از آن نیزخواهد آمد؛ وخداوند مؤیّد خیر وسداد است[1].

این بود کلام علاّمه محمّد باقر مجلسّی رحمةالله علیه.

والحقّ کلام پسندیده‌ایست ؛ زیرا انسان به مجرّد استبعاد نمی‌تواند ظواهر أخبار‌را تأویل کند؛ خصوصاً نسبت به عوالم غیب که حس را بدان راهی نیست؛ و گرنه تمام معارف غیبیّه از حور وقصور وجنّات وجحیم قابل‌تأویلند؛ ودراین صورت اگرباب تأویل بازشود، ودست انسان درتأویل آزاد باشد، دیگرهیچ چیزباقی‌نخواهد ماند وَلَمْ یَبْقَ حَجَرٌ عَلَی حَجَرٍ.

۱ــ «بحارالانوار» طبع‌حروفی، ج۷ ازص۱۳۰ تا ۱۲۸

ولیکن ظاهراًمرحوم مفید باتوجّه به‌این‌معنی یك معنای دقیقی می‌خواهند عرضه کنند؛ و آن اینست که دراخبار و آیات معانی معقوله که تشبیه به محسوس شده است ومـا بایـد حتماً آن معنای معقول را بگیریم ومعنای محسوس‌را مجـرّد تشبیه بـدانیم بسیاراست؛ مثلاً در قرآن کریم داریم:

اَلرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (آیهٔ ۵ ازسورهٔ ۲۰ طه)

«وحقّاً که خداوند برروی تخت قرار گرفت ومسلّط ومسیطر شد»؛ این مسلّم از باب تشبیه‌معقول به محسوس است؛ زیرا خداوند جسم نیست و کرسّی و تخت حکومت ندارد؛ لـذا باید بـرای خدا تختی‌را مناسب باوجودِ بحت و بسیط ومجـرّد ولایزالی ولم یـزلی خدا درنظر بگیریم ؛ وآن عالم اراده ومشیّت خداست؛ وکاخ امکان وعالم هستی است ؛ چون همان طور که تخت سلطنت سلطان محـلّ بروزِ قدرت، وظهور أوامر اوست، روی‌آن می‌نشیند، واحکام صادر می کند، و بانگ أنانیّت می‌زند، خـداوندهم به‌واسطهٔ عالم مشیّت واراده برکاخ وجود وعالم هستی تسلّط می‌یابد وسیطره پیدا می کند واحکام تکوینیّه وتشریعیّه صادر می کند؛ پس کرسّی وتخت خـدا وعرش خدا عـالم مشیّت واراده وقدرت اوست، ومسلّماً خـداوند چنین عرشی دارد.

ویا درآیهٔ قرآن داریم: اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَـرْشَ وَ مَـنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (آیهٔ ۷ ازسورهٔ ۴۰ غافر)

« آن کسانی که عرش‌را حمل می کنند، وکسانی که دراطراف

عرش هستند، همگی به‌حمد پروردگارشان تسبیح می‌نمایند.»

مسلّماً برداشتن وحمل کردن مانند حمل کردن کرسّی سلطان برروی دوش مردم نیست.

ونیزدرقرآن داریم: وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ (آیهٔ ۱۷ ازسورهٔ ۶۹ الحاقه)

« وعرش پروردگارت‌را ای پیامبر، درآن روز که روز قیامت است، هشت مَلَك وفرشته بربالای خود حمل می کنند» .

آیا درقیامت هشت فرشته کرسّی وتخت حکمرانی حضرت حقّ را به دوش می کشند ؟ یا آنکه نه چنین نیست ؛ مأموران ارادهٔ عرش حضرت احدیّت سبحانه وتعالی دراین جهان و درعالم مادّه وامکان، چهارمَلَك مقرّب است، عزرائیل ، و جبرائیل ، و میکائیل ، واسرافیل، حاملان نیازهای عالم طبع ووسائط فیض ورحمت‌اند؛ در آن عالم به واسطهٔ تجرّد ملکوتی وسِعِه وقدرت آنجا، حاملان نیازهای آن جهان افزوده ودوبرابر می گردند، وهشت مَلَك‌مقرّب واسطهٔ درفیض سبحانی ازمقام احدیّت بدان عالمند؛ اینست معنای ثمانیه ومعنای حمل کردن عرش‌خداوند عزّوجلّ.

ویا آنکه درقرآن داریم: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً (آیهٔ ۲۲ ازسورهٔ ۸۹ فجر).

«ودرروز قیامت پروردگارتو وفرشتگان به‌طور صفوف منظّم می آیند».

آیا خداوند جسم است؛ وآمدن او مانند آمدن انسان است؟

أبداً أبداً .

معنای آمدن خدا ظهورخداست؛ چون مَجیء درلغت به‌معنای ظهور وبروز تدریجی است؛ وبنابراین ظهورخدا وفرشتگان، آمدن آنهاست. مجیئ وآمدن خـدا، ظهور و طلوع قدرت وعلم وحیات بسیط ومجرّد اوست؛ ونظیر این تعابیردرآیات وروایات بسیاراست مثل یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ .

«دست خدا بالای دستهای آنهاست» و مثل عَیْنُ اللّهِ وأُذُنُ اللّهِ و لِسَانُ اللّهِ وغیرها که قابل احصاء نیست؛ خداوند درقرآن کریم دارد :

وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ (آیهٔ ۱۵۳ ازسورهٔ ۶ انعام)

« و اینست راه مستقیم من که باید از آن پیروی کنید ! و از راه‌های دیگر پیروی مکنید که شمارا ازطیّ راه خدا باز می‌دارند».

آیا می‌توان دراین آیه، صِراط و سَبیل وسُبُل را به معنای راه‌های طبیعیّ ومادّی گرفت؛ و گفت: مراد راهی است چون جادّه هموارومستقیم؛درمقابل‌راه‌های کج ومعوج؟ یانه؛ مسلّماً این‌صراط و سبیل،معنوی است و کنایه از کشف حُجُب ووصول عبد به‌مقام عزّ شامخ‌حضرت حقّ است ازطریق عمل‌به قرآن وسنّت ومنهاج‌پیامبر عظیم الشّأن.

اگرشما بگوئید: آقا فردا شما محاکمه‌ای دارید! گردنه‌ایست باید ازآن عبور کنید! مراد ومنظورازاین گردنه چیست؟ آیادرمجلس

محاکمه کوهی است که باید از کریوهٔ آن گذشت؟ یا مراد ازعهدهٔ جواب برآمدن، ودفاع ازحق خود نمودن است؟

باری تمام این‌موضوعات ازباب تشبیه معقول به‌محسوس‌است؛ ویا ازباب استعمال لفظ درمعانی حقیقیهٔ خود بنابرآنچه گفتیم که الفاظ برای معانی‌عامه وضع شده‌اند؛ وبنابراین‌اصولاً معنای عقبه، کریوهٔ کوه نیست؛ ومعنای عرش تخت چوبی وزرین نیست؛ بلکه عقبه به معنای تنگنا است؛ چه مادی وچه معنوی وعرش به معنای محل حکمرانی است؛ چه چوبین وزرین؛ و چه احاطه و سیطرهٔ مثالی و برزخی ونفسی وقیامتی.

وعلت آنست که چون می‌خواستند آن معانی معقوله‌را بیان کنند غیر از این الفاظ متداول که درمعانی محسوسه استعمال می‌شده است ، لفظ دیگری نبوده است؛ ولذا آن معانی‌را به قالب الفاظ معمولی بیان کردند.

آری ولیکن مجلسی‌هم بیجا سخن نگفته وتکلم نکرده است؛ زیرا دربسیاری ازاوقات آنچه‌راکه انسان درعالم محسوس می‌بیند ومسلماً دراین جهان موجود مادی محسوس است، اگرازعالم مادّه خارج شود، ودرعالم مثال و صورت داخل‌شود، به صورت می‌بینید، مثلاً شماخواب می‌بینید که آب می‌خورید! ویادردریای بسیار لطیف وزلالی شنا می‌کنید؛ چون‌شما تابع معارف وعلم هستید وعلم آنقدر زلال وصافی‌است که اگر درعالم حس آنرا تشبیه به چیزی کنند غیر ازآب چیزی نیست؛ نه سنگ وچوب ودرخت.

چون آب همه‌جا روان می‌شود، رحمت است مضایقه ندارد؛ هر کس می‌تواند بدون تزاحمِ مادّه، آب بخورد؛ آب‌را به‌روی زمین بریزید؛ تاهرجا که امکان داشته باشد جاری می‌شود؛ درخُلَل وفُرَج زمین و کوه‌ها فرومی‌رود؛ واز لابلای سنگهاجریان پیدا می کند؛ این خاصیّت آب است؛ وعلم‌هم همین‌طوراست دررتبه ومرتبهٔ خود ودر عالم خود ؛ لذا کسانی که طالب علم باشند، درخواب چنین می‌بینند که درجستجوی آب هستند؛ واگرمشغول تحصیل باشند درخـواب چنین می‌بینند که آب می‌خورند؛ ویا در آب شنامی کنند.

و کسی که خـواب می‌بیند که شیر می‌خـورد، معارف الهیّه نصیبش می گردد؛ و کسی که خواب می‌بیند حمّام می‌رود وشستشو می کند، ویاوضوء وغسل می‌نماید؛ این‌شخص مسلّماً درصدد تزکیه وطهارت است؛ چـون شستشو وطهارت ظاهـری، نمونه ومحسوسِ طهارت باطنی است ؛ ودر آن عالم،طهارت باطن به صورت وضوء گرفتن وغسل کردن جلوه می کند؛ و یـا کسی در خواب می‌بیند که می‌خواهد تطهیر کندووضوء بگیرد هرچه دنبال آب می‌دود وجستجو می کند آب پیدا نمی کند؛ این‌شخص در صدد تـزکیه هست ولیکن موفّق نشده است.

البتّه این مطالب متعلّق به عالم مثال وبرزخ وصورت است؛ نه عوالم مافوق صورت.

پس آنچه به‌ما گفته شده است وقرآن خبرداده است که بهشت وحورالعین و جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و آتش‌ودرجات ومقامات

بهشت ودرکات دوزخ همه دارای صورت است صحیح است؛ ونباید بگوئیم همه نفس معناست وصورت نـدارد، وجملگی، ازبـاب تشبیه معقول به محسوس‌است؛ نه ، چنین نیست.

همانطور که انسان معانی‌معقوله‌را درخواب، به‌صورت‌می‌بیند، اعمالش و مقاصدش و نیّاتش وآرزوهایش درآن عـالم خواب، به صورت مجسّم می‌شود؛ همین طـور نماز، وروزه، وحـجّ ، وجهاد ، وولایت ، وامانت ، در آن عالم به صورت نعمت‌های بهشتی تجسّم می‌پذیرد؛ ودربرابرانسان جلوه گری می کند.

یك وقت شما خواب می‌بینید که ازیك کوره راهی می‌خواهید عبور کنید، بسیارسخت است! گردوغبار ازاطراف می‌ریزد؛ معنایش اینست که درمقصدی که دارید مـوانع ومشکلات هست ورسیدن بـه مقصود مستلزم تحمّل صعوبت‌هائی است.

باری کلام مجلسی که‌می‌فرماید: که به‌مجرّد استبعاد نمی‌توانیم معارف دینیّه‌راتأویل کنیم؛ وبرمعانی‌معقوله ومحامل‌غیرظاهریّه حمل نمائیم، کلامی‌متین است؛ ولی البتّه راجع‌به عالم صورت است‌ودر ملکوت اسفل؛ تمام این‌حرفها به‌جای خود درست است. ولی‌مرحوم مفیدهم که می گوید: جـائی که حجّتی قائم نشده وخبر صحیحی از معصومین نرسیده است، مـا باب استعمال معقـول‌را درمحسوس سدّ نمائیم ، وملتزم به بسیاری از صورت‌ها گردیم، آن‌هم بی‌وجه نیست

وَ السَّلَامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی .

علّی‌بن‌ابراهیم‌قمی روایتی‌را در کیفیّت‌صراط برروی جهنّم

نقل می کند؛ ومرحوم صدوق نیز در«اَمالی» خود ذکر می کند؛ این دو نقل یکی است؛ ولی چون درمتنش تفاوت جزئی وجود دارد، ما آن را ازعین عبارت صدوق ذکر می کنیم.

در«امالی» مرحوم صدوق از پدرش ازعلی ازپدرش ازعلی بن حکم ازمفضّل بن صالح ازجابر ازحضرت امام محمّدباقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله وسلم

فَقَالَ: أَخْبَرَنِي الرُّوحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِذَا جَمَعَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أُتِيَ بِجَهَنَّمَ تُقَادُ بِأَلْفِ زِمَامٍ؛ أَخَذَ بِكُلِّ زِمَامٍ مِأَةُ أَلْفِ مَلَكٍ مِنَ الْغِلَاظِ الشِّدَادِ لَهَا هَدَّةٌ وَتَغَيُّظٌ وَزَفِيرٌ وَإِنَّهَا لَتَزْفِرُ الزَّفْرَةَ.

فَلَوْلَا أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَّرَهُمْ إِلَى الْحِسَابِ لَأَهْلَكَتِ الْجَمِيعَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا عُنُقٌ يُحِيطُ بِالْخَلَائِقِ: الْبَرِّ مِنْهُمْ وَالْفَاجِرِ.

فَمَا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَبْداً مِنْ عِبَادِهِ مَلَكاً وَلَا نَبِيّاً إِلَّا نَادَى: رَبِّ! نَفْسِي نَفْسِي؛ وَأَنْتَ يَا نَبِيَّ اللهِ تُنَادِي: أُمَّتِي؛ أُمَّتِي!

ثُمَّ يُوضَعُ عَلَيْهَا صِرَاطٌ أَدَقُّ مِنْ حَدِّ السَّيْفِ عَلَيْهِ ثَلَاثُ قَنَاطِرَ،

أَمَّا وَاحِدَةٌ فَعَلَيْهَا الْأَمَانَةُ وَالرَّحِمُ.

وَ أمّا الْاُخْرَى فَعَلَيْهَا الصَّلوةُ .
وَ أمّا الْاُخْرَى فَعَلَيْهَا عَدْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ لاَ إِلَهَ غَيْرُهُ .
فَيُكَلَّفُونَ الْمَمَرَّ عَلَيْهِ فَتَحْبِسُهُمُ الرَّحِمُ وَ الْأَمَانَةُ ، فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا حَبَسَتْهُمُ الصَّلاَةُ ، فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا كَانَ الْمُنْتَهَى إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ وَعَزَّ ؛ وَهُوَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ .
وَالنَّاسُ عَلَى الصِّرَاطِ فَمُتَعَلِّقٌ وَقَدَمٌ تَزِلُّ وَقَدَمٌ تَسْتَمْسِكُ وَالْمَلاَئِكَةُ حَوْلَهُمْ يُنَادُونَ : يَا حَلِيمُ اغْفِرْ وَاصْفَحْ وَعُدْ بِفَضْلِكَ وَسَلِّمْ سَلِّمْ .
وَ النَّاسُ يَتَهَافَتُونَ فِيهَا كَالْفَرَاشِ ، وَ إِذَا نَجَا نَاجٍ بِرَحْمَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَظَرَ إِلَيْهَا ؛ فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانِي مِنْكَ بَعْدَ إِيَاسٍ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ ؛ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۱).

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: چون این آیه نازل شد که: جهنّم را در روزقیامت می‌آورند، ازرسول اکرم صلی الله علیه و آله از کیفیّت آوردن آن سؤال کردند.

«حضرت چنین فرمودند که جبرائیل که روح‌الأمین است‌برای من خبر آورده است که خداوند که هیچ معبودی جز او نیست، چون تمام أهل‌عالم را ازپیشینیان وپسینیان درروزحشر گرد آورد، وهمه را مجتمع سازد، جهنّم را در حالی که با هزار دهنه کشیده می‌شود

۱ ــ «بحارالانوار» طبع‌حروفی ج۷ ص۱۲۶ و۱۲۵ و «تفسیر قمی» ص۷۲۵ و ۷۲۴

می آورند؛ وهردهنه وزمام از آنرا صدهزار ملائکه ازفرشتگان غِلاظ وشِداد می گیرند؛ وآن‌جهنّم دارای حرکت وسرو صدا و ناله و فریاد وغیظ وغوغائی است؛ وچنان برافروختگی وصدای زفیر از آن برمی‌خیزد، که اگر هرآینه خداوند عزّوجلّ حساب خلایق را به تأخیر نمی‌انداخت، همگی ازهیبت‌ودهشت آن‌به‌هلاکت‌می‌رسیدند.

وسپس جهنّم گردن خودرا بیرون می کشد، بطوری که به‌تمام خلایق احاطه پیدا می کند؛ چه‌خوبان ازخلایق وچه بدان از آنها.

در آن‌حال به‌قدری وضعیّت سخت است که هیچ آفریده‌ای را که خداوند عزّوجلّ آفریده است، ازبندگانش، چه از فرشتگان، وچه ازپیامبران، نیست مگر آنکه همه می گویند: ای‌پروردگار من! به فریادم رس! به‌فریادم رس! وتو ای‌پیامبر خدا می گوئی: ای‌پروردگار به‌فریاد امّت من‌رس! به‌فریاد امّت من رس!

دراین حال صراط را برروی جهنّم قرار می‌دهند که از تیزی شمشیر برّنده‌تر و تیزتر است؛ و بر روی آن صراط سه پل است یکی ازآن سه‌پل، امانت ورحم است؛ وامّا دویّمی، نماز است؛ و امّا پل‌سوم، عدل پروردگار جهانیانست که هیچ خدائی و معبودی جز او نیست.

دراین‌حال مردم را تکلیف می کنند که از روی صراط عبور کنند؛ چون می‌خواهند بگذرند، امانت ورَحِم آنهارا نگهمیدارد؛ واگرازآن نجات پیداکردند و گذشتند، نمازآنهارانگهمیدارد؛ واگر از آن نجات یافتند و گذشتند، در آخرکار و انتهای أمر خداوند

رب العالمین عزّوجلّ می‌باشد.

و اینست معنای گفتار خدای‌تعالی: به‌درستی که پروردگار تو درکمینگاه است!

ومردم برروی صراط قرارمی گیرند؛ وبعضی واژ گونه آویزان می‌شوند وخودرا به‌آن می گیرند و گامی می‌لغزد، و گام دیگراستوار است؛ وفرشتگان دراطراف آنان پیوسته ندا درمی‌دهند:

ای‌خداوند شکیبا وحلیم وبردبار! در گذر، ونادیده‌بگیر،وبیامرز! وبه فضل ورحمت خود باز گرد؛ وسلامت خودرا بفرست، ورضوان خودرا ارائه بده! و مردم دراین‌حال مانند پروانه‌به‌روی هم‌می‌ریزند.

وچون کسی به رحمت خدا خلاصی پیدا کند ونجات یابد نگاهی به جهنّم می‌اندازد ومی گوید:

حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که بعد از یأس ونومیدی، مرا به فضل وکرمش از دست تو رهانید! وبه درستی که پروردگار ما غفوروشکور است»!

درمعنای آیهٔ شریفه: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ در«علل الشّرایع» ازحضرت صادق علیه‌السلام وارد است که:

لَا يُجَازُ بِهِ قَدَمُ عَبْدٍ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ؛ وَعَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ؛ وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ جَمَعَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ؛ وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ[1].

۱ــ «رسالة الانسان بعد الدنیا» (معاد) علامه طباطبائی‌مدظله، نسخهٔ خطی ص۳۲

«حضرت درتفسیر این آیه که می گوید: آنان را متوقّف کنید که بایدمورد بازپرسی قرار گیرند؛ می‌فرماید:

« گام‌هیچ‌بنده‌ای نمی‌تواند ازصراط بگذرد،مگر آنکه، ازچهار چیزازاوسؤال می کنند: ازجوانیش که آنرا درچه چیزپیر کرده است؟ وازعُمرش که درچه چیز به‌سر آورده است؟ واز مالش که از کجا اندوخته است ودرکجا مصرف کرده است؛ و ازمحبّت ما اهل‌بیت».

علّی‌بن ابراهیم قمی در«تفسیر» خود ازحضرت صادق علیه‌السلام وصدوق در«امالی» و«علل الشرایع»ازرسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می کند که: إِنَّ الْمَسْؤُلَ عَنْهُ وَلَايَةُ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام (۱).

«آنچه‌را که از انسان سؤال می کنند ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است» .

واز «مجمع البیان» از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است که:

تَقُولُ النَّارُ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: جُزْ يَا مُؤْمِنُ فَقَدْ أَطْفَأَ نُورُكَ لَهَبِي (۲).

« درروز قیامت آتش به مؤمنین می گوید: ای مؤمن زود از نزدمن بگذر! زیراکه نورتو فروزش وشعلهٔ مرا خاموش کرده است»!

ونیز ازرسول الله روایت است که: إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى : وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا فَقَالَ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَلَيْسَ قَدْ وَعَدَنَا

۱و۲ــ «رسالة الانسان بعدالدنیا» (معاد) علامه طباطبائی مدظله نسخه خطی ص ۳۲

رَبُّنَا أَنْ نَرِدَ النَّارَ ؟ فَقَالَ : قَدْ وَرَدْتُمُوهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ»[۱].

چون ازحضرت رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سؤال کردند از تفسیراین آیهٔ شریفه که می گوید: هیچ یك ازشما نیست مگر آنکه داخل در آتش می‌شود.

حضرت فرمودند: چون اهل‌بهشت داخل دربهشت می گردند، بعضی ازآنها از یکدگر می‌پرسند: مگرخداوند به ما چنین وعده‌ای نداده بودکه ما وارد درآتش می‌شویم؟!

آنها درپاسخ می گویند: آری شما درآتش وارد شدید، لیکن آن خاموش بود!

جهنّم مظهر دنیاست أنبیاء وأولیای خداهم دردنیا آمده‌اند؛ ولیکن دل نبستند عبورکردند ورفتند؛ ولذا درآخرت‌هم هنگام‌عبور ازجهنّم آتشش خامد است، مشتعل وبرافروخته نیست؛ برای آنان آتش بَرْد وسلام است؛ چون نفس امّاره درتحت اختیار آنهاست، نه مسلّط ومُسَیْطِر.

«درتفسیر صافی» درتفسیر آیهٔ کریمه: إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ از «معانی‌الاخبار» ازحضرت‌صادق علیه‌السلام روایت کرده است که:

هِيَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ وَهُمَا صِرَاطَانِ : صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الصِّرَاطُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ

۱ـ «رسالة الانسان بعدالدنیا» (معاد) علامه طباطبائی مدظله نسخهٔ خطی ص۳۲.

الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةُ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرْدَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ (۱).

«صراط مستقیم راه به‌سوی معرفت خداست؛ وصراط دوصراط است: یکی صراط دردنیا؛ ویکی درآخرت؛ پس آن صراطی که در دنیاست همان امام واجب الاطاعه است، هرکس اورا در دنیا بشناسد وازهدایت او وراهنمائی‌های او پیروی کند، به خوبی از صراطی که پُلی است برروی جهنّم درآخرت عبورمی کند.

وکسی که اورا دردنیا نشناسد، پایش درهنگام عبور از صراط درقیامت می‌لغزد، وبراثر آن درآتش‌دوزخ واژگون می گردد».

ودرروایت دیگری وارد است که: نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ (۲)

«فقط وفقط ما صراط مستقیم هستیم».

ودربعضی از روایات آمده است: هُوَ صِرَاطُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام (۳).

«صراط مستقیم فقط صراط علی‌بن ابیطالب است».

و از حضرت صادق عليه السلام روایت است که: إِنَّ الصِّرَاطَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام (۴).

«به درستی که حقاً وواقعاً صراط، همان نفس مقدّس امیرالمؤمنین عليه السلام است.»

۱و۲و۳و۴- «تفسیرصافی» درسورهٔ حمد ص۵۴ ازطبع اسلامیه

باری باتأمّل ودقّت دراین روایات که ازمصادرِ وحی نازل شده است به‌خوبی أبحاثی‌را که دربارهٔ صراط‌نمودیم، روشن‌می‌شود؛ که‌صراط، ظاهری داردوباطنّی ؛ ظاهرش همان‌راه‌ومنهاج امام است وباطنش حقیقت ولایت است که درروز بازپسین به صورت جِسری به روی دوزخ کشیده می‌شود؛ وموجب نجات مردم ازورود درآن می گردد.

مرحوم محدّث قمی گفته است: تمام حروف مقطّعه ازاوائل سوره‌های قرآن‌را جمع کرده‌اند ومکرّرات ازآنرا حذف کرده‌اند و بقیّه را که باهم ترکیب نموده‌اند چنین درآمده است: عَلِیٌّ صِرَاطُ حَقٍّ نُمْسِکُهُ. علّی‌راه حقّ است که مااوراتّخاذ می کنیم ومی گیریم؛ ویا چنین درآمده است : صِرَاطُ عَلِیٍّ حَقٌّ نُمْسِکُهُ راه علّی حقّ است که ما آنرا می گیریم واتّخاذ می کنیم[1].

ونیز فرموده است که در « تفسیر حضرت امام حسن عسکری» علیه‌السلام آمده است که: تَعَلَّقُ مُحِبِّی فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهَا فِی الْقِیَمَةِ بِأَهْدَابِ[2] مِرْطِهَا[3] مَمْدُوداً عَلَی الصِّرَاطِ[4].

درروز قیامت مُحبّان فاطمه صلوات‌الله علیها، خودرا به

۱و۴ــ «سفینة البحار» حرف صرط، ج۲ ص۲۸

۲ــ هُدْب وهُدُب مژگان را گویند وبه‌معنای ریشه‌های اطراف لباس نیز می‌آید و جمع آن اهداب است.

۳ــ مرط به‌کسر میم به‌معنای لباس ندوخته است وهمچنین به‌لباس‌های بلند ازپشم ونحوآن گویند وجمع‌آن مروط است.

ریشه‌های چادر فاطمه درحالی که به روی صراط کشیده شده است، آویزان می کنند؛ وخودشان را بدان می‌بندند . در اینجا مناسب است این بحث صراط را با روایتی که از « جامع الاخبار » نقل شده است تیمناً و تبرّکاً خاتمه دهیم : حضرت فاطمه صلوات‌الله علیها به پدرش گفت: ای پدر به من خبر بده که مردم در روز قیامت چگونه‌اند؟! حضرت رسول‌الله فرمودند: همه مشغول خود هستند؛ ودر آنجا کسی به کسی نگاه نمی کند: نه پدر به‌سوی فرزندش؛ ونه فرزند به سوی مادرش! فاطمه گفت: دروقت بیرون آمدن از قبرها به بدن خود کفن‌دارند؟! فرمود: ای فاطمه! کفن‌ها می‌پوسد وبدن‌ها باقی می‌ماند؛ ولیکن عورت مؤمن پوشیده می‌شود، وعورت کافر ظاهرمی گردد! فاطمه گفت: عورت مؤمنان‌را چه می‌پوشاند؟ فرمود: نوری از آنها می‌درخشد وتلألؤ می کند که از شدّت آن ، اجسام خودرا نمی‌بینند! فاطمه گفت: ای پدر! من درروز قیامت تورادر کجا ببینم ؟! فرمود: مرا درسه‌جا ببین: درپای میزان اعمال ببین! که من ندا می کنم: ای پروردگار من! سنگین کن ترازوی عمل کسی‌راکه شهادت به لَاإِلٰهَ إِلَّاالله داده است؛ ومرا درنزد نامهٔ اعمال ببین! در وقتی که بازمی‌شوند ومن درآنجا ندا می کنم: ای‌پروردگار من! با امّت من حساب‌را آسان کن! ومرا در کنار جسر جهنّم درمقام شفاعت‌من‌ببین! درآنجائی که هر کس‌مشغول به‌خود است ومن‌مشغول به امّت خود هستم وندا می کنم: ای‌پروردگار من امّت مراسلامت بدار وپیامبران همگی دراطراف من هستند وهمگی می گویند: بار

پروردگارا امّت محمّدرا سالم بدار ورسول‌الله فرمودند: خداوند حساب تمام مخلوقات‌را می‌رسد مگر کسی که به خدا شرك آورده است واز اوحساب نمی‌کشد واورا امر به‌آتش می‌کند.[۱]

۱ـ «بحارالانوار» ج۷ صفحه ۱۱۰و۱۱۱.

مجلس پنجاه و چهارم

حقیقت میزان اعمال در قیامت

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس پنجاه و چهارم)

الحمدلله رب العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ .

(آیهٔ ۹ و ۸ از سورهٔ ۷ اعراف)

«پس در روز قیامت، وزْن حقّ است ؛ بنابراین کسانی که میزان‌های آنان سنگین باشد آنها رستگارانند؛ و کسانی که میزان‌های آنان سبك باشد، آنها کسانی هستند که به‌علّت ستم وظلم به آیاتِ ما، نفوس خودرا باختند؛ و زیان‌کار شدند.»

حقّ یعنی واقعیّت، درمقابل باطل؛یعنی چیزغیر واقع وتوهمی وتخیّلی؛ آنچه در خارج تحقّق دارد و مابازاء خارجی دارد آن را حقّ می گوئیم؛ و آنچه اصالت وتحقّقی ندارد و روی خیال و وهم

واعتبار دور می‌زند، آن‌را باطل می‌نامیم؛ وآن عالم عالمِ حقّ است درمقابل عالم باطل .

آن عالم دارِ قرار است در مقابل دارِ مجاز؛ دار تحقّق و واقعیّت است درمقابل دارِ اعتبار ، عالم ثبوت و استقرار است در مقابل عالم وهم وخیال؛ وبنابراین آنچه در آنجا واقعیّت دارد دارای وزْن است؛ وآنچه واقعیّت ندارد وزْن ندارد.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «کسانی که میزانشان سنگین است آنان فقط رستگارند» . وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَاُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ.

«وکسانی که میزان‌های آنها سبك است ووزن ندارد ، آن کسانی هستند که به‌پاداش ستم و ظلمی که سابقاً دردنیا به‌آیاتِ ما می‌نموده‌اند، درمعاملهٔ نفوس‌خود، زیانکارشده‌اند؛ ونفوس وجان‌های خودرا بدون دریافت ارزش واقعی خود ازدست داده ودست‌خالی‌از این‌معامله بیرون آمده‌اند.»

ازاین آیه چند استفاده می‌توان نمود :

یکی آنکه می‌فرماید: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ «کسی که‌میزان‌های او سنگین است»؛ ونمی‌فرماید:

وَمَنْ ثَقُلَ مِيزَانُهُ«کسی که میزان او سنگین است»؛ واز اینجا به‌دست می‌آید که انسان درروز قیامت یك میزان‌ندارد‌بلکه‌میزان‌هائی دارد؛ وآن کسانی که میزان‌هایشان سنگین‌است‌چنینند؛ وآن کسانی که میزان‌هایشان سبك است چنانند.

در روایت وارد است که تعبیر موازین به‌صیغهٔ جمع به اعتبار تعدّد انواع أعمال وأصناف کردار انسان است؛ وگرنه حقّ ، میزان واحد است؛ وحقّ، واحد است؛ ومیزان ، واحد است.

ودیگر آنکه دراین آیهٔ شریفه، فقط میزان عمل رستگاران سنگین است؛ وامّا بدکاران وزیانکاران میزان عملشان سبك است؛ نه اینکه تمام‌افرادبشر درمیزان عملشان‌سنگینی به‌درجات ومراتب مختلف‌بوده باشد؛ حال باید دید که این‌میزان عمل‌چگونه است؟

آیایك ترازو می‌آورند واعمال‌خوب را دریك کفّه‌می‌ریزند؛ وأعمال بد را در کفّهٔ دیگر؛ و آن کسی که أعمال خوبش سنگین‌تر است سعادتمند؛ وآن کسی که أعمال بدش سنگین‌تر است اوزیانکارو خاسر وشقاوتمند است؟ اگراینطور بود باید بفرماید:

فَمَنْ ثَقُلَتْ حَسَنَاتُهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ سَيِّئَاتُهُ فَاُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ.

«پس کسی که نیکوئی‌های او بربدی‌ها وگناهانش غلبه کند و سنگین‌تر آید، ایشان رستگارانند؛ و کسی که زشتی‌ها وبدی‌های او برحسنات وخوبی‌هایش غلبه کند وسنگین‌تر آید ، آنان زیانکارانند.»

باآنکه چنین نفرموده است؛ نمی گوید : بهشتیان میزان عمل خوبشان سنگین است؛ و دوزخیان میزان عمل بدشان سنگین است ؛ بلکه در این آیه وآیات دیگر وارد است که رستگاران میزان عملشان سنگین است؛ وظالمان وزیانکاران میزانِ عملشان سبك است ؛ گویا

أعمال بد اصولاً وزن ندارند؛ و ثقل وسنگینی ندارند. آنجا فقط خفّت و سبکی است.

واز اینجا استفاده می‌شود که آنچه دربین مردم یعنی عوام از آنها معروف‌است که در روز قیامت دریك کفّه از ترازو اعمال‌خوب را می گذارند ودر کفّهٔ دیگر اعمال بدرا می گذارند؛ و اگر کفّهٔ اعمال خوب سنگینی کرد وپائین آمد، انسان را به‌بهشت می‌برند ؛ و چنانچه کفّهٔ اعمال بد سنگینی کرد به‌جهنّم می‌برند ؛ یك حرف من‌درآوردی است وساخته وپرداخته خود آنها؛ ودراین باره‌نه‌آیه‌ای داریم ونه روایتی.

بلکه آیات قرآن واز جمله همین آیه‌ای‌راکه تفسیر نمودیم مخالف این سلیقه است؛ وهمگی آیات اتّفاق دارند براینکه اعمال خوب‌وزن‌وسنگینی دارند؛وأعمال بداصلاً وزن‌ندارند؛ وسبك‌است.

و ترازوی اعمال نیکان سنگین است؛ و ترازوی اعمال بدان سبك است؛ وتبهکاران اصلاً وزن ندارند؛ و خداوند برای آنان در روز بازپسین وزنی ومیزانی قرار نمی‌دهد؛ وسنگینی وثقلی ابداً ندارند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً * اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْناً.

(آیهٔ ۱۰۵ تا۱۰۳ ازسورهٔ ۱۸ کهف)

«بگو ای پیامبر! آیا من شما را آگاه کنم از آن کسانی که کردارشان ازهمه زیان‌کارتر وخسران‌بارتر است؟ آنان کسانی هستند که کوشش وجدیّت آنان درزندگانی پست و حیات حیوانی عالم دنیا گم شد وتبه شد، درحالی که خود چنین می‌پنداشتند که کار خوبی انجام می‌دهند؛ آنان کسانی هستند که به آیات الهیّه و نشانه‌های پروردگارشان کافرشدند؛ پس اعمال آنها همگی حبط ونابود می‌شود؛ وما در روزقیامت برای آنها میزانی قرار نمی‌دهیم».

در اینجا خداوند می‌فرماید: وَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْناً؛ ما اصولاً برای چنین افراد گمراهی میزان نمی گذاریم؛ زیرا آنان وزنی ندارند؛ درحالی که اگر اعمال زشت هم دارای وزن بود، باید میزان آنها ازنقطهٔ نظر زشتی وپلیدی ازهمه سنگین‌تر باشد؛ ولیکن چون اعمالشان بسیارزشت است؛ وشائبه‌ای ازخوبی ندارد بنابراین میزانشان سبك‌نیست که بگوئیم: مقدار کمی ازخوبی‌ها ترازوراسبك کرده است؛ بلکه اصلاً میزانشان هیچ وزن ندارد؛ به‌طوری که به‌آن سبك وخفیف‌هم نمی‌توان گفت؛ بلکه هیچ است.

واز طرف دیگر داریم، آن کسانی که میزانشان سنگین است، اعمالشان ومیزانشان رو به‌بالا می‌رود؛ وآن کسانی که میزانشان سبك است رو به‌پائین می‌رود؛ این‌هم بایدرسیدگی شود که یعنی‌چه؟

در اینجا یعنی درعالم طبیعت ما معمولاً چیزهائی راکه‌توزین می‌کنیم، اگر سنگین باشد، رو به پائین می‌آید؛ و اگر سبك باشد، رو به‌بالا؛ امّا درآن عالم مطلب بعکس است. آیه‌ای در قرآن کریم

داریم که می‌فرماید:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ

(آیهٔ ۱۰ ازسورهٔ ۳۵ فاطر)

«کلمهٔ طیّب وپاك وپاکیزه به سوی خدا بالا می‌رود و صعود می‌نماید؛ وعمل صالح آن کلمهٔ طیّبه را بالا می‌برد؛ کلمهٔ طیّبه همان روح مؤمن است؛ وهمان نتیجه وحالت و صفت خاصّی است که از ایمان به دست می‌آید که به سوی خدا بالا می‌رود؛ و آنچه موجب می‌شود که این روح پاك وطیّب مؤمن به‌سوی خدا بالا رود، عمل صالح است.

عمل صالح، روح را نیرو می‌بخشد؛ وبرای صعود به درجات قُرب حضرت حقّ مدد می‌دهد؛ وعیناً مانند بنزین است که موجب بالا رفتن طیّاره وهواپیما می‌شود؛ غایةالامر این درعالم طبیعت‌است وآن درعالم معنی وملکوت.

يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (آیهٔ ۱۱ ازسورهٔ ۵۸ مجادله)

«خداوند کسانی‌راکه ازشما ایمان آورده‌اند، وکسانی راکه به آنان علم‌داده شده است‌به‌درجات ومراتبی بالا می‌برد؛پس‌صاحبان علم وایمان در درجاتی صعود می کنندوبالا می‌روند؛ وثقل‌وواقعیّت آنها به‌بالا رفتن است نه به پائین آمدن.»

ونیز داریم: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (آیهٔ ۴و۵ ازسورهٔ ۹۵ والتین)

«به‌تحقیق که هر آینه ماانسان‌را دربهترین قوام وسازمان‌وجودی ایجاد کردیم؛ و آفریدیم؛ وسپس اورا درپائین‌ترین درجاتِ سِفْل‌و پستی پائین آوردیم.»

واز اینجا معلوم می‌شود آنجائی که از همه‌جا پست‌تر است بالا نیست که سبك باشد؛ بلکه جائی است که از همه‌جا پائین‌تراست؛ چون سِفْل درمقابل عِلْو است؛ وبه معنای مکان پائین است.

و بنابراین تمام چیزهائی که ارزش معنوی ندارند؛ پائین می‌آیند؛ ومکان‌بالا محلّ ومرتبهٔ پاکان ومحلّ ومنزلهٔ پاکی وطهارت است.

ونیز در آیهٔ قرآن داریم: فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً فَأَمَّا مَايَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ (آیهٔ ۱۷ ازسورهٔ ۱۳ رعد)

«پس کف روی آب وروی سیل ازبین می‌رود؛ و هیچ اثری ازآن باقی نمی‌ماند؛ وامّا آنچه به مردم فایده می‌رساند، در روی زمین باقی می‌ماند ومستقرّ می‌شود و درنگ می‌کند.»

پس چرا أعمال حسنهٔ انسان که درآن عالم ثقیل است ووزن دارد رو به‌بالا می‌رود؟ واعمال سیّئهٔ انسان که درآنجا سبك است رو به پائین؟ وچرا بخلاف این‌عالم است؟

برای اینکه این عالم عالم مادّه است؛ عالم مادّه واقعیّتش در بطن‌مادّه‌است؛ وترازوهائی راکه دراین دنیاکار می‌کنند چون‌ترازوی مادّی است، وبراساس قوّهٔ جاذبهٔ زمین است ، و براین اصل اشیاء

دارای ثقل می‌شوند، هر کدام سنگین‌تر است روبه پائین و هر کدام سبك‌تر است رو به بالا می‌رود.

امّا آن عالم عالم مادّه نیست ؛ و براین اصل، اعمال را نمی‌سنجند که رو به‌مرکززمین مجذوب شوند.

آنجا عالم عِلْوی است؛ وهرچیز به‌اصل خود برمی گردد، و به منبع وسرچشمهٔ خودمی‌پیوندد وملحق می‌شود. پس هرعمل‌خوب به‌مرکز اسماء وصفات حقّ متعال می‌رود؛ وکلام طیّب نیز به‌سوی ذات حقّ می‌رود.

درآنجا هرعمل راباواقعیّت اندازه گیری می کنند؛ وچون آن عالم،عالم عِلوی است در مقابل عالم سِفلی، هرعمل که واقعیّتش بیشتر باشد بالاتر می‌رود؛ رو به أسماء وصفات حقّ می‌رود ؛ رو به خود حقّ می‌رود.

وهرعمل که حقیقتش کمتر باشد رو به‌آن طرف نمی‌رود روبه عالم قُرب نمی‌رود؛ رو به‌بُعدمی‌رود وعالم بُعد، پائین است‌وسافل وعالم أبعد عالم أسفل وأسفل السّافلین است.

بنا برآنچه گفته شد، معلوم می‌شود که آیاتی که دلالت داردبر آنکه کلمهٔ طیّب به‌سوی خدابالا می‌رود؛ وخداوند مؤمنان واهل‌علم را بالا می‌برد ، برای اینست که درآنجا مرکز، بالاست؛ و هرکس واقعیّتش بیشتر باشد، ثقلش بیشتر است؛ وبه‌سوی مرکز که دربالاست می‌رود؛ وهرکس ثقلش کمتر باشد از آن مبدء دور می‌شود.

چون این مطالب معلوم شد ، اینك وقت آن رسیده است که

ببینیم ترازوهائی را که با آنها اعمال انسان را در روز قیامت اندازه می گیرند چه‌شکل است؟ چون یکی ازعوالمی‌را که در پیش داریم عالم میزان است؛ بحث‌هائی که در قیامت شد یکی بحث قیام انسان درپیشگاه پروردگار بود؛ ویکی عالم عَرْض؛ ویکی‌عالم‌حشر، ویکی عالم‌نشر، وسپس‌عالم‌نامهٔ‌اعمال وتطایر کُتُب، وبعدازآن عالم‌شهادت بود، وعالم صراط، وحالا نوبت عالم میزان است؛ وانشاء الله‌تعالی بعداً به‌ترتیب عالم‌حساب، وعالم جزاء، وعالم اعراف، وعالم‌شفاعت وعالم میاهِ أربعه وآب کوثر، وکیفیّت جوشیدن چشمهٔ‌کوثر، و عالم بهشت وجهنّم وخُلود به‌طور مفصّل بحث‌خواهد شد.

وبرای آنکه عالم میزان خوب مشخّص ومفهوم شود، نیازمند به دو مقدّمه‌ای که در عالم صراط گفتیم می‌باشیم؛ و مقدّمهٔ اوّل در اینست که معنای میزان چیست؟ و آیا حتماً میزانی که درآنجا کار می گذارند مانند میزان و ترازوهائیست که در دنیا کار می گذارند ودارای دو کفّه است؟ و یا آنکه میزان به‌شکل دیگر است؟

نیز در آن صورت روشن می‌شود که چرا درقرآن کریم می‌فرماید: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ویا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ؛ ونمی‌فرماید: فَمَنْ ثَقُلَتْ حَسَنَاتُهُ و یا مَنْ ثَقُلَتْ سَيِّئَاتُهُ.

أمّا مقدّمه اوّل آنست که الفاظی که درلغت وضع شده است دارای معانی عامّه وکلّیه هستند؛ وما دربارهٔ توضیح این‌حقیقت در مباحث صِراط مثال به چراغ زدیم؛ و خوب واضح شد که چگونه

خصوصیّت‌های فرْدی دخالت درمعنای اَلفاظ ندارد. ودراینجامناسب است ترجمهٔ عین عبارت مرحوم فیض: ملاّمحسن کاشانّی‌را که در «تفسیرصافی» آورده‌اندچون حائز اهمیّت است‌بیان کنیم:

«هرمعنائی ازمعانی‌یك‌حقیقت روحی‌دارد؛ ویك‌صورت‌وقالبی؛ وکثرت و تعدّد صورت‌ها و قالب‌ها به حقیقت واحده‌ای که جان وروح معنی‌است می‌باشد؛ و الفاظ درلغت برای‌حقایق وارواح معانی وضع شده‌اند؛ وچون آن حقایق وارواح، درقالب‌ها وصورت‌ها موجود است لذا به واسطهٔ اتّحادی‌که معانی با قالب‌ها دارند، الفاظ درآن قالب‌ها وصورت‌ها استعمال می گردند.

مثلاً لفظ قلم وضع شده است برای‌آلتی که باآن صورت‌هارا درروی لوحه‌ها نقش کنند؛ بدون آنکه درنظر گرفته شده باشدکه آن قلم از نِیْ باشد و یا ازآهن؛ ویا غیر ازآنها ؛ بلکه درنظر نیز گرفته نشده است که‌آن قلم ازجسم باشد، ونه‌آنکه آن نقش، محسوس‌باشد یا معقول؛ ونه آنکه آن لوح از کاغذ باشد و یا از چوب؛ بلکه فقط چیزی باشدکه درآن بتوان نقش نمود؛ واینست حقیقت لوح وروح ومعنای لوح وتعریف لوح.

وبنابراین اگردرعالم وجود چیزی باشدکه به‌واسطهٔ‌آن بتوان نقش علوم‌را درالواح دل‌ها نمود بطور اولی وأحقّ باید بتوان برآن نام‌قلم نهاد؛ خداوند تعالی‌می‌فرماید: عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَالَمْ يَعْلَمْ (آیهٔ ۴و۵ ازسورهٔ ۹۶ علق) «خداوند با قلم تعلیم کرد؛ تعلیم کرد به انسان چیزهائی‌راکه نمی‌دانست».

بلکه آن قلم حقیقی است به جهت آنکه حقیقت قلم وروح قلم وتعریف قلم در آن موجود است، بدون آنکه با آن قلم معنوی چیزی باشد که خارج ازمعنای قلم بوده باشد.

وهمچنین‌است میزان. مثلاً؛ چون‌آنرا درلغت وضع کرده‌اند برای معیاری که باآن مقادیررا بسنجند؛ واین معنای واحدی است که حقیقت وروح میزان است؛ وقالب‌ها وصورت‌های مختلفی دارد که بعضی ازآنها جسمانی است وبعضی روحانی.

پس تمام چیزهائی که با آن اشیاء را می‌سنجند میزان نامیده می‌شود؛ مانند ترازوهائی که دو کفّه دارد وبا آن أجرام وسنگینی‌را اندازه گیری می کنند ؛ ومثل قپان ونحوهما؛ ومانند آنچه‌را با آن اوقات‌وارتفاعات‌ستارگان‌رامی‌سنجند مثل اُسطُرلاب؛ وآنچه‌را باآن دائره‌ها و قوس‌هارا اندازه می گیرند همچون پرگار؛ وآنچه‌را که با آن ستون‌ها ودیوارهارا می‌سنجند، مثل شاقول؛ و مانند آنچه‌را باآن خطّ‌هارا اندازه می گیرند مثل خط کش؛ وآنچه‌را که باآن شِعرها وقافیه‌هارا اندازه گیری می کنند، مثل علم عَروض؛ و مانند آنچه‌را که با آن فلسفه‌را اندازه می گیرند وصحّت و سقم آنرا می‌سنجند مثل‌علم منطق؛ وآنچه‌راکه باآن‌بعضی از مُدر کات‌را می‌سنجند مثل حسّ وخیال؛ وآنچه‌راکه با آن همهٔ این‌معیارها می‌سنجند مثل عقل کامل[1]. ونیز فرماید: وبالجمله میزان هرچیز برحسب خود آن چیز

۱ - «تفسیرصافی»، درمقدمهٔ چهارم‌ازمقدمات دوازده گانه‌ای که ازنفیس‌ترین مطالب است؛ وآنهارا مرحوم فیض بدعنوان مقدمه براین تفسیرآورده است؛ از طبع وزیری ، ج۱ ص۱۹.

است؛ و آن معیاری است که با آن اندازهٔ آن چیـزرا معیـّن می کنند. پس میـزان مـردم دروز قیامت آن چیزیست که قـدر هـرانسانی را وقیمت اورا برحسب عقیده واخلاق و کردارش مشخـّص کند ومعیـّن نماید؛ برای آنکه مردم طبق آن معیار مورد جزای الهی قرار گیرند.

واین معیار غیر از أنبیاء و أوْصیاءِ آنان چیزی نخواهد بود، زیرا که فقط قـدر وقیمت مردم، ومقدار خـوبی‌ها وبدی های آنان، برحسب اندازه گیری باآنها، و بـا متابعت شرایع آنان و پیـروی از آثارشان ، و تـرك متابعت وپیروی ؛ وبا قُـرب و نـزدیکی به سیره ومنهاجشان، وبا بُعد ازروش ورویـّهٔ آنها معیـّن می‌شود.

پس بنابـراین میزان هـر امـّتی پیامبـر آن امـّت، ووصـّی آن پیامبر ، و شریعتـی است که آن پیامبر ، آورده است ؛ پس کسانی که حَسَنات آنان سنگین و بسیار باشد ، آنها ازرستگارانند؛ و کسانی که حسناتشان سبك واندك است، آنهاافرادی هستند که به نفوس خود باستم‌وظلمی که‌به آنها رواداشته‌اند، آنهارا تباه‌وفاسدوضایع کرده‌اند؛ ازجهت آنکه پیامبران‌و اوصیاء شان‌را تکذیب‌نموده واز سیره ومنهج آنهاپیروی ننموده‌اند.

ودر«کافی» و«معانی‌الاخبار» از حضرت صادق عليه‌السلام روایت است که:

إنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ ؛ قَالَ : هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وفی رِوَايَةٍ

اُخْرَی: نَحْنُ الْمَوَازِینُ الْقِسْطُ [۱].

ازاین آیهٔ مبارکه: «که ترازوهای قسط وعدل‌را درروز قیامت قرارمی‌دهیم، پرسش کردند،حضرت‌فرمودند: مراد ازترازوهای قسط وعدل پیامبران وأوصیای آنها هستند.»

ودرروایت دیگروارد است که معصومان علیهم‌السلام فرموده‌اند: ما میزان‌های قسط هستیم.

باری این‌مطلب‌اخیررا که مرحوم فیض درسورهٔ اعراف درذیل آیهٔ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَاُولَئِكَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بیان فرموده است به منزلهٔ مُقدّمهٔ دوم است برای مطلبی که ما می‌خواستیم بیان کنیم وبنابراین نتیجه مطلوب بسیارروشن است:

بنابرمقدّمهٔ اول به دست آمد که الفاظ از جمله لفظ میزان وترازو برای معانی عامّه وضع شده‌اند وبنابرمقدّمهٔ دوم به دست آمد که خداوند درروزقیامت برای اعمال وموقعیّت ووضعیّت‌انسان میزان قرار می‌دهد؛ ونتیجه ازضمّ این دو مقدّمه این می‌شود: که ترازو ومیزان اعمال برای انسان، أنبیاء واوصیاء، وراه وروش آنها وشریعت وسلوك آنها به سوی خداست، وبا این میزان عمل هرفردی ازافراد امّت‌های گذشته وآینده‌را اندازه‌گیری می‌نمایند؛ وبا این معیار می‌سنجند.

۱ــ «تفسیرصافی» ج۱، ازطبع وزیری ص ۵۶۵، در تحت تفسیر آیه: ومن خفت موازینه در سورهٔ اعراف.

بیان تفصیلی در معنای میزان

واینك که بحمدالله این دو مقدّمه و نتیجهٔ مترتبهٔ بر آن اجمالاً معلوم شد ، برای توضیح و تبیین این حقایق ، آن دو مقدّمه و نتیجه را بطور مشروح بیان می کنیم:

أمّا مقدّمهٔ أوّل: میزان یعنی ترازو وآلت سنجش؛ اول که ترازوی دو کفّه‌ای بود و اطراف آن زنجیرهای بلندی آویزان بود ودر رأس آن شاهین قرارداشت به‌آن میزان می گفتند؛ سپس به ترازوهائی که با دو کفّه بوده وزنجیر ندارد و شاهین آن پائین است به‌همان عنایت‌اولیّه میزان می گویند وسپس‌به قپان که یك کفّه بیشتر ندارد وبه باسکول و قپان‌های اهرمی وفنری به‌یك منوال و یك عنایت ترازو ومیزان می گویند.

وباز ملاحظه می‌شود که لفظ میزان‌را برای خصوص وزن اشیاء وضع نکرده‌اند؛ بلکه میزان یعنی آلت سنجش از هرچه می‌خواهد بوده باشد ؛ بدیهی‌است که آلت سنجش هرچیزی غیر از اصناف وانواع چیزهای دیگر است.

به آلت سنجش مقدار مصرف کیلووات ِ برق، کنتور یا میزانیّهٔ برق گویند؛ به‌آلت سنجش‌میزان قدرت برق وقوّة الکترو موتوری وُلْتْ مِتْر گویند به آلت سنجش‌میزان شدّت عبور کمیّت مصرف برق آمْپِرْ مِتْر گویند به‌آلت سنجش مقاومت محلّی جریان برق اُهْمْ‌مِتْر گویند تمام اینها درعین اختلاف، میزانیّه وترازوست . به‌آلت سنجش حرارت بدن درجه و تِرْمُومِتْر گویند وبه هریك از

آلات سنجش فشار خون، وضربان قلب، وبه آلت سنجش میزان باد، وفشارهوا، وزلزله، وحرارت جـّو، میزانیـّه گویند؛ باآنکه ساختمان هریك ازآنها ووظیفهٔ محـّوله به‌آنها کاملاً با دیگری مغایرت دارد ؛ ولی درعین حال به‌همه میزانیـّه گویند.

میزانیـّه لفظ عامـّی‌است که‌به‌همه گفته می‌شود؛ ومیزان‌سنجش هرچیز متناسب‌باآنست؛میزان سنجش آب غیر از حرارت، ومیزان سنجش ضربان‌قلب، غیر از ترازوی هیزم‌کشی است.

وبازملاحظه می‌شود که به معیارها ومیزان‌های‌سنجش‌معنویـّات چون محبـّت وسخاوت وشجاعت هم میزان می گویند؛ ولی دیگـر آن میزانیـّه‌ها جسم نیست؛ و مادّی نیست.

اگر بخواهیم‌محبـّت کسی را اندازه بگیریم؛ و ببینیم که مثلاً زید چقدر محبـّت دارد، بالأخره باید میزانی داشته باشد؛ چون‌مقدار محبـّت درافراد بشر مختلف است؛ وحتماً باید شاخصی موجود باشد که آن‌را میزان قراردهیم وباآن‌اندازه بگیریم؛ آن‌شاخص کدامست؟ وباید به‌چه شکلی بوده باشد؟

اگر بخواهیم خضوع وخشوع و عبودیـّت و تقوی وصدق و غیرت وحمیـّت وایثار وانفاق وجهاد وشجاعت وصفات حسنهٔ دیگرو فنای ازهستی مجازی وبقاء به‌حـّق وتجلـّی اسماء وصفات‌ودرجهٔ فناء ومرتبهٔ بقاء را بسنجیم، باید باچه معیار و میزانی اندازه گیری کنیم ؟ آیا اینها دارای مـراتب و درجات مـختلف هست یا نه؟ ودر صورت اختلاف، میزان سنجیدن واندازه گرفتن آنها چیست؟

وبعد از آنکه دانستیم که میزانیّهٔ هرچیز باید متناسب با خود آن چیز بوده باشد، چنانچه مارا درقیامت ببرند وبخواهند این‌صفات مارا بسنجند؛ دیگر در آنجا وزن بدن به‌درد نمی‌خورد،چند کیلو گرم است؟ وماه رمضان چقدر ازبدنت راکم کرد؟ بابدن ووزن او کاری ندارند.

آنجا می گویند : چقدر محبّت آوردی ؟ خضوع و خشوعت نسبت به‌حقّ چه‌اندازه است؟ درجه عبودیّتت چه مقدار است؟ ایثار و گذشتت چقدر بوده است؟ معرفت به ذات حقّ‌تعالی ودرجهٔ یقین‌و مرتبهٔ ایمانت چه‌اندازه است؟ خلوص واخلاص چقدر آوردی؟

اینها را باید اندازه گیری کنند وبسنجند؛ وطبق آن مقام‌ودرجه دهند؛ درجات بهشت ومراتب ثمانیهٔ آن برحسب مقادیر مختلف از اینهاست؛ و دَرَکات دوزخ ودرهای هفتگانهٔ آن برحسب مراتب فقدان ونابودی ونیستی اینهاست؛ وبنابراین باید باچه معیاری سنجیده شود تا دقیقاً أجر وپاداش وعقاب انسان مشخّص ومعیّن شود؟

و أمّا مقدّمهٔ دوم آنکه در آیاتِ مبارکات و روایات واردهٔ از أئمّهٔ طاهرین صلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین وارداست که‌خداوند دردنیا برای اعمال انسان میزانی قرار داده است؛ و در آخرت نیز اعمال را توزین می کنند؛ ولیکن درهیچ آیه و خبری دیده نمی‌شود که در یك کفّه ترازوی أعمال ، حسنات و در کفّهٔ دیگر سیّئآت‌را می گذارند. بلکه آیات وروایات همه در دلالت براین مطلب اتّفاق دارند که حسنات دارای ارزش وثِقل بوده وسیّئآت‌بی‌ارزش وبدون

ثقل است؛ ودر آن عالم ربّوبی آنچه که دست انسان را می گیرد حسنات است وسیّئآت در آنجاتاب مقاومت وایستادگی را ندارند.

کسی که اعمال نیکوی او زیاد باشد میزان او سنگین است ؛ وکسی که اعمال نیکویش کم باشد میزانش سبك است و سیّئآت موجب خفّت وسبکی میزان می گردد.

در کتاب «توحید» صدوق درتفسیر آیهٔ شریفهٔ: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ... از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که :

قَالَ : إِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ ؛ تُوزَنُ الْحَسَنَاتُ وَالسَّيِّئَاتُ؛ وَالْحَسَنَاتُ ثِقْلُ الْمِيزَانِ وَالسَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ .

حضرت فرمودند: «خداوند ازاین آیه چنین اراده فرموده‌است که: حسنات، هم خوبی‌ها وهم بدی‌هارا اندازه می گیرد. وحسنات سنگینی میزان است. وسیّئات سبکی آن است.»

یعنی میزان ومعیار تمام خوبی‌ها وبدی‌هائی راکه انسان‌دردنیا به‌جای آورده‌است حسنات است. اعمال حسنه وأعمال سیّئهٔانسان را بامعیار ومیزان عمل‌نیك می‌سنجند؛ درآنجا شجاعت حسَنْ یك میزان دارد؛ سخاوت نیکو یك‌میزان دارد؛ عبودیّت و عفّت نیکو هر کدام یك‌میزان دارند؛ وتمام مراتب شجاعت انسان را ازخوب و بد باآن میزان شجاعت اندازه گیری می کنند؛ وتمام مراتب‌عبودیّت انسان را ازمراتب خوب وپسندیده، ویا ازمراتب بد و نکوهیده با آن میزان عبودیّت‌می‌سنجند؛ وهکذا درتمام صفات واخلاق‌وملکات،

درهر کدام یك‌معیارْ و میزان بخصوصی است کـه آن صفت‌را با آن می‌سنجند .

حال که این دو مقـدّمه به طـور مشروح و مفصـّل ذکـر شد؛ می گوئیم: مراد ازمیزان أعمال درروز قیامت نمونهٔ کامل حُسْن و تقوی وصبر وایثار وجهاد و وَرَع وعدالت وعبودیـّت ویقین‌وتوحید در هرامـّتی ازامـّت‌های گذشته، پیامبر آنان، و وصـّی آن‌پیامبر ، و کتاب وشریعتی است ، که خداوند برای آنها فرستاده است.

ودر این أمّت آخرالزّمان وجود مقـّدس رسول اکرم‌وحضرت صـّدیقهٔ اطهرفخربانوان‌عالم سیـّدة‌نساءِ العالمین وأوصیای‌دوازده گانه آن‌پیامبر مکـّرم است که اوّل آنهـا حضرت امیرالمؤمنین علـّی‌بـن أبیطالب وبعداً یازده فرزند یکی پس ازدیگری است که آخرین آنها حضرت قائم آل محمّد حجة‌ابن الحسن العسکری عـجـّل‌الله تعالـی فرجه الشـّریف می‌باشد؛ وجود آنان وتوحید وعبادت وجهاد و انفاق وصفات‌نفسانیـّه وعقائد وملکات همه وهمه میزان ومعیار برای‌تشخیص مقدار صفات حسنه ازامـّت آخرالـّزمان است.

در کتاب «احتجاج» ازحضرت صادق علیه‌السلام وارد است کـه:

إِنَّهُ سُئِلَ : أَوَلَيْسَ تُوزَنُ الْأَعْمَالُ ؟ قَالَ : لَا ؛ لِأَنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَتْ أَجْسَاماً وَإِنَّمَا هِيَ صِفَةُ مَا عَمِلُوا وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى وَزْنِ الشَّيْءِ مَنْ جَهِلَ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَلَا يَعْرِفُ ثِقْلَهَا وَخِفَّتَهَا وَإِنَّ اللهَ لَايَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ.

قِيلَ : فَمَا مَعْنَى الْمِيزَانِ ؟ قَالَ : الْعَدْلُ .

قِيلَ : فَمَا مَعْنَاهُ فِي كِتَابِهِ : فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ؟ قَالَ: فَمَنْ رَجَحَ عَمَلُهُ (۱).

«ازحضرت صادق علیه السلام پرسیدند که: آیا اعمال درروز قیامت، وزن نمی‌شوند؟

حضرت فرمودند: نه؛ به جهت اینکه أعمال، جسم نیستند تا کشیده شوند؛ بلکه اعمال عبارت است ازصفت وحالتی که مردم در کارهایشان انجام می‌دهند؛ ودیگر آنکه کسی نیازبه وزن اشیاء دارد که نسبت به مقدار آنهاجاهل است؛ ووزن و ثقل وخفّت وسَبُکیِ آنرا نمی‌داند؛ وامّا خداوند همه چیزرا می‌داند وبرچیزی جاهل نیست.

ازآن حضرت سؤال شد: پس‌معنای میزان چیست؟ در جواب فرمود: عدل.

سؤال شد: پس معنای ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ در کتاب قرآن چیست؟ درجواب فرمود: یعنی کسی که عملش ترجیح دارد.»

یعنی هرکس کردارش ترجیح پیدا کند؛ ورجحان یابد ؛ وبه عدل نزدیك شود؛ آن میزانش سنگین است؛ وهرکس کردارش مرجوح باشد وازعدل دورباشد آن میزانش سبك است. وعدل یعنی آن موجودی که تمام جهات درآن به نحو أتمّ وأکمل ملاحظه شده است؛ نه تُند است ونه کُند؛ افراط وتفریط درآن نیست.

درشجاعت اگر از حدّ بگذرد آن صفت مطلوبی نیست آن

۱ــ «بحارالانوار» طبع حروفی، ج ۷ ص ۲۴۸.

تهوّر وبی‌باکی است وتهوّر مذموم است واگر از حدّ پائین‌تر آید آن جبن وترس است؛ وآن هم مذموم است؛ شخص کامل شجاع است؛ نه‌متهوّر ونه‌جبان؛ شخص بی‌باك بدون تأمّل ودرایت کاری‌را انجام می‌دهد؛ وکارش غلط است؛ وبه همین علّت‌هم بعداً دچار پشیمانی وندامت می‌شود؛ وشخص ترسوهم به‌علّت ضیق و گرفتگی نفسانی خود از انجام کارصحیح درموقع خود برای دفاع ازحریم غیرت وعزّت خود کوتاهی می کند ؛ و بالنّتیجه انجام نمی‌دهد؛ وآن نیز دچار پشیمانی وندامت می‌شود؛ ولی شخص شجاع، آن دفاع‌را به اندازهٔ لازم ودرموطنِ لازم انجام می‌دهد ؛ وآن صحیح است وهیچگاه دچار ندامت‌هم نمی گردد.

درروز قیامت شجاعت‌هارا بامیزان عدل اندازه گیری می کنند یعنی باشاخص شجاعت ؛ یعنی شاخصی قرار می‌دهند از شجاعت که عدلِ صرف است وهیچ جنبهٔ تهوّر وجُبن درش نیست ؛ وتمام شجاعت‌هارا باآن می‌سنجند.

درعفّت وحیااگر ازحدّ بگذرد آن خُمود است که مطلوب نیست واگربه حدّ لازم‌هم نرسد آن شَرَه است یعنی کم حیائی وآن نیزمطلوب‌نیست؛ ملکهٔ عفّت حدّ معتدل بین‌دوصفت افراطی‌خمود وصفّت تفریطی شَرَه است وآن عدالت دراین‌صفت است.

درحکمت‌وفهم وزیرکی اگراز حدّ بگذرد جُربُزَه است که مطلوب نیست چون شخص‌دارای جُربُزَه است آنقدرحدّت ذهن وتیزی فهم داردکه علاوه برآنکه به مطالب زود می‌رسد، چیزی هم

ازنفس خود وذهن خود به آن اضافه می کند؛ ودرنتیجه از نقطهٔ نظر مقدار، چیزهائی‌را فهمیده است و چیزهائی‌راهم که درخارج نبوده وذهن تیز او آفریده است، آنهاراهم به‌عنوان موجود خارجی‌فهمیده وبدان معتقد شده است؛ واین البتّه غلط است؛ وشخصی که ذهنش ضعیف است، ودرفهم معانی کُند است، ودارای صفت بَلَهْ است او نیز مطالب‌را کمتر ازواقعیّتش ادراك می کند، واین نیزغلط است.

وحدّمعتدل بین جُرْبُزَه و بَلاهَتْ، حِکْمَتْ است که دارای صفت عدالت است؛ یعنی فهمیدن بطورصحیح وکامل. نه درفهم آن حقیقت، کوتاه بودن و نه زیاده برآن چیزی را اضافه کردن و جزء آن پنداشتن.

دربارهٔ ملکه سخاوت وانفاق ودربارهٔ ایثار وفداکاری ودربارهٔ عفو و اغماض ودربارهٔ یکایك از صفات نفسانیّه، میزان عدالت را می آورند وباآن می‌سنجند.

چون شجاعتِ افراد شجاع را باآن میزان اندازه گیری کنند باید دریك کفّه آن معیار عدالت‌را قرار دهند، ودر کفّهٔ دیگرآن شجاعت افراد راومعلوم است که اگرکاملاً هم وزن باشد، آن‌شجاعت به حدّ اعلای خود بوده است، واگر سبك‌تر باشد به آن حدّ اعلا نرسیده است، ولی معلوم است اگربسیار سبك باشد ازحدّ عدالت که شجاعت است دور بوده وبه تهوّر ویاجُبْن گرائیده است.

و چنانچه شجاعت‌های مورد قبول درروز قیامت باید علاوه برجنبهٔ اعتدال‌ازقصد تقرّب برخورداربوده‌وازهوی وهوس وأمیال

نفسانیّه وداعی شیطانیّه دورباشد، بنابراین مثلاً دراین امّت دریك کفّهٔ ترازوی عمل، عمل شجاعت ودفاع از حقوق نفس ومسلمین رسول‌الله ویاامیرالمؤمنین‌راقرارمی‌دهند، ودر کفّهٔ دیگرشجاعت‌های هرکس‌را که بخواهند بسنجند، و به میزانِ هم وزنی ویا مقدار کم وزنی حدود ومشخّصات شجاعت‌ها معلوم می‌شود.

ولذا حضرت صادق علیه‌السلام در این روایت فرمودند: مِیزَانٌ عَدْل است ودرآیهٔ قرآن داریم که مِیزَانٌ حَقّ است؛ وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ ومیزان عدل چنانکه خواهیم گفت میزان حقّ است؛ وحقّ وعدل دارای مصداق واحدی هستند ، ومفهوم آنها بالاعتبار تفاوت دارد.

نمازهای هریك ازامّت‌را بانمازحقّ وعدل می‌سنجند؛ یعنی عدل‌را دریك کفّه ونماز مورد سنجش‌را در کفّهٔ دیگر قرارمی‌دهند؛ هرچه‌این‌نمازها به‌آن‌نمازازجهت‌طهارت‌سرّ، وحضورقلب، وقوّت تخاطب، وشدّت فناء، وپاکی نیّت، وسایرآداب وجهات ظاهریّه و باطنیّه نزدیکتر باشد عقربهٔ نماز سَنْج به محل آن نماز واقعی وحقیقی نزدیك می‌شود؛ وهرچه ازجهت این اموردورترباشد عقربهٔ نمازسنج دورمی‌ایستد. وفاصله وبُعد بین این دونمازرانشان می‌دهد.

واگربخواهیم آن میزان عدل الهی‌را خوب بفهمیم که چگونه سنجش‌می کندبه‌دستگاههای کامپیوتر دردنیاتشبیه می کنیم، غایةالامر این دستگاههامادّی وطبیعی‌است؛ وآن میزان عدل معنوی و روحانی.

دستگاه‌های کامپیوتر همچون رادار مشخّص کننده فوراً حدّ واندازهٔ مطلوب‌را نشان می‌دهد. دستگاه نماز سَنْج، روزه سَنْج،

زکوة سَنْج ، جَهـاد سَنْج ، وَلایت سَنْج ، خـدا شناسی سَنْج و همچنین غیرذلك از امور حَسَنه فوراً مقدار خلوص و پاکی نیّت را دراین اعمال نشان مـی‌دهد.

هرچه این اعمال که دریك کفّه قـرار می گیرد ودر کفّهٔ دیگر عدل از آن فعل یاصفت رامی گذارند، عقربهٔ سنجش آن به‌مبدء نزدیکتر باشد آن عمل صحیح‌تر و مطلوب‌تر، وهرچه دورتـر باشد آن عمل مطرودتر ومحکوم‌تر خواهد بود؛ واگرازباب مثل فرض کنیم صفحه‌ای که عقربهٔ سنجش برروی آن کارمی کند مدرّج به هـزاردرجه باشد، هرنمازی‌راکه درکفّه بگذارند، فوراًعقربه روی یکی ازاین درجات مابین صفر وهزارقرار خواهد گرفت.

وآن‌وقت‌درهرنمازی اگرعلیحده این کاررا کنند؛ وسپس بین تمام نمازها منتّجه گیرند ؛ وسپس حـالت ومقام نماز گزاررا براصل سنجش باعدل نماز گذار وعـدل مصلّی مشخّص کنند. حقّاً تماشا کردنی است و چقدر این دستگاه‌های معنوی عجیب و قابل ملاحظه ومشاهده وتفکّر وتأمّل است.

ودرآن وقت که میـزان عمل مُقَرّبین ومُخْلَصین وأبـرار وأخیـار وصالحین سنگین می‌شود وبه درجهٔ عـدل حقیقی نـزدیك می گردد، یاهم وزن ومساوی آن قرار می گیرد، باید این ندارا درداد کـه : وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ؛ سبقت گیرنـدگـان و جلودار خواهان ، باید در این امور سبقت گیرند ؛ وداعی پیشی و برتری داشته باشند .

درباب انفاق، انفاق‌هائی‌را که انسان دردنیا می کند، به نیّت‌ها و مقاصدِ مختلف برای قوم خویش، برای همسایه ، البتّه برای خدا می کند، ولی‌احیاناً غرض دیگرهم درنظردارد؛ درحال سَرّاء وضَرّاء کرده، کم کرده، و یا زیاد کرده ؛ علَنی یا مخفیانه انجام داده،همه‌را می آورند و در کفّهٔ ترازوی انفاق سنج می‌ریزند؛ ودر کفّهٔ‌دیگر روح وحقیقت‌انفاق‌را که صددرصد خالص بوده‌وتقرّباً الی‌الله تعالی بوده است؛ وهیچ شائبه پاداش وجزای دنیوی یا اُخروی درآن نبوده؛ مانندانفاق امیرالمؤمنین علیه‌السلام درهرحال؛وباندداشتن‌مال دیگری واندوخته ننمودن ذخیره‌ای‌برای خود واهل‌بیت خود، که فقط چهار درهم دارد؛ وآنرا درراه خدا، درآشکارا وپنهان ، ودرشب وروز، انفاق می کند، ودربارهٔ او این آیه نازل می‌شود:

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرّاً وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُونَ

(آیهٔ ۲۷۴ ازسورهٔ ۲ بقره).

قرار می‌دهند.

درتفسیر این آیه از « مجمع‌البیان » و « جوامع » ازابن عباس روایت شده است که دربارهٔ امیرالمؤمنین‌علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام نازل شده است که آن حضرت فقط چهار درهم داشت، یکی از دراهم‌را درشب ویکی‌را درروز؛ ویك درهم‌راپنهان ویکی‌را درآشکار ؛ انفاق کرد . واین روایت نیز از صادقین علیهماالسلام روایت شده است ونیز از عیّاشی ازابی اسحق روایت است[1].

۱ــ «تفسیرصافی» طبع‌وزیری، ج۱، ص۲۲۹.

چون امیرالمؤمنین امیرمؤمنان است؛ انفاقش نیز امیر وسالار انفاق‌هاست؛ ودر روز قیامت کفّهٔ عدل‌وحقّ انفاق،انفاق آن‌حضرت است که خالصاً ومخلِصاً لوجه‌الله‌الکریم بوده است ودر کفّهٔ دیگر انفاق‌های افراد دیگررا می گذارند ومی‌سنجند؛ وبا آن اُلگو ونمونه واُسوهٔ حسنه اندازه گیری می‌نمایند.

هر کس انفاقش بهتر باشد ، و پاك‌تر و خالص‌تر باشد ، عقربهٔ انفاق سنجش، به انفاق آن‌حضرت نزدیك می‌شود ؛ و هر کس بدتر باشد وآلوده‌تر عقربه دورتر می‌ایستد.

کسی می گوید: من درآخرالزّمان بودم؛ عیال نداشتم؛ دوره ومحیط فاسد بود؛ دست به گناه زدم؛ فوراً ترازوی عفّت سنج‌را می‌آورند ومی گویند: حضرت یوسف جوان‌تر وزیباتر بود، امکانات گناه برای او بیشتر بود، زن پادشاه مصر که قاعدتاً باید اززیباترین زنان باشد، آنهم درمصر که مردم آن به مِلاحت معروفند؛ آنهم در اطاق دربسته؛ وفشار وامر به گناه، که اگرتمکین نکنی تورا متّهم به گناه می کنم‌وبدین‌تهمت سالیان درازدرزندان می‌افکنم. ببین‌چگونه خودرا به‌خدای خودسپرد؛ واز گناه اعراض کرد.

فوراً اندازه گیری می کنند وعقربهٔ عفّت سنج درجای خود می‌ایستد ؛ نعوذ بالله من شُرُورِ النّفس الأمّارة بالسوءِ الاّ ما رحم الله .

همچنین گرفتاری مالی برای کسی پیش آمد می کند، ودیگر برای اومشکل می‌شود که ازممرّ حلال خرج زن وبچّه‌را درآورد

ودست به‌مال حرام می‌زند، ودنبال‌مال مشتبه می‌رود فوراً حلال‌سنج‌را می‌آورند ومی گویند: آیا مشکلات توبیشتر بود یافلان وفلان؛ به‌آن زن می گویند: آیا مشکلات توبیشتربود یاآسیه زوجهٔ فرعون زمان.

زنان از مشکلات اقتصادی و بارداری و بچّه‌داری و رضاع وشیردادن شکوه می‌کنند؛ فوراً اُلگو ونمونهٔ زنان: حضرت زهراء دخت پیامبر آخرالزّمان را می‌آورند ومی گویند: نُه ساله شوهر کرد و هجده ساله به‌خاك رفت ودراین بین پنج فرزند آورد که نمونهٔ علم‌وتقوی وولایت وصبروتحمّل‌ویقین ومعرفت‌وتوحید بودحضرت حسن و حضرت‌حسین و حضرت محسن سقط شده و حضرت زینب وحضرت اُمّ‌کلثوم؛ آن فرزند سقطش‌هم معلوم نبود که اگر حیات داشت ازبرادران وخواهران عقب‌ترباشد فاطمهٔ زهراء پشم می‌ریسید؛ گندم دسداس می کرد؛ ونان می‌پخت و گاهواره می‌جنبانید، وبا نان جوین فرزندان خودراتربیت کرده؛ وسهمیهٔ باغ خودرا ازفدك به‌فقرا می‌داد.

آن‌قیامش به نماز وعبادت که پایش متورّم می‌شد؛ وآن درجهٔ متحبّت به‌شوهرش علّی‌بن‌ابیطالب وآن درجهٔ حمایت ازدین خدا ووصایت وامامت که تاسرحدّ شهادت به استقبال رفت.

در کتاب «کافی» و «معانی‌الأخبار» عَنِ‌الصّادِقِ عليه‌السلام أنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ؛ قَالَ: هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عليهم‌السلام(۱).

۱ــ «تفسیرصافی» ج۱، ص۵۶۵؛ و«معانی‌الاخبار» ص۱۳.

ازحضرت‌صادق علیه‌السلام در بارهٔ معنای گفتار خدای تعالی که می‌فرماید: وما میزان‌های عدل وقسطرا درروز قیامت قرار می‌دهیم سؤال شد، حضرت فرمودند: مراد پیغمبران ووصیّان آنها هستند.

ودرروایت‌دیگری‌است که. نَحْنُ الْمَوَازِینُ الْقِسْطُ ماترازوهای عدل هستیم.

ومرحوم فیض بعد ازنقل این دوروایت وروایت سابق‌راکه از «احتجاج» نقل نموده است فرموده است: وما دربارهٔ معنای میزان وکیفیّت توزین أعمال تحقیق کافی به عمل آورده‌ایم؛ وبین اخبار متعارضه واقوال مختلفه‌ای که در این باره آمده است بطوری وفق داده‌ایم ودر کتاب خود که به «مِیزَانُ الْقِیَمَةِ» نام‌نهاده شده است بیان نموده‌ایم؛ که تا به‌حال مانند آن نیامده وبالاتر ازاین تحقیقی به عمل نیامده است. و انشاء الله به مطالعه وفهم آن کتاب موفّق گردد کسی که اهلیّت آنرا داشته باشد.[1].

وازآنچه ذکر شد به ضمیمهٔ مطالب سابقه‌ای که بیان داشته‌ایم معلوم می‌شود که دودسته ازمردم میزان ندارند:

اوّل افرادی که از جهت بدی وزشتی به حدّی رسیده‌اند که أعمال آن‌ها حبط شده است ودراین‌صورت عمل‌خوبی ندارند ولو فی‌الجمله که اندازه گیری شود.

أُولَئِكَ الَّذِینَ كَفَرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَزْناً . (آیهٔ ۱۰۵ ازسورهٔ ۱۸ کهف)

۱ــ «تفسیرصافی» ج۱، ص۵۶۵

«آن کسانی که کافر شده‌اند به آیات خدا ولقاء پروردگارشان پس اعمال آنها نابود می‌شود وما درروز قیامت برای آنها وزنی قائل نمی‌شویم ومیزانی برپانمی‌داریم.»

دوم کسانی که ازاخلاص ومجاهدهٔ بانفس امّاره گذشته؛ وبه درجهٔ خلوص وطهارت مطلقه‌رسیده‌اند؛ وازفانیان درذات خدا گشته، و طبق آیهٔ قرآن از مُقرّبین و مُخلَصین شده‌اند.

آنها درعالم توحید به مرحله‌ای رسیده‌اند که همه گونه اقسام غیریّت‌را برانداخته وبنیاد کثرت‌را که مبنی برتخیّلات وتوهّمات اندیشهٔ باطل است درنهادِ وجودی ودر صُقْعِ نفسانی خود آتش زده‌اند؛ وبه‌مقام مشاهدهٔ وحدت در کثرت و کثرت دروحدت رسیده ودرعین فناء در واحدیّتِ خدا دراحدیّت آن ذات اقدس نیز فانی شده‌اند؛ ودراین صورت دیگربرای آنهابقایائی ازوجود وعمل‌وصفت نمانده است که آن‌را میزان کنند؛ همه‌را یکسره به خدا سپرده‌اند؛ و مِلك طلق خدا دانسته‌اند ؛ چیزی نمانده است که به خود نسبت دهند وبرآن اساس قابل توزین باشند.

فَاُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ

(آیهٔ ۴۰ از سورهٔ ۴۰ غافر)

«همگی بدون حساب و کتابی وبدون اندازه و مقداری داخل دربهشت می‌شوند وروزی می‌خورند».

درآنجا حقیقت يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكَ فَنَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً است یعنی معیّت صرف بااولیاءِ خدا وبامعصومان که خودشان ووجودشان

و کردارشان عینِ میزانِ قِسط وعدل وحقّ‌است؛ وآن کسی که فانی شد وهرشائبهٔ تجلّی هستی نفسانی خودرا زدود، وبه صِبْغَةُ اللهِ الَّتِی لَا صِبْغَةَ مَعَهَا درآمد درآنجامقام دُوئیّت برخاسته‌است ومعیّت پیدا شده است؛ محبّت شدید مُحبّ را درمحبوب فانی می کند؛ وبرای فانیان درولایت میزانی برپا نمی‌دارند.

عَلِیٌّ حُبُّهُ جُنَّة قَسِیمُ النَّارِ وَالْجَنَّة
وَصِیُّ الْمُصْطَفَی حَقّاً إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجِنَّة

«محبّت ودوستی نسبت به علّی‌بن ابیطالب سپری است از آتش؛ اوست که تقسیم کنندهٔ بهشت ودوزخ است».

«وبه‌حقّ، وصیّ‌بلافصل حضرت‌ختمی‌مرتبت محمّدمصطفی است؛ وامام وسیّد وسالار کاروان انسان وجنّ است».

مجلس پنجاه و پنجم

میزان عمل پیامبران و امامان هستند

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس پنجاه و پنجم)

الحمدلله رب العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین.

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ (آیات ۱۱ تا ۶ ازسورهٔ ۱۰۱ قارعه)

«پس آن کسانی که میزان‌های عمل آنان سنگین باشد، در آسایش وخوشیِ خوشگوار وپسندیده خواهند بود؛ وآن کسانی که میزان‌های عملشان سبك است، پس اصل مقرّ و محلّشان درهاویهٔ دوزخ است، و ای پیامبر چگونه حقیقت هاویه‌راخواهی‌فهمید؟! آتشی است سخت سوزنده و گدازنده وافروخته شده».

در اینکه هرچیزرا خداوند از روی معیار و میزان آفریده؛ وپیامبران‌را ازروی میزان فرستاده است؛ وبنابراین افراد بشر نیزباید درسنّت تشریع برنظام میزان رفتار کنند؛ جای شبهه وتردید نیست.

وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلاَّ تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ
وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلاَ تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (آیات ۹ تا ۷ ازسورهٔ ۵۵ رحمن).

«پروردگارمتعال آسمان‌را بلند پایه برافراشت؛ ومیزان‌را قرار داد، تا اینکه شما در میـزان وسنجش طغیان نکنید ! و ظلم وستم روا مدارید! وسنجش ومیزان‌را براساس قسط و عدل بپای دارید واستوار کنید! ودرمیزان کم وکاهش، ونقصان وکاستی پدید نیاورید!»

اَللّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (آیهٔ ۱۷ ازسورهٔ ۴۲ شوری).

« خداست آنکه کتاب‌را بحـق و با میزان فرو فـرستاد؛ و چه می‌دانی‌ای پیامبر، امید است که ساعت قیام قیامت نزدیك باشد؟»

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (آیهٔ۲۵ ازسورهٔ ۵۷ حدید).

« و به تحقیق که هر آینه ما پیامبران خودرا باادلّه وبیّنهٔ قاطعه ومعجزات قاهره فرستادیم؛ وباآنان نیز کتاب ومیزان‌را فرو فرستادیم، تا اینکه مردم درمیان خود به عدل وقسط قیام کنند».

ازاین آیات استفاده می‌شود که عالم تکوین براساس حساب‌های دقیق و معیارها ومیـزان‌های دقیق بناشده است؛ وارسال رسل وانزال کتب سـماویّه نیز براساس میزان بوده است ؛ وعـالم بشریّت یـلـه ورهـا نیستند؛ بلکه دارای میـزان می‌باشند؛ وعالم تشریع بی‌حساب نیست؛ وافراد بشرهمگی باید میزان خودرا برمحور حـق ونظام قسط

قرار دهند. کسانی که میزانشان سنگین است دردنیا با اطمینان زیست نموده، ودرآخرت سرافراز وکسانی که میزانشان سبك است در دنیا به نکبت زندگی نموده ودرآخرت نیز سرافکنده و شرمسار ودرقعر دوزخ خواهند بود.

مادربحث قبل ازاین ازمعنای میزان بطور عموم، وازمعنای آن درقیامت نسبت به افعال انسان بطور خصوص، مطالبی آوردیم؛ ولله الحمدوله المنّة خوب روشن شدکه مراد ازمیزان نسبت به هرامّتی پیامبرآن اُمّت ووصّی آن پیامبر وکتابی است که باید بدان عمل کنند و در امّت آخرالزّمان میزان وجود اقدس رسول الله وامیرالمؤمنین صلوات‌الله علیهما وقرآن کریم است که:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (آیهٔ ۴۲ ازسورهٔ ۴۱ فصلت).

«این قرآن کتاب عزیزی است که هرگز، چه نسبت به امور آیندهٔ جهان، وچه نسبت به‌امور ووقایع گذشتهٔ جهان، درآنچه‌آورده است، بطلان وتباهی بدوراه ندارد؛ وتا قیامت کتاب ابدی است که از طرف خداوند حکیم و پسندیده صفات، بدین عالم فرود آمده است.»

درکیفیّت نصب‌میزان درروزقیامت دربین‌مفسّرین ومتکلّمین اختلافاتی است.

مرحوم شیخ طبرسّی درتفسیر «مجمع‌البیان» درذیل آیهٔ شریفهٔ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فرموده است که دراینجا اقوالی است:

یکی آنکه وزن عبارت است ازعدل درآخرت؛ واینکه البتّه درآنجا نسبت به کسی ستمی نیست.

دوم آنکه خداوند درروز قیامت ترازوئی می گذارد که دارای دو کفّه ویك آهنگ است؛ وبا آن اعمال بندگان‌را توزین می کنند؛ چه کارهای‌خوب وپسندیده‌را؛ وچه‌کارهای زشت ونکوهیده‌را. واین قول از ابن عبّاس‌وحسن بَصْری نقل شده است و جَبَائیّ هم همین رأی‌را اختیار کرده است.

وسپس اختلاف شده است که چگونه اعمال‌را بدین طریق در کفّه‌های ترازومی‌ریزند، چون أعمال عَرَض‌است وفانی‌شده است؛ وجوهری نیست که جسمیّت داشته باشد وباقی بماند؟ ودارای وزن نیست وقائم به نفس نیست.

ابن‌عمروجماعتی گفته‌اند که: نامه‌های اعمال را وزن می کنند.

وجماعتی دیگر گفته‌اند که: برروی حَسَنات علاماتی ظاهر می‌شود؛ وبرروی سیّئات نیزعلاماتی پیدا می‌شود که به واسطهٔ آن علامات، أعمال در کفّه‌های ترازو قابل رؤیت می گردد؛ ومردم آنرا می‌بینند وجبائی چنین گفته است.

وابن‌عبّاس گفته است: حَسَنات به‌صورت‌های زیبا وسیّئات به‌صورت‌های زشت در کفّه‌ها ظاهرمی‌شوند.

و دیگر آنکه گفته‌اند: خداوند خودِ شخص مؤمن و کافر را در میزان می گذارد ومی کِشد؛ واین گفتار عُبَیدبن عُمَیراست که او گفته‌است: مرد عظیم‌الجثّه‌ای‌را می آورند؛ واو به قدر بال پشّه‌ای

وزن ندارد.

سوّم آنکه مراد از وزن ظهور مقدار عظمت مؤمن درعزّت ومقدار کافر در ذلّت است کما قال سبحانه: فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا «پس کسانی که اعمال زشت انجام داده باشند اعمالی که وزن وقیمت ندارد آنان اهل زیان وخسرانند»[1].

مجلسی رضوان‌الله علیه در« بحار » پس از نقل این مطالب از «مجمع‌البیان»، ونقل بیان فخر رازی وبیان روایات وارده دراین مقام گفته است:

شیخ مفید رحمه‌الله چنین گفته است که: حساب عبارت است ازمقابله بین اعمال وجزائی که بر آنهامترتّب می گردد؛ ووقوف بنده است دربارهٔ کوتاهی‌هائی که دراعمال کرده است؛ وتوبیخ بر گناهانی که انجام داده است، وحمد وتحسین نسبت به خوبی‌هائی که به جای آورده است؛ وطبق استحقاق اوبا او معامله نمودن.

وآنطور که عامّهٔ مردم می‌پندارند چنان نیست که بین بدیها و نیکی‌ها مقابله و موازنه برقرار کنند؛ و برحسب استحقاق ثواب وعذاب بر آنهاتوازن بنمایند؛ زیرا که تحابط بین اعمال صحیح نیست وگفتار معتزله دراین باب که قائل به تحابط شده‌اند باطل است

۱ــ «مجمع‌البیان» طبع‌صیدا. ج۲ ص۳۹۹ وسپس فرموده است: بهترین اقوال گفتار اول واز آن گذشته گفتار دوم است؛ وما قائل به این مطلب شدیم چون درزبان عرب اشتهار داردکه می گویند: گفتار فلان‌کس موزون است وکردارش موزون است ومراد آنست که به‌مقدار حاجت‌است ودرآن زیاده ونقصانی نیست وداخل درعبث و بیهودگی نیست.

وثابت نگردیده است؛ وآنچه‌را که حشویّه درباره معنای میزان گفته‌اند غیر معقول است.

و مَوَازِینْ عبارت‌است ازتعدیل ومقابله بین أعمال وجزائی که داده می‌شود؛ وهرجزائی‌را بجا و به موضع خود قرار دادن ؛ و هر ذی‌حقّی‌را به‌حقّ‌خود درساندن؛ومطلب‌ازقرار آنکه‌حشویّه می گویند که: درقیامت میزان‌هائیست مانند میزان های دنیا وهرمیزانی دو کفّه دارد واعمال‌را در آنهامی‌ریزند، نیست. زیرا که اعمال ازقبیل‌أعراض است؛ وتوزین اعراض صحیح نیست؛ واینکه آنهارا به صفت سبکی وسنگینی یاد می کنندبروجه‌مجازی است نه‌حقیقی؛ ومراد ازسنگینی آنست که زیاد باشد، وثواب بزرگی بر آن مترتّب شود؛ ومراد از سبکی آنست که کم باشد، وثواب بزرگ بر آن عائد نگردد.

ودرخبری وارد است که: امیرالمؤمنین وأئمّه ازذریّهٔ آن حضرت علیهم‌السلام موازین هستند ، و مراد آنست که آنان متعهّد وعهده دار تعدیل ومقابلهٔ بین اعمال وجزاء مستحقّهٔ آنها می‌باشند وآنان حاکم به عدل واستحقاق قدرواجب ازثواب هستند.

ودرعبارات گفته می‌شود: فلان کس درنزد من درمیزانِ فلانی است؛ ومراد آنست که نظیر اوست.

ونیز گفته می‌شود: گفتار فلان کس در نزد من از گفتار دیگری موزون‌تر است؛ ومراد آنست که گفتارش بهتر و شایسته‌تر است.

وآنچه‌را که خداوند تعالی دربارهٔ حساب بندگان ذکر کرده است، ودربارهٔ خوف از آن بیان فرموده، فقط همان وقوف براعمال

عِباد ومؤاخذه درتقصیراست؛ چون کسی‌راکه خداوند دربارهٔ کوتاهی ازاعمالش درمقام وقوف توبیخ کند، ازآثار وتَبَعاتِ آن خلاصی‌نیست؛ وکسی‌راکه خداوند مورد عفوخود قراردهد به‌نجات ورهائی وفلاح فائز می‌گردد: وکسانی‌که موازین آنهاسنگین باشد، به واسطهٔ استحقاق ثواب بیشتر، آنان از رستگارانند؛ وکسانی‌که به واسطهٔ کمیِ طاعات موازین آنهاسبك‌باشد، کسانی‌هستند که‌نفُس‌های خودرا باخته ودردوزخ جاودانه می‌مانند.

وقرآن‌به‌لغت‌عرب وبه‌حقیقت ومجازاین‌لغت نازل شده است؛ وبرالفاظ مردم عوام وآنچه‌را از أباطیل درافکار واندیشه‌شان می‌آید نازل نشده است؛ (تمام شد گفتار مرحوم مفید قدّس‌سرّه).

مجلسی دراینجا گوید: کلام ما ونظرما درمسئلهٔ احباط گذشت وامّا انکار میزان به این وجوه، پسندیده نیست چون دانستی‌که برای تصحیح معنای میزان، وجوهی‌را ذکر کرده‌اند.

آری بعضی ازروایات سابقاً ذکرشد که دلالت داشت‌که مراد ازمیزان معنای حقیقّی آن نیست؛ وبدین جهت می‌توان قائل به آن شد؛ اگرچه ممکنست که بعضی ازاخباری‌که دلالت دارند که میزان، انبیاء واوصیاء علیهم‌السلام هستند، برحضورآنان درپای‌میزان وبرحکومت‌کنندگان برمیزان حمل کرد.

لیکن‌بعضی‌ازاحادیث‌را ابداً نمی‌توان تأویل‌نمود مگرباتکلّف تامّ؛ پس بنابراین ما به میزان ایمان می‌آوریم وحقیقت علم به‌آنرا به حاملین وحی وقرآن موکول می‌کنیم؛ وبا تکلّف دنبال فهمیدن

چیزی که بابیان روشن برای ماواضح نشده است نمی‌رویم؛ وخداوند توفیق دهنده است وباید بدو توکّل نمود[۱].

حقیر گوید: میزان را نمی‌توان انکار نمود وَ نَحْنُ نُؤْمِنُ بِهِ، وهمانطور که گفتیم بنابروضع الفاظ برای معانی کلّیه وعامّه باضمیمهٔ روایات وارده بر آنکه انبیاء و اوصیاء و کردار و منهاج آنان میزان است؛ استفاده می‌شود که آن میزان متناسب با سنجش أعمال وعقائد وملکات است؛ وباید دریك کفّه‌اش آن اصل ثابت ومعیارصحیح ودر کفّهٔ دیگر اعمال ما قرار گیرد البتّه کفّه‌ها وآهنگ نیز متناسب با اعمال خواهد بود؛ بنابراین ما قائل می‌شویم به آنکه میزان درهمان معنای حقیقّی خود استعمال شده است؛ نه مجازی؛ ولیکن این التزام مستلزم قول به آنکه دریك کفّه حسنات، ودر کفّهٔ دیگر سیّئات را بگذارند نیست.

ولازم نیست که انبیاء واوصیاء را نیز ازحضور یافتگان درپای میزان بگیریم؛ بلکه خود آنان میزانند ولی میزان متناسب با آن عالم ومتناسب باسنجش اعمال.

ونیز ما میزان‌را نفس مقابله وتعدیل بین اعمال وجزای آن نمی گیریم؛ ومیزان‌رادرمجرّد معنای عظمت واهمیّت مجازاًاستعمال نمی کنیم؛ بلکه قائل به میزانی می‌شویم که درقیامت نصب می‌شود ویکی‌ازمواقف قیامت‌است؛ولی کیفیّت آن همانطور که‌ذکرشد،مانند این میزان‌های دنیوی که با آن اجسام واَثقال را می‌سنجند نمی‌باشد؛

۱ــ «بحارالانوار»، طبع حروفی، ج۷ ص۲۵۳ و ۲۵۲.

پس نتیجه آنکه: کلام مفید و کلام مجلسی رحمةالله علیهما هریك بـه نوبهٔ خودحائز اهمیّت واصالتی است ونیزهریك به نوبهٔ خود دارای حـزازت ومنقصتی؛ والحمدلله أوّلاً و آخراً.

در آنجا میزان عدل نصب می‌شود در آیهٔ شریفه داریم:

وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (آیهٔ ۴۷ ازسورهٔ ۲۱ انبیاء).

«مابرای روزقیامت، میزان‌های عدل وداد را قرارمی‌دهیم؛ پس أبداً به صاحب نفسی ستم نمی‌شود. واگرآن ستم به قدر سنگینی یك حبّهٔ خـردَل (یك دانهٔ فلفل) بوده باشد ماآنرا می‌آوریم ومامحاسب کافی وتامّ وتمامی هستیم».

واز طرف دیگر می‌فرماید: وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ «درآن‌روز وزن حـقّ است».

وازاینجا استفاده می‌شودکه میـزانِ حـقّ همان میزانِ عـدل است؛ کما اینکه دربعضی ازروایات‌هـم وارد شده است که مـراد از میزان در روز قیامت میزانِ عدل‌است؛ البتّه معنای عدل بامعنای‌حـقّ یك تفاوتی دارد:

عدل یعنی چیزی‌راکه انسان چون باچیزدیگربرابرکند، درآن چیز نه زیادی است ونه کمّی، بلکه مساوات من‌جمیع الجهات‌است؛ وجنبهٔ افراط وتفریط درآن نیست.

امّا حـقّ یعنی‌عین تحـقّق وواقعیّت؛ وشاید حـقّ مفهومش از

عدل یك قدری دقیق‌تر ولطیف‌تر باشد چون عین تحقّق است؛ وامّا عدل درمرتبهٔ ثانی است که انسان باید چیزی را با حقّ اندازه گیری کند و ببیند کدام زیاد است و کدام کم ؟ آن وقت معنای عدل صادق می‌شود.

إنَّ الْقُرْآنَ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً «قرآن خودش مفسّر خودش می‌باشد، وبعضی از آن بعضی ازقسمتهای دیگرخودرا تفسیرمی کند.»

میزانی که درروز قیامت برپامی‌دارند هم حقّ است‌وهم عدل. وزن درآنجا حقّ‌است یعنی حقّ وزن دارد؛ باطل وزن ندارد. ودر آن آیاتی که عنوان ثقل و خفّت آمده است فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ درمقابل ثقل و سنگینی ، خفّت وسبکی میزان است ؛ مؤمنین میزانشان سنگین است و کافران سبك ، هرچه بدیها و سیّئات بیشتر باشد میزان سبك‌تر است؛ وهرچه خوبیها و حسنات بیشترباشد میزان سنگین‌تر است؛ به‌علّت آنکه چون میزان فقط حقّ است، وباحقّ سنجیده می‌شود پس‌هرچه عنوان حقّ وتحقّق درآن بیشتر باشد سنگین‌تر وهرچه درآن کمتر باشد سبك‌تر است؛ ومعلوم است که حسنات دارای عنوان حقّ می‌باشند وامّا سیّئاتْ باطلند؛ وباطلْ جُفاء وهَباء است؛ بی‌مقدار وبی‌ارزش است.

واین برخلاف عالم‌مادّه وطبع است که چیزسنگین‌تر وکثیف‌تر بیشتر به طرف زمین وقوّهٔ جاذبهٔ آن جذب می‌شود ؛ درعالم تجرّد ومعنی هرچه موجودات وزین‌تر واصیل‌ترباشند بیشتر صعود می کنند

دربارهٔ حضرت ادریس علی‌نبینا و آله و علیه‌السّلام وارد است که:

وَ رَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيًّا (آیهٔ ۵۷ ازسورهٔ ۱۹ مریم).

«ما اورا درمکان ومرتبه‌ای رفیع بالابردیم»؛ ویادربارهٔ حضرت ابراهیم علیه‌السلام وارد است:

وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ (آیهٔ ۸۳ از سورهٔ ۶ انعام).

«واین‌ها حجّت‌ها و بیّنات ما بود که به ابراهیم دادیم تا برقومش اقامه کند؛ ومامقام‌ومرتبهٔ هر کس‌را که بخواهیم بالامی‌بریم»؛ ویا دربارهٔ اهل‌البیت علیهم‌السلام دارد که:

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ (آیهٔ ۳۶ از سورهٔ ۲۴ نور).

«آنان درخانه‌هائی هستند که خداوند اجازه داده است که بلند مرتبه ورفیع‌المنزله باشد ودرآن خانه‌ها یاد خدا واسم خدا وذکر خدا برده شود».

ولیکن دربارهٔ بَلْعَمْ بَاعُورَاء داریم که به واسطهٔ توجّه به دنیا، خداوند اورا بالا نبرد، بلکه به روی زمین مخلّد کرد و جاودانه اقامت داد:

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ

الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (آیهٔ ۱۷۶ ازسورهٔ ۷اعراف).

« واگر مامی‌خواستیم هر آینه به واسطهٔ آیاتی که به او داده بودیم‌اورا بالا می‌بردیم؛ ولیکن اوبه زمین گرائید وتوجّه کرد ، واز هوای نفس خود پیروی کرد ؛ پس مثال او مثال سگ است که اگر اورا تعقیب کنی عوعو می کند؛ واگرهم اورا رها کنی عوعومی کند؛ اینست مثال گروهی که آیات ماراتکذیب کردند؛ پس ای پیامبر! این حکایات و داستان هارا برای مردم باز گو کن که امید است آنها تفکّر کنند».

وچون درقیامت ارزش‌اعمال برمیزان قرب به‌حقّ تعالی‌است؛ وهرعملی که‌مقرّب‌ترباشد وزین‌تر، وهرعملی که دربُعد باشدسبك‌تر است؛ واصولاً حسَنات وسیّئات براین اساس ومعیار عنوان حسنه وسیّئه به خود می گیرد، بنابراین مناط ثقل ووزن درآنجا تحقّق به حقّ وواقعیّت است ؛ وهرعملی که درآن ، این چاشنی زیاده باشد پسندیده‌تر واصیل‌تر ؛ وهرعملی که درآن کم باشد بی‌بهاتر و فاقد ارزش‌تر است.

آن عالَم عالَم حیات و قدرت وعلم است و عالم نور است وعالم تجرّد؛ ظلمت درآنجا راه ندارد؛ افرادی که به اعمال سیّئه مبتلاهستند ونفوسشان نفوس‌شیطانی شده است به‌آن عالم راه ندارند آنها درهمان مراکز بُعد ومظاهر جهل وشقاوت که جهنّم است گم می‌شوند واز بین می‌روند و میزانشان سبك است یا میزانی ندارند، عملی ندارند که آنهارا بالا ببرد.

چقدر در آیات قرآن ازعنوان ضَلَالْ و إِضْلَالْ سخن به میان آمده است؛ ضلال به معنای گم شدن واضلال گم کردن است؛ یعنی قبل ازوصول به مقام حقیقت وعالم نور وواقعیّت گم می‌شوند؛ وتاب مقاومت در آن عالم نوررا نمی‌آورند؛ وتحمّل آن انوارِ قاهره وجذباتِ سبحانیّه‌را ندارند.

وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (آیهٔ ۱۰۸ از سورهٔ ۲ بقره).

« وکسی که ایمان‌را رها کند وبه جای آن کفررا انتخاب کند و بپذیرد ، به تحقیق که از راه راست و مستوی به دور افتاده و گم شده است».

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً (آیهٔ ۱۱۶ ازسورهٔ۴ نساء)

« وکسی که به خداوند شرك بیاورد، در یك گمی و گمراهی عمیقی افتاده است».

وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً (آیهٔ ۱۳۶ از سورهٔ ۴ نساء).

« وکسی که به خدا وفرشتگان خدا وپیامبران خدا وبه روز قیامت کافر شود ، پس به تحقیق که در گمی و گمراهی عمیق فرو رفته است».

أُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (آیهٔ ۲۴ ازسورهٔ ۶ انعام)

« ای پیامبر ببین! چگونه آنان برنفس‌های خود دروغ گفتند

وآنچه‌را که افتراء می‌بستند همگی ازنزد آنها گم شد».

لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (آیهٔ ۹۴ از سورهٔ ۶ انعام).

«هر آینه به تحقیق که بین‌شما واموال ویاران شما دردنیاجدائی افتاد وآنچه‌را که می‌پنداشتید به درد شما می‌خورد و دستی از شما می گیرد همگی گم شدند».

إِنَّ رَبَّكَ هُوَأَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَأَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (آیهٔ ۱۲۵ ازسورهٔ ۱۶ نحل).

« به درستی که پروردگار تو داناتر است به‌آن کسی که ازراه او گم می‌شود واو نیز داناتر است به راه یافتگان.»

أُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً آیهٔ ۴۸ از سورهٔ ۱۷ اسراء).

« ای پیامبر ببین ! چگونه برای تو این کافران مثال‌ها می‌زنند؟ پس آنان گم شده‌اند وراه‌را گم کرده‌اند وهیچ درتوان وقدرت خود ندارند که راه‌را پیدا کنند».

ءَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (آیهٔ ۱۷ از سورهٔ ۲۵ فرقان).

«آیا شما این بندگان مرا گم و گمراه کردید، یاآنکه آنها خود راه را گم کرده و گمراه شدند»؟.

إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (آیهٔ ۶۷ از سورهٔ ۳۳ احزاب).

«ما از رئیسان وبزرگان طاغوتی خود پیروی واطاعت کردیم؛ وبالنّتیجه آنان مارا ازراه گمراه نمودند».

باری این آیات وآیات بسیاری دیگر که درقرآن کریم وارد است، همگی دلالت دارند برآنکه افراد مشرك وکافر وطاغی وباغی وپیروان آنها، اصالت ووزانت ندارند؛ وقبل ازوصول به‌مقام عزّ انوار ربوبیّه می‌سوزند؛ وگم می‌شوند ونابود می گردند.

وبنابراین أعمال سیّئه وزن ندارند؛ ومشرکان وکافران وزن ندارند؛ ودر توزین میزان چون با اصالت وواقعیّت اعمال آنان را بسنجند، خفیف وسبك می‌باشند؛ و اعمال حسنه چون اصالت دارد سنگین است؛ برای هرعمل میزانی است ولذا درآیهٔ شریفه مَوَازِین به صیغه جمع آمده است؛ چنانکه درروایت وارد است: الصَّلوٰةُ مِیزَانٌ مَنْ وَفَی اسْتَوْفَی[1].

نمازمیزان‌برای ترقّی‌وتکامل ووصول به درجات قرب وکمال انسانیّت‌است؛ کسی که‌حقّ آنرا ادا کند وآن‌را بتمامه به‌جای آورد، وبرآن مواظبت ومحافظت نماید، حقّ خود را بتمامه وکماله ازآن می گیرد وبه مقاصد خود ازدرجات قرب نائل می گردد.

ولذادرروایت صحیحه ازحضرت باقر علیه‌السلام ازحضرت‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد است که:

۱ــ این‌حدیث را درکتاب «محجة‌البیضاء» فیض، ج۱، ص۳۵۳ از کتاب «کافی» وکتاب «من‌لا یحضره‌الفقیه» نقل‌می کند ازسکونی ازحضرت صادق علیه‌السلام ازرسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم.

مَابَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلاَّ أَنْ يَتْرُكَ الصَّلٰوةَ الْفَرِيضَةَ مُتَعَمِّداً أَوْيَتَهَاوَنَ بِهَا فَلاَ يُصَلِّيهَا (۱).

« بین مسلمان وبین اینکه کافر شود هیچ فاصله‌ای نیست کوتاهتر ونزدیکتر ازاینکه نماز واجب خودرا عمداً ترك نماید؛ ویادربارهٔ آن سستی وتکاهل ورزد وبه جای نیاورد.»

صدوق در کتاب «فضائل الشیعه» با اسناد خود ازحضرت باقر علیه‌السلام ازپدرانش علیهم‌السلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهُنَّ عَظِيمَةٌ: عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ عِنْدَ الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ (۲).

« رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: محبّت من ومحبّت اهل‌بیت درهفت‌جا فائده دارد؛ آن هفت جائی که دهشت ووحشت در آن مواقف عظیم‌است: نزد وفات، ودروقت ورود درقبر، ودرهنگام نشور، ودروقت رؤیت نامهٔ اعمال، ودرهنگام حساب، ودرنزد میزان، وهنگام عبور ازصراط».

معلوم می‌شود که محبّت رسول‌الله واهل‌بیتش موجب تقویت وسنگینی اعمال می گردد، تا موجب ثقل وتوزین میزان می‌شود و به

۱ــ «محجة البیضاء» ج۱، ص۳۴۰، ودر «محاسن» برقی ص۸۰ ودر «عقاب الاعمال» صدوق نیز آمده است.

۲ــ «بحارالانوار» طبع حروفی، ج۷، ص۲۴۸.

حال انسان فائده می‌بخشد.

در «توحید صدوق» بااسناد خود از ابی معمّر سعدانی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درضمن حدیث کسی که ادّعا می کرد دربین آیات قرآن تناقض هست چنین وارد است که حضرت فرمودند:

وَ أمّا قَوْلُهُ تَبارَكَ وَ تَعالَى: وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيمَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً فَهُوَ مِيزانُ الْعَدْلِ يُؤْخَذُ بِهِ الْخَلائِقُ يَوْمَ الْقِيمَةِ يَدِينُ اللّهُ تَبارَكَ وَ تَعالَى الْخَلْقَ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ بِالْمَوازِينِ.

وَفِي غَيْرِ هذَا الْحَدِيثِ: الْمَوازِينُ هُمُ الْأَنْبِياءُ وَ الْأَوْصِياءُ عليهم السلام وَ أمّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَزْناً فَإِنَّ ذَلِكَ خاصَّةٌ.

وَ أمّا قَوْلُهُ: فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ فَإِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه وآله قالَ: قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَقَدْ حَقَّتْ كَرامَتِي - أوْ قالَ: مَوَدَّتِي - لِمَنْ يُراقِبُنِي وَ يَتَحابُّ بِجَلالِي إنَّ وُجُوهَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ مِنْ نُورٍ عَلى مَنابِرَ مِنْ نُورٍ عَلَيْهِمْ ثِيابٌ خُضْرٌ. قِيلَ: مَنْ هُمْ يا رَسُولَ اللّهِ؟!

قالَ: قَوْمٌ لَيْسُوا بِأَنْبِياءَ وَ لا شُهَداءَ وَ لكِنَّهُمْ تَحابُّوا بِجَلالِ اللّهِ وَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسابٍ.

نَسْأَلُ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ أنْ يَجْعَلَنا مِنْهُمْ بِرَحْمَتِهِ.

وَ أمّا قَوْلُهُ: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ وَ خَفَّتْ مَوازِينُهُ

فَإِنَّمَا يَعْنِي الْحِسَابَ. تُوزَنُ الْحَسَنَاتُ وَ السَّيِّئَاتُ وَ الْحَسَنَاتُ ثِقْلُ الْمِيزَانِ وَ السَّيِّئَاتُ خِفَّةُ الْمِيزَانِ (۱).

«وامّا گفتار خدای تعالی که می‌فرماید: ما درروز قیامت میزان‌های قسطرا قرار می‌دهیم پس به هیچ نفس‌ظلم نمی‌شود؛ مراد میزانِ عدل است که درروز قیامت مردم را باآن میزان مورد مؤاخذه قرار می‌دهند.

وخداوند تبارك وتعالی خلایق‌را پاداش می‌دهد، در اثر تجاوز بعضی نسبت‌به‌بعض‌دیگر، به‌واسطهٔ موازین‌عدل.

دراینجا مرحوم صدوق استطراداً فرموده است: درغیر این حدیث چنین آمده‌است که مراد ازموازین، انبیاء واوصیاء علیهم‌السلام هستند. وسپس بدین‌طریق دنبال حدیث‌را ذکر کرده است که:

«وامّا گفتار خداوند متعال که فرموده است؛ پس ما برای آنان درروز قیامت میزانی برپای نمی‌داریم؛ این‌حکم اختصاص‌به طائفه‌ای دارد (ومنافات باآن حکم عمومی وکلّی ندارد).

وامّا گفتارخدای تعالی که می‌فرماید: پس آنان داخل دربهشت می‌شوند؛ وبدون حساب دربهشت روزی می‌خورند؛ برای کسانی است که رسول‌الله دربارهٔ آنسان گفته است که خداوند عزّوجلّ فرموده است:

کرامت من - یاموّدت ومحبّت من - ثابت وبرقرار شد برای کسی که مراقبت مرا به‌جا آورد؛ و یکدیگررا درباره صفت جلال

۱- «توحید» صدوق ص۲۶۸.

وعظمت من دوست داشته باشند؛ وتحابب ومِهرورزی به یکدیگر دربارهٔ عظمت من کنند.

چهرهٔ آنان در روز قیامت ازنور است؛ وآنان در منبرهائی از نور بالا می‌روند؛ وبرتن‌های خود لباس‌های سبزرنگ دارند.

ازرسول‌الله سؤال شد : ای رسول خدا ! آنان چه کسانی هستند؟!

حضرت فرمود: آنان جماعتی هستند که نه ازپیامبرانند، و نه‌از شهیدان؛ ولیکن مردمی هستند که دربارهٔ جلال خدا و برای عظمت حضرت او جلّ وعلا همدیگررا دوست دارند و به یکدیگر محبّت می‌ورزند؛ ومهر ووَدادِشان باهم براساس وبرمحور خداست.

اینان کسانی هستند که دربهشت بدون حساب وارد می‌شوند؛ و ازخدا می‌خواهیم که به‌فضل ورحمت خود ما را ازآنها گرداند.

وامّا گفتار خدا که می‌فرماید: کسانی که موازین آنها سنگین است، وکسانی که موازین آنها سبك است، از این جملات خداوند ، حساب‌را اراده کرده است؛ هریك ازحَسَنات و سیّئآت توزین می‌شوند؛ وحَسَنات سنگینی میزان است. وسیّئآت سبکی میزان.»

باری ازآنچه دراین روایت آمده است علاوه برآنکه بیان کردیم که سیّئآت وزن ندارند وسبك هستند؛ علّت عدم میزان‌برای کسانی که دربهشت بدون حساب داخل می‌شوند استفاده می‌شود.

زیرا تَحابُبِ فی‌الله وفی‌جلال‌الله یعنی مودّت و صمیمیّت واخوّت وقضاء حوائج یکدیگر فقط وفقط براساس خدا ، و برای

خدا، وبرای ذکرخدا، ووصول به‌لقاء ومعرفت خدا، وبنابراین‌چنین افرادی که‌دراعمال شخص خودهیچ غرض ومنظوری جز خداندارند وثمنِ معاملهٔ آنان جزخدا چیزی نیست، فدائی برای آنان جز خدا نیست؛ خودخدا خون‌بهای آنهاست وجملهٔ وَأنَا دِیَتُهُ «من خودم‌دیهٔ او هستم» به‌خوبی معنای خودرا روشن می کند؛ آنانند که در بهشتِ لقاء وجنّتِ ذات حضرت احدیّت بدون حساب داخل می‌شوند، و محو درانوار حضرت او می گردند.

ونیز همان‌طور که سابقاً اشاره شد، درمقابل این افراد ، بعضی ازجهنّمی‌ها هستند که بدون میزان وحساب داخل درجهنّم می‌روند.

در«کافی» ازحضرت سجّاد علیه‌السلام درضمن کلامی که دربارهٔ زهد فرموده‌اند وارد است که:

وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللهِ أنَّ أهْلَ الشِّرْكِ لاَيُنْصَبُ لَهُمُ الْمَوَازِينُ وَلاَ يُنْشَرُلَهُمُ الدَّوَاوِينُ وَ إنَّمَا يُحْشَرُونَ إلَى جَهَنَّمَ زُمَراً وَإنَّمَا نُصِبَ الْمَوَازِينُ وَ نُشِرَ الدَّوَاوِينُ لِأَهْلِ الْإِسْلاَمِ وَاتَّقُوا اللهَ عِبَادَاللهِ [1].

«ای بندگان خدا بدانید که برای مشرکین در روز بازپسین میزان‌های عملی نصب نمی‌شود؛ و نامهٔ اعمالی باز نمی گردد و نشان داده نمی‌شود؛ وآنها دسته دسته بدون میزان وبدون حساب وکتاب‌به جهنّم رهسپار می گردند .

۱ــ «رسالهٔ الانسان بعدالدنیا» علامهٔ طباطبائی مدظله (معاد) نسخه خطی ص۳۴ و۳۳.

نصب میزان‌های عمل وارائه و نشر نامهٔ عمل برای اهل اسلام است؛ پس ای‌بندگان خدا تقوای خدارا درپیش گیرید»!

وبنابراین بین آیهٔ فَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْناً و بین آیهٔ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ تنافی نیست؛ زیرا آیهٔ اوّل راجع به مشرکین و منکرین لقاء خداست؛ و آیهٔ دوم راجع به مؤمنانی که اعمالشان‌ضعیف وسبك است، ویا به‌عبارت دیگر آیهٔ دوم عامّ است و آیهٔ اوّل نسبت به‌آن، حکم مخصّص دارد.

باری واز جمله چیزهائی که موجب سنگینی میزان می‌شود، اخلاق خوب است.

در«کافی» ازحسین‌بن محمّد ازمُعَلّی ازوَشّاء ازعبدالله‌بن سنان ازمردی‌ازأهل مدینه ازحضرت عَلِیّ‌بْنِ‌الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ‌اللّٰه صَلَّی‌اللّٰهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِءٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ‌الْخُلْقِ[1].

«رسول خدا صَلَّی‌اللّٰهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ فرمودند: درمیزان کسی در روز قیامت چیزی بهتر وبافضیلت‌تر از اخلاق‌نیکو گذاشته نمی‌شود.»

از مجموع آنچه ذکرشد استفاده می‌شود که در روز قیامت، پاداش وجزای مردم براساس میزان عمل است. و هیچ فرقه و دسته بدون ملاحظه موازین حسنات وسیّئات آنها به ثواب و یا عقاب نمی‌رسند؛ درآن روز حسب و نسب، نقشی ندارد؛ وروابط مادّی‌و طبیعی برچیده می‌شود، و فقط بر نظام تحقّق واصالت و واقعیّت

۱ــ اصول کافی جلد ۲، صفحهٔ ۹۹ طبع مطبعهٔ حیدری.

مردم پاداش می گیرند، وتحقّق و واقعیّت برمیزان ومعیاری که درجهٔ هریك را درعالم انوار وحقایق مشخّص می کند می‌باشد.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (آیهٔ ۱۰۴ تا ۱۰۱ ازسوره ۲۳ مؤمنون)

«پس آن‌روز که درصور دمیده شود، دیگر دربین مردم مراتب خویشاوندی وروابط نَسَب ورَحِمیّت نیست؛ وکسی‌از حال‌دیگری نپرسد؛ و از یکدیگر سؤال نکنند. پس هرکسی که موازین عملش سنگین باشد آنان فقط از رستگارانند؛ وکسی که موازین عملش سبك باشد، آنان کسانی هستند که نفوس خودرا باخته ودر زیان و خسارت‌افکنده‌اند و درجهنّم جاودانه اقامت کنندگانند؛ آتش‌دوزخ چهره‌های آنهارا می‌سوزاند، وآنان درآن آتش از زشت‌منظران و کَریه چهرگانند.

معیار ومیزان أنْبیاء وأوْصیاء هستند وهر امتّی با موازین روحی وعملی وسلوکی امامش سنجیده می‌شود و حُجج الهیّه که واسطهٔ فیض وتربیت وتعلیم تشریعی مردم هستند معیارقرار می گیرند وخداوند بامردم باسُنّت و منهاج آن حجّت‌ها احتجاج می کند و سؤال ومؤاخذه وپرسش می‌نماید؛ وثواب می‌دهد و یاعقاب می کند.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ
(آیهٔ ۴۲ ازسورهٔ ۸ انفال)

«برای آنکه کسانی که هلاك وتباه می گردند از روی بیّنه و حجّت باشد و کسانی که زنده مـی‌شوند وحیات معنوی می‌یابند نیز ازروی بیّنه وحجّت باشد».

عمل بعضی آنقدر درخشان وروشن است، که ازدائره افکار و حیطهٔ تصوّرات‌خارج است؛ آنقدر این اعمال دارای درخشش‌ونور است که‌دیدهٔ‌هر بیننده‌را خیره‌می کند؛و آنقدر دارای‌صفاوطهارت‌است که ازوصول ونیل سعهٔ وجودی فرشتگان نیز خارج است، زیـرا آن اعمال اختصاص به شیفتگان لقاء الهی، و عاشقان جمال لایـزالـی و ساعیان در راه او وفراموش کنندگان غیر او هستند؛ و بنابـراین چـه مزدی وجزائی را می‌توان برای‌آنان تقدیر نمود و اندازه گرفت؟ در حالی که می‌دانیم آنان نه تنها بافکر وتصوّرات ذهنیّه، ونه تنهاباقلب ومُدرِکات باطنیّه، بلکه با سِرِّ خود وبا تمام وجودِ خود از عالـم هستی گذشته‌اند و وجود عاریّتی ومجازی را به‌خاك نسیان سپرده، و برای ابد فراموش نموده‌اند؛ وخیمه وخرگاه خودرا در عالم‌ازلیّت وابدیّت حضرت حقّ به انـدکاك وفنای در ذات حضرت احـدیّت زده‌اند؛ وبنابراین غیر ازخودخدا هیچ مُزد وجزائی‌نخواهندداشت.

آن طهارت وخلوص وآن درجه ازنیّت سُتوده واستغراق‌در مشاهدهٔ محبوب لایزالی بودکه به‌عمل مولانا و مولـی المـوحدین : امیرالمؤمنین علیه افضل‌صلوات‌المصلّین، چنان جوهره واصالتی‌داد که بایك شمشیری که برفرق عَمْروبْنِ عَبْدَوَدْ فرود آورد، اوّل‌ماخلق‌الله وصاحب مقام محمود علی‌الاطلاق مُحَمَّدمُصْطَفَی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمـود :

ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ.

این تعبیر نه از نقطهٔ نظر زورآزمائی، ورشادت ظاهری، وعزّ اسلام ازجهت حکم اجتماعی است؛ زیرا این‌معانی به‌چه علّت، آن یك‌ضربه را افضل ازعبادت جمیع جنّ وانس درآورد؟ بلکه فقط و فقط آن‌حال خلوص و اندکاك واستغراق است، که علّی در آن وقت غیر ازخدا نمی‌بیند ونمی‌شنود و نمی گوید.

البتّه چنین‌عملی ازعبادت جنّ وانسی که هستی دارند، وبرای وصول به ثواب ودرجات ومقامات تلاش می کنند افضل است. ولذا امیرالمؤمنین میزان عمل ندارد ودربهشت بدون حساب وارد می‌شود بلکه خود او میزان اعمال است اَلسَّلامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ[1].

او خودش میزان عمل است ؛ و قسمت کنندهٔ بهشت ودوزخ است؛ وصراط مستقیم است؛ او معیار است؛ او مرکز ومحوراست؛ او اهل‌عرفان الهی‌است او أهل‌ولایت است؛ اوتحابُب فی‌الله است.

او از کسانی است که محبّت یا مودّت خدا براو قرار یافته وثابت گردیده است؛ چون دوستدار عظمت وجلال خداست؛ چون کردارش، وصفاتش، ونیّاتش، ووجودش برای خداست ؛ پس او

۱ــ این فقره ازجمله سلامی است که به آن حضرت کرده می‌شود و درزیارت مطلقهٔ آن‌حضرت‌وارد است که پس ازانجام زیارت چون‌درپائین پای قبر می‌رود بگوید:

اَلسَّلامُ عَلَى أَبِي الْأَئِمَّةِ وَ خَلِيلِ النُّبُوَّةِ وَالْمَخْصُوصِ بِالْأُخُوَّةِ اَلسَّلامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ وَالْإِيمانِ وَ كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ اَلسَّلامُ عَلَى مِيزانِ الْأَعْمالِ وَ مُقَلِّبِ الْأَحْوالِ... تا آخرسلام‌ها.

میزان است.

امروز ملاحظه کنید تمام محبّت‌ها روی دنیا دورمی‌زند: جلسه است، کنفرانس‌ها، حزب‌ها و ملّت‌ها، دانشگاه‌ها، کتاب‌ها، و کتابخانه‌ها، همه براساس مادّه وطبیعت وعلم الاجتماع والاقتصاد ونظائرها دور می‌زند.

یك مکتبی که برای تربیت افراد خدادوست وخداشناس که در دوجناح علم وعمل حرکت کنند وبا صفای سِرّ ادراك معانی حقّهٔ حقیقیّه‌را بنمایند کجاست؟! اگر کسی‌هم فی‌الجمله بخواهد خودرا مُهَذّب کند. چنان اورا متّهم می کنند که دیگر نتواند سربلند کند؛ أُفٍّ لَکُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ.

اُفّ برشماواین افکارزشت وپلید ونیّت‌ها ومعبودهای پنداری که دردل خود ساخته‌اید وپرداخته‌اید! واین خداوند رحیم ورؤف، وقادروعظیم‌را جاهلانه ویا عالمانه به‌کنار زده‌اید! وازغیر خداپیروی می کنید!

و چون نتوانسته‌اند معنای وَ یَتَحَابُّ بِجَلَالِی با(جیم معجمه)را بفهمند، درنسخه تحریف کرده و یَتَحَابُّ بِحَلَالِی با (حاء مهمله) ضبط کرده‌اند؛ وبالأخره درتعلیقه روایت‌را از آحاد وازروایات غریبه شمرده‌اند؛ تابدین‌وسیله‌سدّی استوار دربرابر ارادهٔ کسی که بخواهد این روایت‌را بفهمد، و به دنبال محبّت خدا برآید ایجاد کنند [1].

۱ـ اشاره است به‌حدیثی که اخیراً از«توحید» صدوق نقل کردیم؛ وچون درهمهٔ نسخ «توحید» صدوق بجلالی با جیم آمده است و مرحوم ←

وچون راه وروش دنیاپرستانهٔ خود، جامعه علم وادب‌را نیز از سلوك راه لقاء باز دارند؛ آری متحابّین در جلال خدا مقصد ومقصودی، وهدف ومنظوری، وغایت ومعبودی جزخدا ندارند.

هرسو که دویدیم همه سویْ تو دیدیم
هرجا که رسیدیم سر کویِ تو دیدیم
هرقبله که بگزید دل از بهر عبادت
آن قبلهٔ دل‌را خم اَبروی تو دیدیم
هرسَرو روان‌را که دراین گلشن‌دهراست
بررسته به بُستان و لب جوی تو دیدیم
از باد صبا بوی خوشت دوش شنیدیم
با باد صبا قافلهٔ بوی تو دیدیم
روی همه خوبان جهان بهر تماشا
دیدیم ولی آینهٔ روی تو دیدیم
در دیدهٔ شهلای بتانِ همه عالم
کردیم نظر نرگس جادوی تو دیدیم
تا مِهرِ رخت برهمه ذرات بتابید
ذرات جهان را به تك وپوی تو دیدیم

←

مجلسی نیزدر «بحار» بنابرطبع کمپانی جلد«عدل ومعاد» که سوم از مجلدات است درص۲۶۳ باجیم آورده است ولی درطبع اخیرکه حروفی است در ج۷ ص۲۵۰ با«حاء» آورده است ودرتعلیقهٔ آن‌نیز روایت‌را ازآحادغریب شمرده است.

در ظاهر و باطن به مجاز و به حقیقت
خلق دو جهان را همه رو سوی تودیدیم

هر عاشق دیوانه که در جملگی تست
برپای دلش سلسلهٔ موی تو دیدیم

سر حلقهٔ رندان خرابات مغان را
دل در شکن حلقهٔ گیسوی تو دیدیم

از مغربی احوال مپرسید که اورا
سودا زدهٔ طرّهٔ هندوی تو دیدیم [1]

وچه لطیف وعالی ابن فارض سروده است:

نَسَخْتُ بِحُبِّی آیَةَ الْعِشْقِ مِنْ قَبْلِی
فَأَهْلُ الْهَوَی جُنْدِی وَحُکْمِی عَلَی الْکُلِّ ۱

وَ کُلُّ فَتًی یَهْوَی فَإِنِّی إِمَامُهُ
وَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْ فَتًی سَامِعِ الْعَذْلِ ۲

وَلِی فِی الْهَوَی عِلْمٌ تَجِلُّ صِفَاتُهُ
وَ مَنْ لَمْ یُفَقِّهْهُ الْهَوَی فَهُوَ فِی جَهْلِ ۳

وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ فِی عِزَّةِ الْحُبِّ تَائِهاً
بِحُبِّ الَّذِی یَهْوَی فَبَشِّرْهُ بِالذُّلِّ ۴

إِذَا جَادَ أَقْوَامٌ بِمَالٍ رَأَیْتَهُمْ
یَجُودُونَ بِالْأَرْوَاحِ مِنْهُمْ بِلَا بُخْلِ ۵

۱ــ «دیوان مغربی» ص۸۵

وَ إِنْ أُودِعُوا سِرّاً رَأَيْتَ صُدُورَهُمْ
قُبُوراً لِأَسْرَارٍ تُنَزَّهُ عَنْ نَقْلِ ۶
وَ إِنْ هُدِّدُوا بِالْهَجْرِ مَاتُوا مَخَافَةً
وَ إِنْ أُوعِدُوا بِالْقَتْلِ حَنُّوا إِلَى الْقَتْلِ ۷
لَعَمْرِي هُمُ الْعُشَّاقُ عِنْدِي حَقِيقَةً
عَلَى الْجِدِّ وَ الْبَاقُونَ مِنْهُمْ عَلَى الْهَزْلِ[1] ۸

۱ «من با محبّت وعشق خودم به ذات حضرت پروردگار، تمام علامات ونشانه‌های عشق‌را که قبل ازپیدایش من‌بودند نسخ کردم پس بنابراین تمام کسانی که اهل محبّت وعشق هستند همگی زیر پرچم من هستند وحکم من برتمام جاری وساری است».

۲ «وهرجوان وجوانمردی که اهل محبّت وعشق باشد بنابراین‌من امام‌وپیشوای اوهستم؛ والبتّه من بیزار وبری هستم ازآن جوانی که سرزنش‌را گوش کند وسخنان مخالفین اهل هوی و محبّت دراو اثری بگذارد».

۳ «ودربارهٔ عشق ومحبّتِ خدا، من به‌پایه‌ودرجه‌ای رسیده‌ام که صفات وخصائصش بزرگ است؛ وهر کسی‌را عشق ومحبّت نفهماند وفقیه نگرداند پس‌او پیوسته درجهل است».

۴ «وکسی که درمقام عزّت ومناعت محبّت سرگردان وحیران نشود، وبه محبّت آنکه محبّ اوست پریشان نگردد؛ پس اورا به ذلّت وخواری وسرافکندگی بشارت بده!»

۱ـ «دیوان ابن‌فارض» لامیه ص ۱۷۴

۵ «واگر اقوامی به مال‌های خود درراه محبوب انفاق کنند، اینان‌را می‌یابی که باجان‌های خود بدون بخل ودریغ انفاق می کنند».

۶ «واگر به‌چنین عاشقان ومحبّانی، سِرّی ازاسرار به امانت سپرده شود، چنان درکتمان آن می کوشند که تو سینه‌های آنان‌را مقبرهٔ اسراری خواهی یافت که البتّه از نقل وباز گو کردن آن پاك‌تر ومنزّه‌تر است».

۷ «واگر آنان‌را به دوری ومهجوری بیم دهند واز هجران بترسانند، واز دهشت چنین تهدیدی می‌میرند؛ واگر آنان را از کشتن بترسانند، باعشق وعلاقهٔ باطنی وبا میل‌وگرایش درونی خود به سوی کشته شدن می‌شتابند».

۸ «سوگند به جان خودم که درعالم حقیقت وواقعیّت، اینان فقط عاشقانند، و باقی افرادی که دم از عشق می‌زنند ویا به این پایه نرسیده‌اند عشق آنان ازشوخی وهزل تجاوز نمی کند».

این افراد درخدا فانی وسپس به بقاءِ خدا باقی گشته‌اند؛ وبنابراین چون به کمال رسیده‌اند میزان انسانیّت هستند؛ درتمام عالم بشریّت غیرازعلیّ‌بن ابیطالب واولاد طاهرینش وغیراز دخت رسول الله فاطمهٔ زهراء ودختر برومندش سِرّ امیرالمؤمنین: زینب کبری درزیر این آسمان نیلی فام چه میزانی افضل واشرف برای مردان وزنان سربرآورده است؟ آن درجه ازطهارت وپاکی سرّ، وخمیر وقلب ونفس وخیال وحسّ؛ آن فتوت وجوانمردی، آن ایثار وگذشت، آن محبّت درجلال خدا، آن عبودیّت وبندگی آن

معرفت وعلم عریز وجوشان.

اینجاست که درمقابل قبرشریفش باید با ادب ایستاد و گفت:

اَلسَّلامُ عَلَی میزانِ الْأَعْمالِ وَ مُقَلِّبِ الْأَحْوالِ، اَلسَّلامُ عَلَی الصِّراطِ الْواضِحِ وَالنَّجْمِ اللاّئِحِ وَالزَّنادِ الْقادِحِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ.

اینجاست که نه تنها آنان شهیدان و گواهان برامّتند، بلکه شهیدان و گواهان برتمام پیامبران.

فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیداً (آیهٔ ۴۱ ازسورهٔ ۴ نساء)

اینجاست که شارح معتزلی مذهب: ابن ابی‌الحدید شافعی از قلم توانایش چنین می گذرد که:

یَا بَرْقُ إِنْ جِئْتَ الْغَرِیَّ فَقُلْ لَهُ أَتَراکَ تَعْلَمُ مَا بِأَرْضِکَ مُودَعُ ۱

فِیکَ ابْنُ عِمْرانِ الْکَلیمِ وَ بَعْدَهُ عِیسَی یُقَفِّیهِ وَ أَحْمَدُ یَتْبَعُ ۲

بَلْ فِیکَ جِبْرِیلٌ وَ میکالٌ وَ إِسْـــرافِیلُ وَ الْمَلاءُ الْمُقَدَّسُ أَجْمَعُ ۳

بَلْ فِیکَ نُورُ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ لِذَوِی الْبَصائِرِ یَسْتَشِفُّ وَیَلْمَعُ ۴

فِیکَ الْإِمامُ الْمُرْتَضَی فِیکَ الْوَصِیُّ الْمُجْتَبَی فِیکَ الْبَطینُ الْأَنْزَعُ ۵

هَذَا الْأَمانَةُ لا یَقُومُ بِحَمْلِها خَلْقاءُ هابِطَةٌ وَ أَطْلَسُ أَرْفَعُ ۶

هَذَا هُوَ النُّورُ الَّذی عَذَباتُهُ کانَتْ بِجَبْهَةِ آدَمَ تَطْلَعُ ۷

وَ شِهابُ مُوسَی حَیْثُ أَظْلَمَ لَیْلُهُ رَفَعَتْ لَهُ لالاؤُهُ تَتَشَعْشَعُ ۸

لَوْلا حُدُوثُکَ قُلْتُ إِنَّکَ جاعِلُ الْأَرْواحِ فِی الْأَشْباحِ وَالْمُتَنَزِّعُ ۹

لَوْلا مَماتُکَ قُلْتُ إِنَّکَ باسِطُ الْأَرْزاقِ تَقْدِرُ فِی الْعَطاءِ وَتُوسِعُ ۱۰

مَا الْعَالَمُ الْعِلْوِيُّ إِلاَّ تُرْبَةٌ　　فِيهَا لِجُثَّتِكَ الشَّرِيفَةِ مَضْجَعُ ۱۱
مَا الدَّهْرُ إِلاَّ عَبْدُكَ الْقِنُّ الَّذِي　　بِنُفُوذِ أَمْرِكَ فِي الْبَرِيَّةِ مُولَعُ ۱۲
وَ لَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ لاَ بُدَّ مِنْ　　مَهْدِيِّكُمْ وَ لِيَوْمِهِ أَتَوَقَّعُ ۱۳
وَ لَقَدْ بَكَيْتُ لِقَتْلِ آلِ مُحَمَّدٍ　　بِالطَّفِّ حَتَّى كُلُّ عُضْوٍ مُدْمَعُ[1] ۱۴

۱ «ای برق اگر از زمین نجف عبور کردی به‌آن زمین بگو: آیا تودرخود چنین می‌یابی که بدانی درمیان توچه چیز به امانت سپرده شده است؟»

۲ «درمیان تو موسی فرزند عمران است، وبعد ازاو عیسی، وبه دنبال آنان أحمد مُصطفی می‌باشد».

۳ «درمیان تو جبرائیل ومیکائیل واسرافیل، بلکه تمام فرشتگان سماوی وعالم قدس هستند».

۴ «بلکه درمیان تو نورخدا جلّ جلالُه می‌باشد که برای صاحبان بصیرت نگاه می‌اندازد وسپس نور ولَمَعان می‌دهد».

۵ «درمیان تو امام مرتضی است، ووصیّ برگزیدهٔ حقّ است؛ ودرمیان توبطین وانزع است که رسول‌الله فرمود».

۶ «این همان امانتی است که نتوانست آنراحمل کند نه سنگ‌های سخت کوه‌های فرود آمده ونه فلك اطلسِ بلند پایه».

۷ «این همان نورنبوّتی است که جوانب واطرافش درپیشانی آدم بوالبشر می‌درخشید وطلوع داشت».

---

۱ ـ بعضی از ابیات قصیدهٔ عینیهٔ ابن‌ابی‌الحدید که در ضمن مجموعه متعلقات سبع مطبوع است.

۸ « این همان شعله آتشی است که بـرای مـوسی در آن شب تار، انوارش بالا گرفت، وتشعشع ودرخشش می کرد».

۹ «اگرحدوث تو نبود می گفتم که تو آن کسی هستی که ارواح را دربدن‌ها داخل می کنی وخارج می‌نمائی».

۱۰ « اگر مرگ تو نبود می گفتم که تـو آن کسی هستی که ارزاق خلایق را درهنگام بخشش، کم وزیاده می‌نمائی.»

۱۱ «عالم‌عـلوی نیست مگرمـضجع وتربت برای جسد پاك وشریف تو که در آن مضجع مقبور شود».

۱۲ «روزگار ودهر نیست مگر بندهٔ حلقه بگوش تو که درمیان خلایق برای تنفیذ امر تو شتاب می‌ورزد واهتمام دارد» .

۱۳ « ومن به‌تحقیق دانسته‌ام که مهدی شما بدون چون وچرا خواهد آمد وبرای چنین روزی انتظار می کشم».

۱۴ « و من بـه تحقیق برای کشته شدن آل محمّد در زمین کـربلا بطوری گریه‌می کنم که‌تو گوئی‌تمام‌اعضاءبدن،چشم‌اشکبار‌است».

واینجاست که ابوعلی‌سینا فخر فلاسفهٔ شرق می گوید:

وَ کَانَ عَلیٌّ فِی أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ کَالْمَعْقُولِ بَیْنَ الْمَحْسُوسِ .

«علی علیه‌السلام درمیان اصحاب محمّد چـون وجود جوهر معقول درمیان محسوسات بود». وفاصلهٔ او بادیگران چون فاصلهٔ عـالم عقل وعـالم محسوسات وطبع بـود صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ وَعَلَـی خَلیلَتِهِ وَزَوْجَتِهِ وَ اَبْنائِهِ الْمَعْصومینَ وَ اَوْلادِهِ الطّاهِرینَ لاسِیَّما مَهْدِیِّهِمْ عَجَّلَ اللهُ تَعالَی فَرَجَهُ وَسَهَّلَ مَنْهَجَهُ.

مجلس پنجاه و ششم

کیفیّت حساب در روز قیامت

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس پنجاه و ششم)

الحمدلله رب العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

وَاتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللّهِ ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ مَا کَسَبَتْ وَهُمْ لاَ یُظْلَمُونَ (آیهٔ ۲۸۱ ازسورهٔ ۲ بقره)

«بپرهیزید از روزی که باز گشت خواهید کرد در آن روز به سوی خدا؛ وپس ازباز گشت به‌هرنفسی در آنجا، آنچه دراین دنیا کسب کرده است به‌نحو أتمّ وأکمل داده خواهد شد ؛ ودر آنجا مورد ظلم وستم قرار نمی گیرند.»

یکی از مراحلی که درقیامت داریم، مرحلهٔ حساب است؛ این یکی ازمواقف ومنازل قیامت است؛ یعنی ازاعمال و رفتاری که‌انسان دردنیا نموده است حساب می کشند؛ وبدانها رسید گی می کنند.

وَإِنْ تُبْدُوا مَافِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ

قَدِیرٌ (آیهٔ ۲۸۴ ازسورهٔ ۲ بقره)

«واگر آنچه درنفس‌های شماست آشکارا کنید؛ و یا پنهان! در هرصورت خداوند حساب آنهارا ازشما می گیرد؛ وسپس هر کس‌را که بخواهد مورد عفو وغفران خود قرار می‌دهد؛ وهر کس را که بخواهدعذاب می کند؛ وخداوند برهر کاری وبرهرچیزی تواناست».

آیاتی که درقرآن‌مجید راجع به‌حساب‌آمده است بسیاراست؛ به‌لحن‌های مختلف ومضامین متفاوت.

وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّی إِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَ اللهَ عِنْدَهُ فَوَفَّیهُ حِسَابَهُ وَاللهُ سَرِیعُ الْحِسَابِ (آیهٔ ۳۹ ازسورهٔ ۲۴ نور)

«آن کسانی که کافر شده‌اند؛ اعمالشان همچون سراب است که شخص تشنه آن‌راآب می‌پندارد؛ وآن‌سراب در زمینی خشك واقع است؛ به‌طوری که چون تشنه‌کام خودرا بدانجا رساند هیچ آبی نیابد؛ وخداوند را آنجا می‌یابد؛ وخداوند به‌طورکامل ازاو حساب‌می کشد وخدا به‌سرعت به‌حساب‌ها رسیدگی می کند».

یعنی افرادی که‌کافرند، کردارشان أصالت وواقعیّتی ندارد؛ و همچون آب سیراب کننده نیست؛ ومُنتج نتیجه ومُثمر ثمر نیست؛ بلکه همچون سراب آب‌نماست؛ که هرچه درآن سرزمین بیشتر به دنبال آب بگردند کمتر می‌یابند؛ عمرشان سپری می گردد وچیزی دست آنهارا نمی گیرد؛ و ازاین عالم تشنه کام با جگری سوخته و عطشان آهنگ رحیل می‌نمایند؛ وعمر وسرمایهٔ حیات هم از دست

رفته وخدا حاضر است؛ ودر آنجا به‌حساب می‌رسد. چه کردی؟چرا دنبال باطل رفتی؟ چرا از آب حقیقت خود را سیراب نکردی؟

اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ

(آیهٔ۲ ازسورهٔ ۲۱ انبیاء)

«حساب مردم به‌آنها خیلی نزدیك شده است؛ ولی آنها پیوسته درحال غفلت به‌سر می‌برند واعراض می‌کنند».

حساب بسیار نزدیك است؛ چون بین مردم و بین حساب آنها هیچ فاصله‌ای نیست؛ بین انسان و مردن او هم فاصله‌ای نیست؛ حالا بفرمائید: فاصله باشد؛ هرچه باشد بازهم کوتاه است؛ چون مابه‌سمت حساب نزدیك می‌شویم؛ هرچه‌هم دور باشد؛ چون هر لحظه‌ای که می‌گذرد نزدیك می‌شویم؛ پس‌نزدیك است؛ دور چیزی است که گذشته ورفته ودیگر انسان به آن چیز دسترسی ندارد.

این سال‌های عمرما که گذشته است بسیار دور است؛ چون‌طیّ شده ودوره‌ها گذشته است و قابل باز گشت نیست؛ پس بسیار دور است؛ حتّی همین یك‌ساعتی که الآن از ما گذشته است با آنکه یك ساعت‌بیشتر طول‌نکشیده ؛ امّاخیلی دور است؛ ازاین‌جهت که گذشته ودیگر پیدا نمی‌شود.

آیا کسی می‌تواند این ساعتی راکه گذشته است پیدا کند؟ آیا می‌تواند چرخ زمان‌را بر گرداند؛ وآن‌ساعت را مشهود خود ببیند؟ این محال است. چرا؟

چون اگر بخواهد بر گردد باید عالم بر گردد؛ این یك ساعت

ازهمهٔ موجودات طبیعی ومادّی گذشته ؛ واگر بخواهد بر گردد؛ تمام آن سلسلهٔ علل ومعلولاتی که دست به دست یکدیگر داده‌اند، تا این زمان را از آن ساعت به این ساعت آورده‌اند؛ همه باید بر گردند؛ و مشیّت الهیّه دربارهٔ آنها باید تغییر کند، واین محال است؛ پس محال است کسی بتواند یك‌دقیقهٔ قبل را بر گرداند.

بنابراین همین یك‌دقیقهٔ قبل با اینکه یك‌دقیقه بیشتر نیست، ولی خیلی دوراست؛ چون دسترسی بدان نیست؛ امّا حساب، بسیارنزدیك است؛ چون پیوسته ما به‌سوی حساب می‌رویم ؛ گرچه عمر ما به قدر عمرحضرت نوح باشد که نهصد وپنجاه سال درمیان قوم خودزندگی نمود؛ بالاخره امری است شدنی که باید تحقّق پذیرد؛ خودحضرت نوح هم که این مقدار را دربین قوم‌زیست نمود، هرلحظه به سوی نقطهٔ أجل نزدیك می‌شد؛ وبه حساب می‌رسید.

ما هم عمرمان به اندازه‌ای باشد که فرضاً ازآن مقدار هم زیاده باشد بالاخره یك مُهری بر پیشانی ما زده شده است که باید بمیریم؛ وبه حساب برسیم.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

(آیهٔ ۲۷ و۲۶ ازسورهٔ ۵۵ رحمن)

«هرچیزی که روی زمین است دستخوش بوار وفنا و هلاکت است؛ وفقط وجه‌الله که صاحب جلالت‌وکرامت است باقی‌می‌ماند».

پس فنا برای ما هم هست؛ ماهم باید به سوی خدا و به سوی حساب برویم ؛ هرچه دور باشد نزدیك است اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ

برای مردم بسیار نزدیك شده است امّا آنان درغفلت به‌سر می‌برند ؛ وپیوسته درحال اعراض می‌باشند.

پیوسته می گویند : فلان کس مُرد؛ فلان کس چه شد؟ امّا خودشان هیچ تکانی نمی‌خورند که شاید آن حساب‌ها برای ماهم باشد؛ وآن مرگ ومیر به‌سراغ ما هم بیاید؛ اگر بیاید، طبعاً آن‌حساب‌هائی راکه آنها دارند، ما هم خواهیم داشت.

حقیقت حساب چیست ؟

حقیقت حساب کشفِ مجهولِ عددی است ؛ فرض کنید یك‌شخص فروشنده می‌خواهد ببیند که امروز چقدر منفعت یاضرر کرده است ؟ چون این امر برای او مجهول است.

در این صورت یك‌سلسله معلوماتی را برمی‌دارد ؛ و با یکدیگر می‌سنجد؛ واز ضمّ وضمیمهٔ آنها واز نتیجهٔ اعمال آن قواعد خاصّه برای او مجهول کشف می‌شود؛ این عمل را حساب گویند.

سه‌نفر اینجا نشسته‌اند می‌خواهیم به‌هریك از آنها چهار عدد سیب بدهیم؛ حساب می کنیم می‌شود : دوازده عدد سیب؛ ولیکن همیشه حساب به‌این آسانی نیست؛ ممکن است به آن جماعتی که می‌خواهیم سیب بدهیم سیصدهزار وپانصد وشصت و هفت نفر بوده باشند؛ وبه‌هریك دوازده هزار وپانصد ویازده دانه سیب بدهیم؛ در این صورت فوراً نمی‌توان حساب سرانگشتی نمود؛ و نتیجه را فوراً معلوم داشت؛ اینجا باید مداد وکاغذ دست گرفت و از جدول‌ضرب فیثاغورث استفاده کرد.

یك‌وقت حساب ازایـن هم پیچیده‌تر و دقیق‌تـر است؛ شمـا می‌خواهید به‌تمام کُرهٔ‌عالم‌سیب‌بدهید، مشکلتر است! به‌بچه‌های کوچك هم بدهید! سهمیهٔ افرادی که ازدنیا رفته‌اند بدانید؛ آن‌هم نه‌تنهادریك لحظه‌بلکه ازاوّل عمر تا به‌آخرآن درتمام لحظات؛ این‌چه‌دستگاهی است؟ این‌چه خط‌کش محاسبه‌ایست که بتواند زود و سریع به انسان جواب را ارائه دهد؟که آقا شما در فلان روز و در فـلان‌ساعت‌چـه کردید ؟ لحظه‌ای بعد از آن‌چه کردید؟

از اعمال واز خاطرات واز اخلاق وملکات وازعقائد ؛ از همه پرسش کنند؛ وجواب گویند.

چون نه تنها ازاعمال، بلکه نسبت به‌اخلاق و روش انسان هم، انسان مورد مؤاخذه واقع می‌شود؛ پس دستگاه حساب بسیار عجیب است؛ کیست که ازعهدهٔ چنین حسابی برآید؟

إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آیهٔ ۱۹۹ ازسورهٔ ۳ آل‌عمران)

چقدر خداوند حساب می‌کند؟ آن‌هم بـا چـه سرعتی محاسبه می‌نماید؟ حساب‌کار آسانی نیست‌کار مشکلی است؛ آن دستگاهی کـه تمام این مجهولات را یك‌مرتبه دریك لحظه دربرابر انسان بگذارد و نشان دهد؛ آن‌هم نه مال یك‌نفر؛ بلکه مال تمام افراد بشر من‌الأولـّین‌و الآخرین؛ ازمردگان وزندگان اززمان حضرت آدم تااین زمان؛ و از این زمان تا روز قیامت ، بسیار عجیب است.

آن کامپیوتر باید خیلی پر قدرت باشد؛ ومأمورین آن دستگاه باید خیلی استاد باشند؛ وکـلاس‌های عجیبی‌را بـاید دیده باشند، تـا

بتوانند باآن دستگاه کار کنند.

این تقریب مطلب، ساده وقابل فهم برای عامّه است؛ ولی تقریب مطلب برای‌خواص چنین است که بگوئیم: چون‌حساب کشف مجهول عددی است، بنابراین درظرف جهل است؛ امّا اگرازظرف جهل خارج شویم، آنجا دیگرحساب معنی ندارد؛ چون اگر نتیجهٔ محاسبه برای ما مجهول باشد ، اعمال قانون حساب را می‌نمائیم و مثلاً می گوئیم: هشت ضرب درچهار منهای پنج‌ضرب درسه‌می‌شود: هشتاد ویك ۸۱ = ۳ × [۵ − (۴ × ۸)].

و به واسطهٔ این امر جهل ما برطرف شده و به این امر عالِم می‌شویم.

امّا آنجائی که ظرف علم وجهل نیست، بلکه واقع و حقیقت امر است؛ آنجا حساب به‌عنوان حساب که کشف مجهول عددی باشد معنی ندارد؛ درعالم خارج هرچیزی که مترتّب برچیز دیگر می‌شود عین‌واقعیّت است هرعملی اثری ونتیجه‌ای دارد که درخارج مترتّب برآن است؛ غذائی راکه انسان می‌خورد، و در معده تبدیل به موادّی می‌شود، ودرکبد تبدیل به خون می گردد، یك‌سلسله امور مترتّبه است، نه‌حساب .

هرعملی یك‌چیزی تولّد می کند ومی‌زاید. و هر درختی یك میوه‌ای می‌دهد وهرمیوه‌هم ثمری واثری دارد تا برود به‌جلو؛درعالَم تکوین خداوند برای هرچیزی یك اثری خلقت فرموده است؛ و هر علّتی معلولی دارد؛ انسان که نماز می‌خواند ، این نماز اثری دارد ؛

روزه اثری دارد؟ دروغ وزنا وغیبت اثراتی دارند ؛ هرعمل زشت و نیك اثری دارد؛ واین اثرات را خداوند در عالم تکوین برآنها قرار داده است.

اثری که برصلهٔ رحم مترتّب می گردد طول عمر است؛ انفاق در راه خدا موجب زیادی خیر وبرکت است؛ ترك انفاق موجب تنگی‌معیشت و گرفتاری‌است؛ اینها آثاری است که خداوندعزّوجلّ برنفس اعمال مترتّب نموده است.

همان‌طور که درختی را بر زمین می‌نشانیم و آب می‌دهیم ؛ خداوند براین درخت ، نتائج و ثمراتی را مترتّب نموده است که چنانچه نورآفتاب‌به‌آن برسد، آب به‌آن برسد، موادّ غذائی‌مساعدی باشد، این درخت تنومند می‌شود وشاخه وبرگ می‌دهد وبار ومیوه می‌آورد؛ برای ما مقدار میوهٔ این درخت مجهول است؛ چند عدد سیب دارد، نمی‌دانیم؛ واگر بخواهیم حساب کنیم و بدانیم باید چند نفررا بفرستیم تا یکایك از دانه‌های سیب را بشمارند تا بدانیم درخت چند سیب دارد .

امّا آیا برای خداهم تعداد سیب‌های این‌درخت‌مجهول‌است؟ نه، چنین نیست.

چون علم پروردگار به‌موجودات علم حصولی نیست ؛ علم حضوری است؛ مادو قسم‌علم داریم:

یك قسم علم حصولی که معلوم در ما نیست؛ ومعلوم ما خارج ازوجود ماست؛ وسپس برای ما وذهن ما صورت معلوم پیدامی‌شود؛

مثلاً تعداد جماعتی که درمجلس نشسته‌اند چند نفرند و چه کسانی هستند، این علم جزءِ ذات ما نیست، ودرمغز ما نیست و حضوری هم بر آن نداریم، اگرچشم ببندیم ؛ اصلاً علم پیدا نمی‌کنیم اگر چشم باز کنیم وببینیم،صورتی ازمعلوم درذهن ما حاصل می‌شود؛ ولذا آن را علم حصولی گویند.

قسم دیگر، علم حضوری‌است، مثل علم ما به‌خود ما؛ وعلم ما به مشاعر ماوقوای ما؛ چون علم ما به‌قوّهٔ حافظه‌وقوّهٔ مفکّرهٔ، ماعلم حضوری است، وازما جدا نمی‌شود، وهرجا باشیم واجد خودیّت خود هستیم.

پس‌علم نَفْس به‌خود نَفْس؛وبه شئون نفس،حضوری است.

آیا خداوند که به موجودات ومخلوقات خود علم دارد ، حصولی است؟ یعنی‌علم نداشته وبعد این علم برای او حاصل شده است؟ وصورتی ازموجودات برای خدا نقش می‌بندد؟

اینکه لازمه‌اش جهل وامکان است وهزار عیب دیگر . علم آن حضرت به‌موجودات حضوری است؛ یعنی نفس موجودات‌خارجیّه علم خدا هستند؛ وبه‌عبارت دیگر: فرض کنید: بنده که اینجا نشسته‌ام اگربخواهم این مسجدرا ببینم بایدچشم باز کنم؛ و این مسجد را مشاهده کنم؛ یعنی‌نقشی ازاین درذهن من بیفتد؛ ویاکسی خصوصیّت این مسجدرا برای من بیان کند؛ و یا صورت و کیفیّت مسجدرا در کتابی بخوانم وعلم پیدا کنم.

ولی علم خدا به‌این مسجد غیر ازواقعیّت و حقیقت مسجد

نیست؛ نفس خود مسجد است، خود مسجد و خارجیّت آن علم خداست؛ پس بین این مسجد و بین علم خدا به این مسجد جدائی نیست. وعلم خدا به‌هرموجودی از موجودات حضوری است ؛ یعنی نفس تحقّق وموجودیّت آن شیء علم خداست. عالم‌تکوین علم‌خداست هر کس هرعملی انجام دهد، آن‌شخص وعملش، عین علم پروردگار به‌علم حضوری است.

چون این مطلب معلوم شد، دانستیم که هیچ موجودی از خدا مخفی نیست؛ وهمان‌طور که نفس‌ما از ما غائب نمی‌شود؛ و قوای نفسانی ما ازما غائب نمی‌شود؛ وعلم ما بدانها حضوری است ؛ همین طور علم خدا به‌خدا وبه‌صفات واسماء خود و علم خداوند به افعال خود که تمام موجودات وشئون آنهاست حضوری است.

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

(آیهٔ ۶۱ ازسورهٔ ۱۰ یونس)

«ای پیامبر! ازپروردگار تو پنهان نمی‌شود حتّی‌چیز کوچکی که به اندازهٔ سنگینی یك‌ذرّه بوده باشد؛ نه درزمین، ونه در آسمان، ونه کوچکتر ازیك ذرّه‌ونه بزرگتر از آن، مگر آنکه جملگی در کتاب مبین وعالم علم پروردگار محفوظ ومضبوط است.»

علم پروردگار بر کتاب مبین علم حضوری است ، پس تمام موجودات برای خدا حاضرند به‌علم حضوری؛ و با وجود این حال برای چه منظوری خدا حساب می کند ؟ کجایش را حساب می کند ؟

کجا را نمی‌داند که‌حساب کند؟ تا به واسطهٔ این‌حساب، کشف‌مجهول از خدا شود؟

اصولاً ، اِعمال قوانین وقواعد حسابیّه برای پروردگارمعنی ندارد؛ چون کشف مجهول برای ذات اقدسش معنی ندارد؛ أعمال انسان چون سایر موجودات، موجوداتی هستند سرجای خود روشن ومعیّن؛ وخداوند هرموجودی را ایجادکرده یك اثری براومترتّب فرموده است، خودآن موجود واثر مترتّب برآن موجود درعلم‌خدا حاضرند؛ پس بنابراین حساب برای چه می کنند؟ حساب برای مردم جاهل است که بفهمند نتیجه چیست؛ وثواب وعقاب براساس عدل و رحمت است؛ نه براساس جزاف ولهو ولعب.

مثال: استاد درمدرسه هست؛ وبچّه‌هاهم تازه به مدرسه رفته ؛ ودر وهلهٔ اوّل می‌خواهند حساب بیاموزند، استاد زحمت می کشد به بچّه‌ها یاد بدهد که: اگرفرضاً اینجا سه‌عدد کبوتر بود و هر کبوتر با منقار خود چهار عدد گُل برمی‌داشت وپرواز می کرد؛ مجموعاً چند عدد گُل برداشته بودند؟

استاد برای فهماندن این مجهول بسیار رنج می‌برد و زحمت می کشید تا نوباوگان پا به‌دبستان گذاشته بفهمند؛ و حقّاً فهمیدن آن برای آنها مشکل است ؛ چون ذهنِ کودك آن سِعِه و گنجایش را ندارد که سه‌بار تکرارچهاررا درخود تصوّر کند؛ ولیکن برای‌استاد مشکل‌نیست؛ وبرای فهمیدن این‌مجهول نیاز به‌قواعد ریاضی ندارد؛ جذر و کعب نیست؛ ترسیم منحنی‌های معادلات درجهٔ دوم نیست؛حل

معادلهٔ درجهٔ سوم نیست؛ سه چهارتا دوازده‌تا پیوسته در ذهن استاد موجود ومشهود وحاضر است.

چون در اینجا شهود و حضور است بنابراین حساب سریع است؛ تمام موجودات درنزد خداوند حاضرند؛ و مشهود ومعلوم علم خدا؛ پس‌خدا سریع‌الحساب است .

وَاللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آیهٔ ۲۰۲ ازسورهٔ ۲ بقره)

پس اصل حساب‌برای ماست که درظرف علم وجهل‌می‌باشیم؛ مانند آیهٔ شریفهٔ قرآن:

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (آیهٔ ۴ ازسورهٔ۱ فاتحةالکتاب)

«خداوند مالك روز پاداش است» ؛ معنایش این نیست که خداوند مالك روز غیر جزا نیست؛ خداوند مالك همهٔ روزهاست؛ و مالك همهٔ عوالم است ؛ و پیوسته مالك است ؛ مالك روز جزا و غیر جزا؛ ولی در روز جزا وپاداش، برای انسان مشهود می‌شود؛ وانسان اقرار واعتراف به مالکیّت مطلقهٔ حقّهٔ حقیقیّهٔ او می کند؛ مادراینجا آن اقرار واعتراف را نداریم که إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَالِكُ ؛ درآنجااعتراف می کنیم ولذا قرآن کریم به‌لسان اعتراف ما، وبرای بیان حال ما بیان کرده است که مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ . درآنجا نیزحساب‌برای روشن‌شدن وکشف مجهول برای انسان است.

خلاصهٔ مطلب: هرعملی یك‌نتیجه دارد؛ چه درجانب سعادت‌و چه درجانب شقاوت؛ هرفعلی که از انسان سر می‌زند؛ خوب باشد یا بد؛ اثری بر آن‌مترتّب است؛ وآن اثر ملازم باخود عمل است؛ آیات

قرآن دراین باره بسیار است: حضرت یوسف علی نبیّنا و آله و علیه‌السلام وقتی که برادران آمدند ومتوجّه شدند که اشتباه کرده‌اند؛ خودرا به‌آنها معرّفی کرده و گفت:

قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لَايُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (آیهٔ ۹۰ از سورهٔ ۱۲ یوسف)

«یوسف گفت: منم‌یوسف واینست (بنیامین) برادر من! خداوند برما منّت نهاد؛ وحقّاً هرکه تقوی پیش گیرد وبُردباری وشکیبائی کند؛ خداوند اجر وپاداش نیکوکاران را ضایع وتباه نمی کند.»

یعنی اجر ومزد نیکوکاران مترتّب‌ومتوقّف براعمال آنانست.

ونیز فرموده است: نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (آیهٔ۵۶ ازسورهٔ ۱۲ یوسف)

«ما رحمت خودرا به‌هرکه بخواهیم می‌رسانیم واجر و پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌نمائیم».

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (آیهٔ۹۶ از سورهٔ ۷ اعراف)

«واگرچنانچه اهل شهرها و قریه‌ها ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌ساختند؛ ما هرآینه برکت‌های خودرا از آسمان و زمین به روی آنها می گشودیم.»

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ (آیهٔ ۱۰ ازسوره ۳۰ روم)

«وپس از آن نتیجه وعاقبت کسانی که بدی نمودند، بدی وتباهی شد به‌جهت آنکه آیات خدارا دروغ شمرده وتکذیب نمودند؛ و آن آیات‌را مسخره نموده واستهزاء کردند».

وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً أَعَدَّاللهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً

(آیهٔ ۱۰ تا ۸ ازسورهٔ ۶۵ طلاق)

«وچه بسیار ازاهالی وساکنان شهرها وقریه‌ها که از امر پروردگارشان سرپیچی نموده واز فرمان پیامبران خدا تجاوز کردند، وماآنان را به‌حساب سختی محاسبه کردیم، وبه عذاب دردناك و غیر معروفی معذّب نمودیم؛ وبالنّتیجه آنان ازوبال وخُسران امر خود چشیدند؛ وعاقبت امرشان زیان وتهی‌دستی بود؛ وخداوند برای آنها عذاب شدیدی را مقرّر ومعیّن فرمود.»

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ (آیهٔ ۳۰ از سورهٔ ۴۲ شوری)

«وآنچه به‌شما ازواردات و مصائب برسد ، به واسطهٔ کرداری است که خود بادست‌های خود انجام داده‌اید».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ (آیهٔ ۸و۷ ازسورهٔ ۹۹ زلزال).

«پس کسی که به اندازهٔ سنگینی یك ذرّه عمل نیکی به جای آورد، آن‌را می‌بیند؛ وکسی که به اندازهٔ سنگینی یك ذرّه عمل بدی

به‌جای آورد، آن‌را می‌بیند.»

باری از این آیات به‌طور وضوح استفاده می‌شود که هرعملی‌را که انسان انجام دهد، پاداشی وعکس‌العملی‌را به‌دنبال خواهد داشت؛ وانسان نباید ازعواقب کردارخود غافل بماند.

بسیاری ازبزرگان علمای اخلاق وعرفان دراینجا مراقبت‌های شدید داشتند ومی گفتند: اگریك روز پای ما بلغزد وزمین بخوریم، باید مطالعه کنیم ودراحوالات واعمال خود بنگریم وببینیم چه خطائی وغفلتی ازما سرزده است تا اینکه این لغزش اثرآن بوده است.

این نتیجهٔ دنیوی عمل است وطفل نوزاد متولّد ازعمل؛ نتیجهٔ اخروی به جای خود محفوظ است.

یکی‌ازمفاخرعالم‌اسلام وتشیّع، فقیه نبیه‌وعالم اخلاقی‌ومربّی روحانی سیّدبن طاوس بوده است علیّ‌بن موسی‌بن جعفربن محمدبن طاوس که لقب شریفش رَضِی‌الدّین است.

این مرد بزرگ‌را سیّد أهل مراقبت گویند؛ زیرا به‌قدری در مراقبت درامور واعمال وکردار وپاداش آن، واثرات مترتّب برآن مراقب بوده که نظیری برای او شناخته نشده است.

واگر کسی کتاب‌شریف ونفیس اورا به‌نام «إقْبالْ» که درادعیّه واعمال عبادی است مطالعه کند می‌یابد که تاچه حدّ این عالم عامل درپی‌جوئی آثار مترتّبه براعمال دقّت نظرداشته است؛ وچه نکات دقیق ولطیف وظریفی‌را بیان می کند.

دراینجا دو داستان از نتائج ترتّب آثار براعمال که درهمین

زمان‌های قریب واقع شده ودرتحقّق آن جـای شبهه و تردید نیست بیان می کنیم؛ زیرا تعداد این قضایا که برعامّه روشن است وهر کس به‌نوبهٔ خوددرعمرخود مشاهده کرده است ازحدّ وحصربیرون‌است.

داستان اول

پیرمردی صادق القول می گفت: پس‌از انقلاب مشروطیّت که سربازهـای محمّد ولی‌خـان سپهسالاروارد طهران شدند، خود به چشم‌خود دیدم : که روزی درنواحی قنات‌آباد، دونفرازآنها اسب سوارشاکی‌السّلاح به‌طوری که قطارهای فشنگ را مرتّباً درروی‌سینهٔ خودبسته بودند،ازوسط‌خیابان‌به‌طرف‌غرب‌یعنی‌به‌سمت‌امامزاده‌حسن‌میگذشتند؛ ویکی ازآنها چپقی بلند دردست داشت ومشغول کشیدن بود.

در کنار دیوار خیابان درویشی فقیر که سرخودرا تازه با تیغ تراشیده بود نشسته وسربه روی زانوهای خود گذارده، وبه حال‌خود مشغول بود.

همینکه این‌دونفرتفنگ‌چی ازآنجا عبورمی کردند و چشمشان به این مرد سر تراشیده افتاد ، آن مرد چپق به دست به سمت او آمد وازروی اسب‌خودخم شد وآتش چپق خودرا روی سراو خالی کرد ورفت؛ درویش سرخودرا ازروی زانو برداشته ونظری کرد و گفت: این کَدُو صاحب دارد.

هنوزیك میدان به جلو نرفته بودند و به امامزاده حسن نرسیده بودند، که من چون درراه خـود بدانجا رسیدم دیـدم جماعتی ازدور مشغول تماشا کردن آن تفنگ‌چی‌هستند.

اسب اورابه زمین‌زده بود ویك دست درروی سینهٔ او گذارده، وبا دست دیگر مرتّباً برسر وسینه و بدن او می کوفت تا اورا درزیر پای خود خُرد ولِه ساخت.

این داستان‌را دربارهٔ سرعت حساب دردنیا راجع به کیفرعمل زشت بیان کردیم.

واما داستان دوم دربارهٔ سرعت جزا دردنیا راجع به اجرومزد عمل نیك است:

داستان دوم

حضرت‌استاد ثقهٔ معتمد ومجاهد بانفس‌ومراقب رتبهٔ تزکیه وطهارت: آیت‌الله آقای حاج شیخ مرتضی حائری دام ظلّه العالی فرزند ارشد مرحوم‌شیخ‌الفقهاء والمجتهدین آقای‌حاج‌شیخ عبدالکریم‌حائری‌یزدی رضوان‌الله بیان می کردند که: «پدرمن مرحوم حاج شیخ‌عبدالکریم فرزند فرید پدر ومادر بود؛ وجدّ و جدّهٔ ما غیراز ایشان هیچ اولاد دیگر نیاوردند، ومن عمو و عمّه ندارم.

توضیح آنکه جدّ من : مرحوم محمّد جعفر از زمرهٔ اهل علم نبود؛ بلکه در طایفهٔ ما غیر از پدرم هیچکس از اهل علم نبود با آنکه سالیان دراز با جدّهٔ ما ازدواج کرده بود ، اولادی از آن دو به هم نمی‌رسید؛ جدّ ما پیوسته متعه می گرفت، تاشاید خداوند ازاو فرزندی مقدّر فرماید؛ وخداوند مقدّر نمی‌نمود.

مدّتها گذشت، وازآن متعه‌ها خبری نشد؛ تایك روز که فصل زمستان و هوا سرد بود، وجدّ من درمنزلِ یك متعه برای نماز رفته بود ، آن متعه چنین تصوّر کرد که برای معاشقه آمده است دختر

بچّه خودرا که از شوهرسابق خود داشت می‌خواست به‌هرطریق از منزل به بهانه‌ای خارج کند ، وچون هوا سرد بود دخترك بیرون نمی‌رفت، تانماز جدّ ما به پایان می‌رسد.

ازاین عمل زن، خیلی متغیّر وعصبانی می گردد که چرادراین هوای سرد، دختررا می‌خواهی ازمنزل بیرون بفرستی؟! همان ساعت حقّ متعه‌را می‌دهد؛ ومدّتش‌را می‌بخشد؛ ومی‌رود مدّت سایر متعه‌هارا می‌بخشد، وحقوق آنان‌را می‌دهد، ومی گوید که: من دیگر ابداً متعه نمی گیرم و پیرامون این کارها نمی گردم . خداوندا ! تاکی من به‌خاطریك فرزند دست به سوی غیرتودراز کنم؟ که موجب آزار واذیّت دخترك یتیم دراین هوای سرد زمستان گردد ؟!

بعد از این واقعه خداوند به او از همان عیال دائمیّهٔ خود که اولادش نمی‌شد؛ وسالیان دراز درمحرومیّت به سر می‌بردند، یعنی ازجدّهٔ ما ، به او فقط وفقط یك پسر عنایت کرد که نام وی را عبدُالکریم نهادند.

مرحوم پدرم چون دارای هوش واستعداد سرشار بود؛ واز طفولیّت از عهدهٔ خواندن نامه وفهمیدن آن برمی‌آمد، اورا برای تحصیل ازده به شهر فرستادند و سپس عازم کربلا شد، ودرآن مکان مقدّس درس می‌خواند.

مرحوم فَاضِل اردَکَانی که معاصر بامرحوم میرزای بزرگ شیرازی : حاج میرزا محمّدحسن بود ؛ ودرعلم و فضیلت بسیاری اورابرمرحوم شیخ‌انصاری مقدّم می‌دانستند؛چون‌استعدادوافرپدرم را

دید، اورا به سامّراء فرستاد، ونامه‌ای به مرحوم میرزای بزرگ نوشت، ومرحوم پدرم که هنوز بیست سال بیشتر نداشت با نامهٔ فاضل به سامّراء به خدمت میرزای بزرگ مشرّف شد و درخدمت آن استاد تلمذ می کرد؛ ولی‌عمدهٔ درس‌هایش نزد مرحوم آقا سیّدمحمد فشارکی اصفهانی بود». (پایان کلام حضرت آقای حائری).

مرحوم آیةالله حاج شیخ عَبدالکریم رضوان‌الله علیه حقّاً از رجال علم وتقوی بود واز مقام عبودیّت حضرت رب کریم درمرتبهٔ علماء تجاوز نکرد؛ وَهِبَةُ اللّه، وَ عَطاءُ اللّه بود؛ وبا آن مشکلات زمان قدرت طاغوت ایستادگی و تحمّل کرد وبالأخره بامرض دِقّ دار فانی‌را ارتحال گفت وبه سرای باقی پیوست.

ایشان‌را می‌توان ازنقطهٔ نظرصداقت و امانت، و اعراض از دنیا، واهتمام به تربیت طلاّب، وتشکیل حوزهٔ علمیّه، وتأسیس دارالعلم جعفری دربلدهٔ طیّبهٔ قم از مفاخر شیعه درعصراخیرشمرد.

شاهدما ازبیان‌این قضیّه سرعت اَجر وپاداش نیّت‌صالح پدر ایشان است که به مجرّد آنکه دست به سوی خدا دراز کرد وقطع امید از وسایل و اسباب نمود و برای ترحّم به دختر یتیم دست از ازفرزند دلبند شست، وازپدیدآوردن اولاد صرف نظر کرد، خداوند ازهمان زن مأیوس ازتوالد وتناسل چنین عبدالکریمی عنایت می کند که در میان اقران شاخص می گردد؛ و از آن ده کوچك به شهر آمده ودردارالعلم کربلا وسامّراء ممتاز می‌شود، و بالأخره رئیس اسلام و مسلمین می گردد واز هر گونه مواهب ظاهریّه و باطنیّه متمتّع

می‌شود.

آیات وروایات وارده درپیدایش عکس‌العمل‌های انسان بسیار است؛ ومادراینجا یك آیه ویك روایت می‌آوریم تانمونه برای مطلب مابوده باشد امّا آیه:

وَلاَ يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

(آیهٔ ۳۱ ازسورهٔ ۱۳ رعد).

«وپیوسته وبطور مستمر ومداوم دراثـر کردار کسانی که کافر شده‌اند، کوبنده‌ای اصابت می کند، یا آن کـوبنده درنزدیکی خـانهٔ ایشان وارد می‌شود وداخل می گردد ؛ تا زمانی که أمـر خـدا بیاید وخداوند هیچگاه تخلّف وعده نمی کند».

وامّا روایت:در«کافی» ازعبّاس‌بن‌هلال‌شامی که خادم‌حضرت ابی‌الحسن‌موسی‌بن جعفر است وارد است که می گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم که می گفت:

كُلَّمَا أَحْدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ أَحْدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلاَءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ.

«هرزمان که بندگان خدا دست به گناهان تازه‌ای زنند که تاآن زمان‌سابقه‌نداشته، وبدان علم واطّلاعی‌نداشته‌اند؛ خداوند بلاهائی‌را درمیان آنها پدید می‌آورد که بی‌سابقه بوده وآنهـا چنین بلاهائی‌را نمی‌شناخته‌اند.»

باری منظور ازاین بیان این‌نیست که پاداش عمل حتماً باید در

دنیا داده شود، تااشکال لازم آید که‌چه بسیار ازافرادی درحین‌خیانت وجنایت می‌میرند؛ ومجالی برای پاداش برای آنها باقی نیست.

زیرا پاداشِ عمل از لوازم عمل است؛ وبالأخره در قیامت که محلّ ظهور وبروزبواطن نفس است، به نحواتّم‌واکمل‌داده خواهد شد؛ وبرای بعضی که پس‌ازعمل دردنیا مدّتی زیست می کنند؛ آثار خیر ویاآثار شرّ آن عمل‌نیز که پدیدهٔ نفس آنهاست به‌ظهورمی‌رسد؛ وبرای بعضی دیگر درهنگام سکرات مرگ خواهد رسید ؛ وعالم مثال دردنبال دنیا ، وعالم قیامت دردنبال عالم مثال است، وازجهتی هرسه عالَم عالم واحد و ممتدّی است که سیرتکاملی بشررا متحمّل است؛ وبنابراین اگرجزا وپاداش دردنیاداده شود، درآخرت تخفیف می‌یابد؛ واگردردنیا داده نشود، درآخرت شدید است.

وبراین‌اصل روایاتی‌داریم که خداوند پاداش خطای مؤمنین‌را دردنیا به ابتلاء به تب ومرض وفقر وغیرها می‌دهد، تا بدین وسیله پاك شوند؛ وپس از مرگ باطهارت داخل دربهشت گردند؛ ولی پاداش کافران‌را دردنیانمی‌دهد؛ وآنان‌را به زندگانی‌مترفّهانه وجمع اموال مبتلا می کند، تاتمام پاداش‌ها ذخیره برای قیامت شود.

ودر حدیث وارد است که : لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا عِنْدَاللّٰهِ قَدْرَ جَنَاحِ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً

«اگر دنیادرنزد خداوند به اندازهٔ بال پشّه‌ای ارزش داشت، به شخص کافر به قدر یك‌خوراك آب آشامیدنی نمی‌آشامانید». ودر

قرآن کریم داریم:

وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (آیهٔ ۶۱ از سورهٔ ۱۶ نحل).

«و اگر بنابراین بود که خداوند مردم‌را به‌پاداش ظلم وستمشان بگیرد وهلاك کند؛ درروی زمین هیچ جنبنده‌ای باقی‌نمی‌ماند، ولیکن حساب آنان‌را برای مدّت معیّنی به تأخیرمی‌اندازد؛ پس‌چون اجل آنها فرارسد یك ساعت نمی‌توانند آن اجل‌را تأخیر اندازند؛ ویك ساعت نمی‌توانند مقدّم شوند.»

ونیز فرماید: وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَاتَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَامِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيراً (آیهٔ ۴۶ و ۴۵ از سورهٔ ۳۵ فاطر).

«و اگر خداوند مردم‌را به پاداش اعمالشان می گرفت، درروی زمین جنبنده‌ای نمی‌ماند؛ ولیکن حساب و زندگی آنان را تا مدّت معیّنی به تأخیر می‌افکند؛ وچون اجل آنها دررسد خداوند به بندگانش دانا وبیناست».

باید دانست که امور و اعمال خود به‌خود مستقلاً مؤثّر در حصول نتیجه نیستند؛ وآن نتائج خود به‌خود نیز پیدا نمی‌شود؛ بلکه خداوند عزّ وجلّ چون موجودات‌را به افاضهٔ خود ایجاد می کند؛ ودرآن موجودات، آثار وخواص وثمراتی به‌نحو استلزام مقدّر و

معیّن فرموده است پس مترتّب شدن نتائج موجودات وثمرات اعمال بر آنها، استفاضهٔ آن موجودات است از خداوند تعالی که آثاری را بر آنها مقدّر کرده است.

پس هرموجودی بوجوده، طلب اثر از پروردگار می کند؛ ودرخواست ثمر ونتیجه می نماید؛ کما آنکه روزی خوردن روزی خورندگان، وارتزاق مخلوقات نیز ازاین قبیل است؛ هرموجودی را که خداوند آفریده است، بوجوده و بهویّته طلب روزی از خدا می کند؛ واستجلاب رزق و استفاضه ازاو می نماید؛ بطوری که با آن رزق وروزی بروجود خود دوام وثبات بخشد.

بنابراین حساب و پاداش عیناً مانند رزق وروزی است؛ بلکه با نظر دقّی وعقلی چیزواحد است؛ وپیوسته ابرفیض ورحمت وجود حضرت احدیّت ازدریای بیکران رحمت واسعهٔ حقّ، آب گیری می کند وسیراب می شود؛ وسپس باران فیض بردریای امکان می بارد وعالم امکان را اشراب واشباع می کند.

وبنائاً علیهذا هرقطره ای که می بارد، وحکم مدد واعانت برای قطرهٔ سابقه دارد، رزق قطرهٔ سابقه است همچنانکه بهواسطهٔ آن چون حاجت آن قطرهٔ سابقه برآورده می شود، آن حاجتی را که مستحقّ و مقتضی است؛ بنابراین حکم حساب و پاداش را برای آن خواهد داشت.

پس همچنانکه افاضهٔ رزق وروزی ازطرف ذات حضرت حقّ قیّوم برای تمام ممکناتْ لازم و ضروری ودائم و مستمرّ است؛

همچنانکه فرماید:

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (آیهٔ ۲۲ و ۲۳ از سورهٔ ۵۱ ذاریات).

«روزی شما در آسمان است! و آنچه‌را که به‌شما وعده داده شده است نیز در آسمان است! پس سوگند به پروردگار آسمان وزمین که آن روزی حقّ‌است؛ وثابت وروشن‌است؛ همچون روشنی وثبوت گفتاری که شما برسرزبان‌ها دارید!»

همچنین حساب وپاداش بین‌موجودات مستمرّ ودائم وضروری است.

در «نهج‌البلاغه» وارد است که: سُئِلَ عَلِيٌّ عليه‌السلام: كَيْفَ يُحَاسِبُ اللهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟ فَقَالَ عليه‌السلام: كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ.

فَقِيلَ: فَكَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؟ فَقَالَ عليه‌السلام: كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ (۱).

«ازامیرالمؤمنین عليه‌السلام پرسیدند: چگونه باوجود کثرت مخلوقات خداوند از آنهاحساب می کشد؟ حضرت فرمودند: همان‌طوری که با وجود کثرتشان، آنهارا روزی می‌دهد».

«پرسیدند: چگونه خداوندازآنهاحساب می کشد ومردم خدارا نمی‌بینند؛ حضرت فرمود همان‌طوری که آنان‌را روزی می‌دهد ومردم خدارا نمی‌بینند».

۱ــ «نهج‌البلاغه»، حکمت ۳۰۰

واین مطلب بسیارشایان دقّت است که آن حضرت حساب ورزق‌را درجمیع آثار وشئون، شبیه‌هم دانسته‌اند؛ واین عبارت در عین ایجازواختصارحاوی یك‌دنیا مطالب نفیس‌وارزندهٔ عرفانی‌است.

رزق وپاداش درحقیقتْ یك‌چیز است؛ به جهتی رزق گویند، وبه اعتباری حساب وپاداش.

هرعملی که انجام‌دهیم اثری ونتیجه‌ای دارد شما نامش‌را رزق بگذارید ویاپاداش؛ اگرنمازی باحضور قلب بخوانید حال خوشی پیدا می کنید؛ آن حال خوش نتیجهٔ آن نماز است که درِ قلب باز می‌شود؛ وازنفحاتِ الهیّه واردآن می گردد، وربط واتّصال بنده‌را با خداوند زیاد می کند؛ این روزی است که خداوند عنایت کرده است.

خداوند فرموده است که هرچیزرا بخواهید، وهرقسم عمل کنید، ما به شماروزی می‌دهیم! اگر کسی‌شراب فروشی کرد وپولی به دست آورد واعاشه نمود، رزق‌را ازآنجا به دست آورده، واگر به جای شراب، شربت فروشی کرد، ازراهِ حلال روزی خودراجلب کرده است؛ رزقِ حرام نتیجهٔ عمل حرام، ورزقِ حلال نتیجهٔ عمل حلال است.

ما الآن دراین مسجد نشسته، وپیوسته با مذاکرهٔ این معارف الهیّه وبیان آیات قرآن‌کریم وروایات وارده ازأئمّهٔ طاهرین روزی به مامی‌رسد، ومتنعّم به‌رزق خداهستیم، روزی‌های معنویّ وروحیّ.

ورود این‌مطالب درذهن من روزی من‌است، ودرسامعه وقوای

مفکّرهٔ شمارزق‌شماست، ورزق اختصاص به رزق مادّی ندارد، وتنها خوردنِ نان وآب رزق نیست، بلکه همهٔ اقسام معانی که درذهن وارد می‌شود روزی ذهن و غذای نفسانی انسان است.

اگر به جـای این مجلس درمحـّل غیبت ودروغ و حیله گری و نقشه‌ریزی که برای تضییع حقوق انسانی بود، رفته بودیم وبه فَسَادِ فِی‌الْأَرْض مشغول می‌شدیم، بازهم رزق ما همان بود، همان غذاهای عـَفِن و گندیدهٔ نفسانـّی بود؛ همان خیالات و خاطرات شیطانی‌بود.

تخـم هندوانهٔ شیرین بکاریم ، هندوانه شیرین می‌دهد؛ تخـم حنظل بکاریم حنظل می‌دهد.

مَنْ کَانَ یُرِیدُ الدُّنْیَا عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَانَشَآءُ لِمَنْ نُرِیدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلَیهَا مَذْمُوماً مَدْحُوراً وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَی لَهَاسَعْیَهَا وَ هُوَمُؤْمِنٌ فَاُولَئِکَ کَانَسَعْیُهُمْ مَشْکُوراً کُلاًّ نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّکَ وَمَا کَانَ عَطَاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً (آیهٔ ۲۰و۱۹ ازسورهٔ ۱۷ اسراء).

«هر کس که رویـّه و مـرامش این باشد که طالب دنیای عاجل وزود گذر باشد، ما آن مقداری‌را ازدنیا که بخواهیم نسبت به کسانی که بخواهیم‌می‌دهیم؛ لیکن سپس به دنبال آن جهنـّم‌را برای اوقرار داده‌ایم که به‌طور مذموم ومطرود بـه‌آتش آن می‌رسد؛ وملامت شده ودورافتاده درآن می‌سوزد .

و کسی که آخرت‌را طلب کند ، وکوشش کافی ووافی برای ورود به‌آن به جـای آورد، وازروی ایمان وایقان باشد، البتـّه سعـی

وکوشش آنهادرنزد خداوند مشکوراست.

ما به‌تمام این افراد مدد وامداد می‌دهیم وقوه ونیرومی‌فرستیم چه این طائفه وچه آن طائفه‌را؛ هرکدام‌را ازعطا وفیض پروردگارتو تقویت‌می کنیم؛ والبتّه عطاوفیض‌پروردگارتواز کسی‌منع نمی‌شود.»

یعنی‌هرکس‌هرچه بخواهد به مقداروانداز‌ه می‌دهیم؛ دراعطاء وبخشش آن بخل‌وطمعی‌نداریم؛ کارماافاضهٔ رحمت ووجود براساس قوابل و نیّات مردم وطلب آنان است ؛ هرکس آخرت بخواهد می‌دهیم؛ وکسی که دنیا بخواهد می‌دهیم ؛ ولیکن هرکدام از این خواسته‌ها، وهرکدام ازاین نعمت‌های عاجل و آجل پاداش وعکس‌العملی دارد که البتّه براساس خواسته‌ها و طلب‌ها بدان‌ها خواهد رسید .

شما اگر تخم سیب در زمین کاشتید ، درختِ سیب می‌دهد! وآن درخت سیب می‌دهد ؛ هرنوع سیبی، تخم مخصوصی دارد : سیب‌سرخ، سیب زرد، سیب گلاب، سیب قندك، سیب لبنانی، سیب خراسانی، سیب شمیرانی؛ ومحال است کسی تخم سیب زرد بکارد، ودرخت سیب سرخ بیرون آید. ویا تخم سیب گلاب بکارد، وسیب خراسانی بار دهد.

و همچنین محال است کسی تخم سیب بکارد درخت گلابی ویا آلبالو، ویا زردآلو ، بیرون آید؛ ومحال است کسی تخم کدو بکارد، بادنجان ثمردهد؛ تخم هندوانه بکارد، خربزه بیرون آید ؛ واین ازسنّت‌های غیرقابل تبدیل وغیر قابل تحویل خداست؛ بلی در

اثـر پیوند زدن؛ جـوانهٔ پیوند رشد می کند واز تنهٔ درخت بادام تلخ باجوانهٔ بادام شیرین، بادام شیرین ومطبوع ومُنَقّی بیرون می آید. واز تنهٔ توت نَرَکْ، با جوانهٔ توت معروف کَن ویا وَنك، تـوتِ درشت وشیرین وآب‌دار به دست می آید. مولوی فرماید:

گر تواین انبان ز نان خالی کنی پر ز گوهـرهای اِجلالی کنی
طفل‌جان از شیر شیطان باز کن بعد از آنش با مَلك انباز کن
تا تو تاریك و ملـول و تیـره‌ای دانکه با دیـوِ لعین همشیره‌ای
لقمه‌ای کان نور افـروزد کمال آن بود آورده از کسب حلال
روغنی کاید چـراغ مـا کُشد آب‌خوانش‌چون‌چراغی‌را کشد
علم‌وحکمت زاید از لقمهٔ حلال عشق ورقّت زاید ازلقمهٔ حلال
چون زلقمه چون حسدبینی ودام جهل‌وغفلت زاید آن‌رادان حرام
هیچ گندم کاری‌وُ جـو بَردهد دیده‌ای اسبی که کـرّهٔ خر دهد
لقمه تخم‌است وَبرش اندیشه‌ها لقمه بحر و گوهـرش اندیشه‌ها
زاید از لقمهٔ حـلال اندر دهان میل خدمت عزم رفتن آن جهان
زاید ازلقمهٔ‌حلال ای مه حضور دردل پاك تـو و در دیده نور[1]

البتّه ماهیّات قابل تـرقّی وتکامل هستند؛ وانسان بـه واسطهٔ تعلیم وتربیت گوهرهای‌نهفته استعداد وقابلیّت خودرا به‌منصّهٔ ظهور وبروز می‌رساند، وبه‌مقام فعلیّت می‌رساند؛ تاآنکه یك‌پارچه فعلیّت محضه می‌شود.

هیچکس‌ازپیش‌خود چیزی نشد هیچ آهـن خنجـر تیـزی نشد

۱ــ «دیوان مثنوی» طبع میرخانی ص ۴۴

هیچ حلوائی نشد استاد کار تا که شاگرد شکر ریزی نشد

خداوند به قوابل امکانیّه نیرووقوّت می‌دهد، وجود ورحمت می‌فرستد، فیض‌وعطامی‌بخشد، هرکس هرنیّتی داشته باشد خداوند آن‌را تقویت‌می‌کند ورشدمی‌دهد؛ کارِ خدا ثمردادن وتقویت کردن است. کار خدا امداد است. اگر دنبال معصیت رفتی و دل‌را تاریك نمودی!خداوند همان‌راتقویت‌می‌کندورشدمی‌دهد واگر دنبال‌طاعت رفتی و خانه دل‌را منوّر کردی! خداوندآن‌را نمّو می‌دهد وتقویت می‌کند! هرکس دنبال هرچه برود، وهرچه بخواهد خداوند آن‌را می‌دهد.

كُلاًّ نُمِدُّ هَؤُلاَءِ وَ هَؤُلاَءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ

همه‌را ما امداد می‌کنیم؛ مَدَد ونیرو وقدرت وعلم وحیات از ازجانب ماست وبس؛ وبرعالم وجود وماهیّات امکانیّه فیض خودرا بی‌دریغ می‌دهیم؛ وباران رحمت بدون حدّ وحصر ، و بی‌مضایقه می‌فرستیم؛ هرزمینی به‌قدرظرفیّت خود ازآن باران بهره‌مند می‌شود وهروادی به‌قدر سِعِه وظرفیّت خود آب برمی‌دارد؛ اگرظرف پاك وتمیز و بلورین‌را درزیر آن آب گرفتیم، آب طاهر و پاك درآن می‌ریزد؛ واگرظرف آلوده‌وکثیف ومتعفّن‌رادرزیرآن باران گرفتیم؛ آب طاهر در آن متعفّن وکثیف می‌شود . و این گناهِ باران نیست گناهِ ظرف‌است، گناه نیّت است، گناه نفس‌امّاره وطغیان‌گراست.

باران که درلطافت طبعش خلاف نیست
درباغ لاله روید و در شوره زار خس

وَ مَـا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً «أبـداً فیض وعطـای حضرت احدیّت از کسی منع نمی‌شود.»

نور پاك و روشن خـورشیدچونکه می‌رسد به لاله‌های روشن وبلورهای شفاف ومتلألأ، روشن و نـورانی است، ودرظرف‌های سیاه وسنگ خاره‌های سخت‌تاریك وسیاه است. وچون برشیشه سیاه و تیره بتابد سیاه وتیره است. لُجّه‌های نور، پاك وطاهـر از آسمان می‌آید لیکن درظروف مختلفه جلوه‌های مختلف دارد.

اختیار درافراد بشر چون ظروف پاك ویا آلـوده، باران فیض رحمت حـقّ‌را درخود پاك ویاآلـوده می‌کند؛ وبـدین جهت ظهـور طاعات‌ومعاصی درجهان آدمیّت به‌هم می‌رسد؛ وخوبی وبدی وحسن وقبح پدیدار می‌گردد؛ انسان تانفس آخرین که دردنیا زیست می‌کند مختار است واین اختیار که جای انکار نیست اورا بهشتی ویا جهنّمی می‌نماید، اگر اختیار نبود بدی وخـوبی نبود، بهشت ودوزخ نبود، ثواب وعذاب نبود.

سیّدالشّهداء هم اختیار داشت؛ شـمرهم اختیار داشت؛ ودر هرصورت فعل‌ازجانب حـقّ‌است. ودر دوظرف نیّت واراده واختیار مختلف، به دو گونه جلوه متفاوت دارد.

وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ (آیهٔ ۱۱۵ ازسورهٔ ۹ توبه)

«دأب وعادت خدا این‌طور نیست که قومی‌را گمراه کند بعد از آنکه آنان‌را هدایت کرده است تا آن وقتی که بـرای آنها کیفیّت تقوی وموارد تقوی را بیان کند».

یعنی اضلال و گمراهی خدا بعد از اتمام حجّت است، که در این‌حال چون برای مردم بیّنه وبرهان اقامه شد، وراه سعادت روشن گشت و نپذیرفتند، وبه‌سوء اختیاروبانیّت آلودهٔ‌خود راه انحراف‌را پیمودند، دراین‌صورت آن خواسته ومراد نفسانی آنهاتحقّق می‌یابد، ولباس عمل می‌پوشد.

يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

(آیهٔ ۲۶ ازسورهٔ ۲ بقره).

«خداوند به‌واسطهٔ مثال‌هائی که درقرآن می‌زند،افراد بسیاری‌را هدایت می‌کند، وافـراد بسیاری‌را نیز گمراه می‌کند، ولیکن گمراه نمی‌کند به‌آنها مگرفاسقین‌راکه ازراه حقّ ونیّت حقّ عدول نموده ودرصدد پیمودن راه انحراف هستند».

قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ

(آیهٔ ۲۷ ازسورهٔ ۱۳ رعد).

«بگو (ای پیغمبر): خداوند هرکه را بخواهد گمراه می‌کند؛ وهدایت می‌کند به سوی خود کسی‌را که به سوی او بازگشت کند وتوبه نماید ونیّت واراده خدارا داشته باشد».

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (آیهٔ ۳۴ ازسورهٔ ۴۰ غافر)

«این چنین است ای پیغمبر که خداوند گمراه می‌کند کسی‌را که اسراف کننده وشك آورنده باشد».

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (آیهٔ ۵ ازسورهٔ ۶۱ صف).

«پس‌چون آنان منحرف شدند، وراه کج وانحراف‌راپیمودند؛

خداوند دل‌های آنان‌را کج ومنحرف کرد».

وبنا به آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که: هدایت و گمراهی هردو به دست خداست، ولی بدون جهت کسی‌را گمراه نمی کند، و جبراً علیه، بدون لحاظ اختیار ونیّتِ بد کسی‌را گمراه نمی‌نماید بلکه گمراهی خدا ، عبارت از رشد و نمّوی است که به نیّات واراده‌های آنها می‌دهد؛ وبه‌آن اراده‌ها واختیارها لباس‌هستی‌وتحقّق می‌پوشاند.

ونیزمعلوم می‌شود که به جهت تقیید این آیات مذکوره ؛ آیهٔ وارد درسورهٔ ابراهیم مقیّد می‌شود ، به‌صورت ارادهٔ گناه و خیانت؛ واطلاق آن‌را وآیات مطلقهٔ مشابه آن‌را باید تقیید کرد :

فَيُضِلُّ اللّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (سورهٔ ۱۴ ابراهیم آیهٔ ۴)

«پس خداوند هر که‌را که بخواهد گمراه می کند؛ وهر که را که بخواهد هدایت می‌نماید؛ واوست خداوند عزیزوحکیم».

عملی‌را که انسان بجاآورده و یا نیّت بجا آوردن آن‌رادارد، خدا ر شد می‌دهد؛ وبه طور تضاعف بالا می‌برد.

كَمَثَلِ سُنْبُلَةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِأَةُ حَبَّةٍ وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ (آیهٔ۲۶۱ ازسورهٔ ۲ بقره)

« همانند سنبلی از گندم ویا جو که آن سنبل هفت سنبل دهد، که درهریك از آن سنبل‌ها صد دانه موجود است؛ واز این مقدارهم خداوند به کسانی که بخواهد زیادتر می‌دهد ؛ یعنی ازهفتصد برابرهم

بیشتر می‌دهد».

بر اثر تربیت گندم، سنبل‌های گندم زیاد دانه می‌دهند؛ و دانهٔ درشت می‌دهند؛ ولی هیچگاه نمی‌شود به‌جای گندم عدس بدهند؛ برنج برنج می‌دهد.

پس همین‌طور که این نتائج و آثار بر اعمال مترتّب می‌شود؛ وما می‌توانیم آن‌را به‌رزق تعبیر کنیم می‌توانیم به‌حساب وپاداش تعبیر کنیم، واین آثار هم رزق است وهم‌حساب وهردو چیز واحدی‌هستند.

ازجهتی که عمل اول مستحقّ این است و مقتضی پدید آمدن این است آن‌را حساب گویند.

واز جهت آنکه ازاو در استدامهٔ وجود خود استمداد می‌کند آن‌را رزق وروزی گویند.

ودائماً ابرِ فیضِ رحمتِ پروردگار، ازدریای وسیع واقیانوس اطلسِ وجود منبسط بر کاینات، آب گیری می‌کند، و بر عالم امکان می‌بارد، قطره پشت‌سر قطره، آنی متوقّف نیست، هرقطره که بارید، به دنبالش قطرهٔ دیگری است که به‌او استمداد می‌کند؛ وحیات خود را نگه می‌دارد، و وجود خودرا ثبات می‌دهد.

پس‌قطرهٔ دوم نسبت به‌قطرهٔ اول رزق است؛ وازنقطهٔ نظر اینکه استحقاق‌دارد واقتضا می‌کند حساب‌است؛ ماکه‌الآن دراینجانشسته‌ایم، هرعملی که انجام دهیم از جهت اینکه نتیجه‌ای بر آن مترتّب است، و آن‌نتیجه موجب‌بقاء وثبات‌وجودِ ماست؛ رزق‌ماست؛ وازجهت اینکه نتیجهٔ‌عمل‌ماست حسابِ ماست. پس‌ببینید: بین رزق وحساب‌چه‌اندازه

ارتباط دقیق است، تاحدّی که می‌توان گفت: حقیقت رزق و حساب یك چیز است وبه‌دو اعتبار به‌آن رزق و حساب گویند.

باذکراین مطالب خوب روشن می‌شود که معنای اینکه‌خداوند سریع‌الحساب است چیست.

چون تمام امور وازجمله آنها اعمال انسان از حساب انفکاك و جدائی ندارد؛ وبه مجرّد تحقّق‌آن امور در خارج آثارشان بر آنها مترتّب می گردد، بدون ذرّه‌ای از انفکاك؛ پس حساب ملازم ومقارن وبه‌دنبال عمل است بدون ذرّه‌ای از انفکاك.

درقرآن کریم است: وَاللّهُ یَحْکُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَ هُوَ سَرِیعُ الحِسَابِ (آیهٔ ۴۱ ازسورهٔ ۱۳ رعد)

«وتنها خداوند حکم می‌نماید وبس؛ وکسی در عالم وجود نیست که حکم‌اورا تعقیب کند و ردّنماید؛ واو سریع‌الحساب‌است».

ونیز فرماید: ألاَ لَهُ الحُکْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الحَاسِبِینَ (آیهٔ ۶۲ از سورهٔ ۶ انعام)

«آگاه باشید که: حکم فقّط اختصاص به خدا دارد؛ و او از همهٔ حسابگران با سرعت بیشترحساب می کشد.»

زیرا باوجود اینکه حکم اختصاص به‌ذات حضرت حقّ‌داشته باشد، ودرجهان هیچ حکمی نباشد که با حکم او ضدیّت داشته باشد و امر خدا وحکم اورا به‌نحوی از انحاء، تعویق، تضعیف، و ابطال کند، وازکار بیندازد، دیگر برای‌حکم خدا تعویق و کُندی و تأخیر معنی ندارد، وسختی وصعوبت وآسانی ومشکلی برای ذات اقدس‌او

درحکمش نیست.

پس اگر در جائی ملاحظه شد که نظیر این معانی آورده شدو شبیه این الفاظ برای اداءِ معنی استعمال گشت، مراد حصول این‌معانی درظرفِ ادراك وفهمِ حساب‌شدگان از مخلوقات است، نه در حیطهٔ علم خدا.

مثلاً درقرآن مجید وارد است وَ یَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ

(آیهٔ ۲۱ ازسورهٔ ۱۳ رعد)

«صاحبان خرد واُولواالالْباب کسانی هستند که ازبدی حساب درخوف وهراسند».

ونیز وارد است: فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِیداً (آیهٔ ۸ ازسورهٔ ۶۵ طلاق)

«وچه بسیار ازساکنان شهرها وقریه‌ها که از امر خدا سرپیچی کردند، وماآنان‌را به‌حساب شدیدی محاسبه کردیم.»

وسرّ وعلّت‌تمام این‌مطالب آنست که‌علم حقّ‌تعالی به‌جمیع موجودات حضوری است؛ پس تمام سلسلهٔ موجودات از علل و معلولات درنزد خدا حاضرند.

وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ (آیهٔ ۶۷ از سورهٔ ۳۹ زمر)

«تمام زمین در روز بازپسین در مُشت خداست؛ و آسمانها پیچیده شده دردست قدرت او».

تمام سلسلهٔ اسباب ومسبّبات به‌همان مسبّب‌الأسباب مربوط

است، وتمام‌اسباب به‌تسبیب سبب ذات اقدس حقّ تعالی است؛وتمام موجودات باآثارشان که رزق وحساب است همه برای اوهستند و در نزد او حضور دارند».

کوچك وبزرگ هم ندارد ؛ ضعیف و قوی هم مال ماست که قدرت محدود داریم؛ برداشتن یك‌من بار برای‌ما آسان است ویك خروار مشکل؛ حلّ مسئلهٔ حساب چهارعمل اصلی آسان است؛ وحل مسائل ریاضیّات عمیق و معادلات جبری پیچیده مشکل؛ شمارش افراد این مسجدآسان، وشمارش افراد روی زمین مشکل .

این اشکالات و آسانی‌ها برای ماست، چون علم ما محدود است، ما کجا علم داریم و چقدر علم داریم ؟ سراپای ما جهل است . اینکه به‌خود نسبت علم می‌دهیم و خود را عالِم می‌نامیم مایهٔ شرمندگی‌است؛ وخدا هم‌حساب‌مارا روشن کرده آنجا که گفته‌است:

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً (آیهٔ ۸۵ ازسورهٔ ۱۷ اسراء)

«به‌شما ازدانش بهرهٔ اندکی داده شده است.»

این‌لفظ قلیل راهم که‌آورده برای دلخوشی ماست که بگوئیم : عِلم قلیلی داریم. قلیل کجا؟ تمام علوم مارا که جمع کنند و به روی هم انباشته نمایند در برابر علم حقّ تعالی از نسبت یك قطره به اقیانوس‌ها واز یك ذرّه به خورشید سپهرپیما کمتر است ؛کمتر است بمالایتناهی. پس‌چگونه عنوان دانش قلیل برما صادق است؟ پس به‌طور کلّی قِلّت و کثرت، وشدّت وضعف، وبزرگ وکوچك ، عناوینی است نِسبی واعتباری برای ما؛ برای ما موجودات محدودو

مقیّد ومتعیّن به ماهیّات امکانیّه؛ نه برای خدا که ماهیّت او عین انیّت وهستی اوست؛ سُبْحَانَ اللّهِ عَمَّا یَصِفُونَ.

ما موجودی مادّی وطبعی هستیم؛ خواب وبیدار داریم؛ امّا خداوند خواب نیست؛ بیدارهم به‌او نمی‌توانِ گفت. چون خداوند بیداری درمقابل خواب را هم ندارد، بیدار است، یعنی عالِم است؛ نه‌آن بیداری که در مقابل خواب است وقسیم خواب است، وبنابر همین اصل، ما دراسماءِ حقّ تعالی اسم بیدار نداریم؛ وچنین نیامده است که یکی ازاسماءِ او یَقْظَانْ یا مُسْتَیْقِظْ باشد.

خداوند هیچ‌وقت خوابش نمی‌برد تا بیدار باشد، چون بیدار ومستیقظ کسی است که بیدار در مقابل واژهٔ خواب باشد،خدابیداری ملازم‌باذاتش را دارد نه‌مثل بیداری ما. وچون قضیّه ازاین قراراست بنابراین ازبندگان خود چه‌قسم حساب می کشد؟ خیلی تند و سریع.

یکی ازاسماءِ خداوند أَسْرَعُ الْحاسِبِین است فوراً تمام حسابها را می کشدودربرابر انسان قرارمی‌دهد ویکی ازاسماء او سَرِیعُ‌الْحِسَابِ است درچند جای قرآن وارد است که وَاللّهُ سَرِیعُ الْحِسَابِ.

عیناً چون سرعت رزق است؛ چگونه حضرت حقّ رزق هر موجودی را به‌آن موجود می‌رساند.

رزق، افاضهٔ جهت‌حیاتی است برای ادامهٔ وجود هر موجود؛ واختصاص به‌رزق مادّی ندارد. هرچه به انسان برای ادامهٔ وجود او می‌رسد رزق اوست؛ حیات، عقل وادراك ومعانی کلیّه نفسانیّه و مددهای صوریّه قوای ذهنیّه؛ وامدادهای قوای حسیّهٔ خارجیّه همه

رزق وروزی است که ازجانب حقّ‌تعالی می‌رسد.

اگر یك‌لحظه رزق مادّی ازتنفّس ونور وحرارت نداشته‌باشیم معدومیم؛ عیناً مانند چراغ برق که اگر یك لحظه به‌آن نیرو نرسد تاریك است؛ ودراثر مداومت جریان نیروکه رزق و مادّهٔ حیاتی آن است پیوسته روشن است. همین‌طور دائماً و پیوسته اگر در هرلحظه ازجانب خدا به‌ما یا به‌هر موجودی از عالم وجود فیض نرسد، مرده ومعدوم است.

چراغ برق که روشن است یك مادّهٔ نورانی ثابت در داخل آن نیست؛ بلکه به واسطهٔ رابطهٔ سیم سیّال پیوسته الکترون‌ها از چراغ عبور می‌کنند ورشتهٔ آن‌را نورانی می‌نمایند؛ این رزق چراغ‌است.

طفل نوزادکه دهان برپستان مادر می‌نهد و می‌مکد در هرلحظه به‌طور مداوم ومستمّر ذرّات شیر از سوراخ‌های ریز پستان در دهان او می‌ریزد؛ ودر نتیجه روزی طفل بدین‌طریق می‌رسد؛ غیر ازانحاء دیگر رزق ازتنفس‌اکسیژن ورسیدن حرارت ونور خورشید، وبدین جهت طفل رشد می‌کند؛ فکر بچّه و عقل بچّه و حیات بچّه و استخوان ومخ وشریان و ورید و عَصب وپِی و گوشت وپوست به همهٔ آنها روزی می‌رسد، وقوّت می‌گیرد، وبه زندگی وحیات ادامه می‌دهد. همین‌نفسی که می‌کشیم‌روزی‌ئی است که پیوسته‌به‌ما می‌رسد وبه قول شیخ سعدی شیرازی: هر نفسی که فرو می‌رود مُمِدّ حیات است وچون برمی‌آید مفرّح ذات؛ پس درهر نفسی دونعمت‌موجود است وبر هرنعمتی شکری واجب.

ولی حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: درهر نفسی که فرومی‌رود، هزاران نعمت است.

اگر انسان نفس نکشد مـی‌میرد؛ پس نفس رزق است . نـور خورشید اگرنباشدانسان‌مرده است،حرارت جـوّ در درجهٔمخصوص ومعیـّن برای ما رزق است، اگرقدری سردتر یـا گرمتر باشد ، انسان معدوم است.

عقل ما رزق است یـك دقیقه نـرسد دیـوانـهٔ محضیم، نـه سر می‌شناسیم ازپا؛ ونه پا از سر؛ اسم ما در این حال عاقل است ودرآن حال مجنون ودیوانه وناعاقل؛ ودیگر مانند حیوانات به‌شرف تکلیف مکلـّف نمی‌شویم.

حیات وقـدرت رزق است، ادراك مـعارف الهیـّه رزق است ، اینها همه رزق معنوی است.

اصولاً همین عالم‌ذهنی‌راکه خداوند به‌ماداده است رزق‌است؛ اگر یك‌لحظه ازما بگیرند تمام‌معلومات علم‌های حصولی که به‌واسطهٔ مشاهدات خارجی ویا گفتن ونوشتن وخواندن ازکودکی تا به حـال برای ما پیدا شده است همه ازبین می‌رود؛ حافظه و واهمه و مفکـّره دیگر نداریم یعنی‌همین الآن‌که بنده مشغول سخن هستم دیگردوستان را نمی‌شناسم، و از طرف دیگر اصلاً سخنی نیست تا گفته شود.

دیگر نه‌اینجا مسجد است ونه دیوار، ونه این دست راست و چپ، ونه‌دوست ونه دشمن، نه‌غذا ونه دوا، دراین جهان تك و تنها؛و در این عالم غریب هستیم و بـا هیچ مـوجودی ربط نـداریم ، یعنی

نمی‌توانیم ربط داشته باشیم.

فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَداً دَائِماً سَرْمَداً عَلَى نِعَمِكَ وَ آلَائِكَ مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَمْداً لَا يَبِيدُ وَلَا يَفْنَى وَصَلِّ عَلَى رَسُولِكَ الْأَمِينِ عَلَى وَحْيِكَ وَ عَلَى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرَضِينَ .

مجلس پنجاه و هفتم

اختلاف طبقات مردم در آسانی حساب

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس پنجاه وهفتم)

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی محمّد وآله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم.

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

وَ أمّا مَنْ أوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً وَ یَنْقَلِبُ إلَی أهْلِهِ مَسْرُوراً (آیهٔ ۷و۸ ازسورهٔ ۸۴ انشقاق)

وامّا آن کسی که نامهٔ عملش ازجانب راست (که کنایه از جانب سعادت ورحمت است) به او داده شود پس به زودی محاسبهٔ سهل وآسانی ازاوخواهد شد؛ وبه سوی اهل خود باحالت سرور وشادی برمی گردد.

وَ أمّا مَنْ أوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُوراً ـ وَ یَصْلَی سَعیراً ـ إنَّهُ کانَ فی أهْلِهِ مَسْرُوراً ـ إنَّهُ ظَنَّ أنْ لَنْ یَحُورَ ـ بَلَی إنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصیراً (آیات ۹ـ۱۳ از سورهٔ ۸۴ انشقاق).

وامّا آن کسی که نامهٔ عمل اوازپشت سرش (که کنایه ازجانب

شقاوت است) به او داده شود؛ پس به زودی بـرهلاکت وعاقبت بد خـود آه وحسرت کشد ، وناله سردهـد؛ ودر آتش گداختهٔ جهنّم درافتد وبسوزد؛ او که درنزد اقوام واهل‌خـود دردنیا مغرور ومسرور بود؛ وحقّاً چنین‌می‌پنداشت که ابداً به‌سوی‌خدا باز گشت نمی کند، آری حقّاً چنین است که خداوند به او وبه تمام اعمال وافکارونیّات او بصیر وآگاه است.

آیاتی درقرآن کریم وارد است که دلالت دارد بر آنکه مـردم از نقطه نظرحساب وسختی وآسانی آن درمرتبهٔ واحد نیستند ؛ بلکه بعضی حسابشان سخت است، وبرخی آسان.

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ـ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ـ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (آیهٔ ۹ تا ۱۱ ازسورهٔ المدثر).

« پس چون برای زنده شدن مردگان دربـوق دمیده شود (و اعلان آماده باش دهند) پس آنروز روز سختی است، وبرای کافران سهل وآسان نیست.

اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً (آیهٔ ۲۶ ازسورهٔ ۲۵ فرقان).

«قدرت‌وسلطنت وحکمرانی درآنروزحقّ است که اختصاص به‌حضرت خداوند رحمن دارد؛ وروزی است که برای کافران سخت است».

وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً (آیهٔ ۴۰ ازسورهٔ ۷۸ نبأ)

« ودر آنروز، کافر می گوید: ای کاش من خـاك بودم (وچنین روزی‌را مشاهده نمی‌نمودم)».

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَآؤُمُ اقْرَؤُا كِتَابِيَهْ - إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ - فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ - فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ - قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ - كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ - وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ - وَ لَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ - يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَهْ - مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ - هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ . (آیات ۱۹ تا ۳۰ ازسورهٔ ۶۹ الحاقه)

« و امـّا آن کسی که نامهٔ عمل ازجانب راست به او داده شود (به اهل محشر باسرور وفرح) گوید: بیائید ونامهٔ عمل مرا بخوانید! من ملاقات ومیعاد چنین روزی‌را باورداشتم ومعتقد بودم ! این چنین کسی درعیش ونوش دائمی که مـورد پسندش باشد پیوسته خـواهد بود؛ دربهشت‌عالی‌مرتبه که میوه‌های‌نزدیك ودردسترس است جاودان زیست می‌نماید؛ (وازجـانب فرشتگان الهی به‌آنان خطاب رسد که) بخورید وبیاشامید! گوارا باد برشما! این دستمزد وپاداشی است که درمقابل آن ایـّامی که دردنیا گذشت وبه طاعت واجتناب از معصیت مشغول بودید داده می‌شود.

وامـّا آن کسی که نامهٔ عمل از جانب چپ (که جانب شقاوت است) به او داده شود، پس می گوید:

ای کاش من چنین نامهٔ عملی‌را دریافت نمی کردم ؛ ومن هرگز

ازحساب کردارم آگاه نمی‌شدم: ای‌کاش نابودی و نیستی مرا درکام خود می‌برد ومرا ازچنگ این غصّه واندوه می‌رهانید؛ ای وای که آن مال ومنال من به درد من نخورد؛ ومرا از چنین روزی در امان نداشت وبی‌نیاز نکرد؛ ای وای که قدرت وسلطنت من نابودگشت و امروز دستی ازمن نگرفت.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَاوَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً ـ فَذَاقَتْ وَ بَالَ أَمْرِهَاوَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَاخُسْراً ـ أَعَدَّاللهُ لَهُمْ عَذاباًشَدِيداً

(آیهٔ ۸ تا ۱۰ ازسورهٔ ۶۵ طلاق).

« وچه بسیار از مردم قریه‌ها وشهرها که از امر پروردگارشان سرپیچی کردند؛ وازامر رسولان وفرستادگان او سرباز زدند، پس ما آنان‌را به حساب سختی‌محاسبه نمودیم؛ وبه عذاب تازه وبی‌سابقه‌ای که آنرا منکر داشتند، معذّب نمودیم ؛ پس نتیجهٔ خسران ووبال امر خودراچشیدند؛ ودرپایان عاقبت امرشان زیان وخسران بود؛ خداوند برای آنان عذاب سخت دوزخ‌را مهیّا نمود.»

درتفسیر مجمع‌البیان درذیل این آیه:

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

(آیهٔ ۲۰۲ از سورهٔ ۲ بقره)

فرماید: درمعنای‌سرعت حساب‌چندوجه‌ذکرشده‌است: اول آنکه خداوندرمجازات بندگانش‌نسبت به‌اعمالی که انجام داده‌اند، سریع است ؛ ووقت رسیدن پاداش عمل نزدیك است ؛ واین آیه جاری

مجرای گفتار دیگر خداست که فرماید:

وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ (آیهٔ ۷۷ ازسورهٔ ۱۶ نحل).

«ونیست هنگام فرارسیدن ساعت قیامت مگر به قدر یك چشم برهم نهادن ؛ یـا از آن نزدیك‌تراست. » ودرآیهٔ مورد بحث جزا و وپاداش عمل به‌حساب تعبیرشده است چون پاداش دربرابر عمل‌است وبه مقدار عمل است، پس‌جزاء عبارت ازحساب است؛ عرب گوید: أَحْسَبَنِي الشَّيْءُ كَفَانِي . یعنی آن چیزمرا کفایت کرد.

دوم آنکه خـداوند ، اهل موقف قیامت‌را درزمان‌های کوتاه محاسبه می‌فرماید؛ وحساب کسی‌را رسیدن‌مانع ازحساب‌رسی شخص دیگر نشود؛ همچنانکه شأنی ازشؤن ، خداوندرا شاغل ازشأنی دیگر نگردد؛ ودرخبرواردداست که خداوندجمیع خلائق‌رادرمقداریك‌چشم بهم زدن محاسبه می‌نماید؛ ونیـز روایت شده است که به قدر یکبار دوشیدن شیر گوسفند ؛ وازامیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت است که: معنای آیه‌این‌است که: خداوند تمام مخلوقات‌رادفعة واحدة حساب می کشد همچنانکه دفعةً واحدةً آنان‌را روزی می‌دهد.

سوم آنکه خداوند سبحان دعای این‌گونه از بندگانش‌را زود به مرحلهٔ قبول می‌رساند؛ وبدون درنگ واحتباسی وبحثی ازمقداری که هردعا کننده استحقاق دارد به اجـابت می‌رساند؛ وقریب به این مضمون ازابن عباس روایت شده است که او گفته است: مراد از آیهٔ

شریفه این است که: برچنین افرادی حساب نیست؛ ونامهٔ عمل آنان ازسمت سعادت به آنها داده می‌شود؛ وبه آنها خطاب می‌رسد: اینست گناهان‌شما که من همه‌را بخشیدم! واینست حسنات شما که من برای شما آنهارا دوچندان کردم [۱].

مرحوم صدوق‌در«امالی»خود روایت می کند از سعد ازابن عیسی ازحسین‌بن سعید ازعلیّ‌بن حکم ازداودبن نعمان ازاسحاق از حضرت صادق علیه‌السلام که چون روز قیامت فرارسد؛ درموقف حساب دوبندهٔ مؤمن‌را که هردو ازاهل بهشتند نگاه می‌دارند؛ یکی از آن دو فقیری دردنیا می‌باشد، وآن دیگر غنّی.

فقیرمی گوید: ای‌پروردگار من!برای چه من دراینجامتوقّف شده‌ام ؟! به عزّت توسوگند که تو می‌دانی که به من دردنیا حکومت وولایتی‌را ندادی، تا من درآن به عدل رفتارکنم، یا به ظلم وستم !

ومالی‌را به‌من دردنیا ندادی، تا به واسطهٔ آن حقّی‌را اداکنم، یا منع نمایم !

ودردنیاروزی من، به‌من نمی‌رسید مگر به‌قدرکفاف، همانطور که تومی‌دانی؛ وبرای من مقدرکرده بودی !

پس خداوند جل جلاله می گوید: این‌بندهٔ من ، سخن ازصدق می گوید دست ازاو بدارید؛ تاداخل بهشت رود!

وآن مرد غنّی درموقف همین‌طور باقی می‌ماند به قدری که به اندازه‌ای عرق ازاوجاری شودکه اگر چهل شترِ تشنه بیاشامند ،

۱- «مجمع‌البیان» ، طبع صیدا ، جلد ۱، ص ۲۹۸.

برایشان کافی باشد؛ وسپس داخل بهشت می‌رود.

فقیر به اومی گوید: علّت توقّف توچه بود!؟ غنّی می گوید: طول حساب. پیوسته از من سؤال می‌شد از چیزهائی که داشتم ویکی پس ازدیگری می آمد، وخداوند ازمن می گذشت ومی آمرزید ؛ و سپس ازچیز دیگر مورد بازپرسی قرار می گرفتم، تاجائی که خداوند به رحمت خود مرا فرا گرفت وبه باز گشت کنند گان ملحق ساخت! پس بگو ببینم تو کیستی؟!

فقیر می گوید: من همان فقیرهستم که اینك درموقف حساب با تو بودم؛ امّا بعد ازآنکه من به بهشت آمدم، نعمت‌های دنیوی که دردست تو بود موجب طول حساب ودگرگونی امرتو گردید[1].

درتفسیرعلّی‌بن ابراهیم قمی درروایت ابی‌الجارود ازحضرت باقر علیه‌السلام درتفسیر آیهٔ شریفه:

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ (آیهٔ ۲۶ ازسورهٔ ۱۰ یونس)

مراد ازحُسْنَی که برنیکوکاران داده می‌شود بهشت است؛ وامّا زیادهٔ برحُسنی که داده می‌شود، منظور دنیاست ؛ چون آنچه‌را که خداوند به نیکوکاران دردنیا بدهد، درروز قیامت محاسبه نمی کند ؛ پس‌خداوند برای خصوص ازاین‌دستهٔ مردم پاداش دنیوی واخروی‌را جمع نموده است؛ به واسطهٔ نیکوترین کردارشان دردنیا وآخرت به آنان جزا وپاداش می‌دهد. وخداوند دربارهٔ آنان می‌فرماید:

۱ــ «امالی» صدوق ص ۲۱۶ و ۲۱۷ . و نیز این روایت را در «عدةالداعی» ص ۸۵ آورده است.

وَلاَ يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلاَ ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (آیهٔ ۲۶ ازسورهٔ ۱۰ یونس) (۲).

وبه سیمای آنان قَتَر و ذِلّت عارض نمی‌شود ونمی‌رسد؛ و ایشان یاران بهشتند که پیوسته در آن مخلّد می‌باشند.

علّی‌بن ابراهیم گفته است که حضرت باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: مراد ازقَتَر، فقر و گرسنگی ومراد ازذلّت خوف ودهشت است.

مجلسی رضوان‌الله علیه ازدو کتاب حسین‌بن سعید از محمدبن عیسی ازعمربن ابراهیم بیّاع سابری ازحُجْرِبن زائدة ازمردی از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده است که آن مرد می گوید: به حضرت گفتم:

ای پسر رسول‌الله! من حاجتی دارم! فرمود: درمکّه به نزد من آی!

پس عرض کردم: ای پسر رسول‌الله! من حاجتی دارم! فرمود: درمِنَی به نزد من آی!

وسپس عرض کردم: ای پسر رسول‌الله! من حاجتی دارم! فرمود: بگو: حاجتت چیست؟!

پس عرض کردم: ای پسر رسول‌الله! من گناهی را مرتکب شده‌ام، که بین من وخداست؛ وهیچکس‌را از آن اطّلاعی نیست! پس بسیار برمن گران آمد تا مدتی که معیّن فرمودی که صبر کنم، ودرآنجا به خدمت شما برسم، تأنّی ودرنگ کنم!

۲- «تفسیر قمی» ص ۲۸۶ و ۲۸۷.

حضرت فرمود: چون روز بازپسین فرا رسد؛ و خداوند خود حساب بندهٔ مؤمن‌خودرا بنماید؛ اورابر گناهانش، یکی پس‌ازدیگری متوقّف گرداند؛ وسپس همهٔ آنهارا بیامرزد؛ به‌طوری که هیچ کس ازموقف او واز گناهانش مطّلع نگردد، نه فرشتهٔ مقرّبی، ونه پیامبر مرسلی!

عمربن ابراهیم که راوی این روایت است گوید: و افراد بسیاری ازحضرت باقر دردنبالهٔ این روایت چنین نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: ونسبت به خصوص آن گناهانی که خداوندهم ناپسند دارد بندهٔ مؤمن خودرا درآنجا وقوف دهد، پرده‌ای به روی آنها می‌کشد؛ وچنان مخفی می‌دارد گویا مثل آنکه اصلاً گناهی‌را انجام نداده است.

وبه گناهانش می گوید: تبدیل به حسنات شوید! واینست معنای گفتار خدای تعالی آنجاکه فرموده است:

أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً

(آیهٔ ۷۰ ازسورهٔ ۲۵ فرقان) (۱)

«این چنین بندگان صالح وبا ایمانی، خداوند بدیهای آنان‌را به‌خوبی تبدیل می کند وخداوند آمرزنده ومهربان است.»

در کتاب «معانی‌الاخبار»، مرحوم صدوق ازپدرش ازسعدبن عبدالله ازبرقّی ازپدرش ازعبدالله‌بن سنان از ابی‌الجارود ازحضرت ابی‌جعفر: باقرالعلوم علیه‌السلام روایت می کند که:

۱ــ «بحارالانوار»، طبع حروفی، جلد ۷ ص ۲۵۹ و ۲۶۰

قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: كُلُّ مُحَاسَبٍ مُعَذَّبٌ؛ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ! فَأَيْنَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً؟!

قَالَ: ذَاكَ الْعَرْضُ؛ يَعْنِي التَّصَفُّحَ[1].

رسول خدا فرمود: تمام افرادی که مورد حساب قرارمی گیرند عذاب می‌شوند؛ پس گوینده‌ای به رسول خدا گفت: ای رسول‌خدا! پس این گفتار خداوند که می گوید: به زودی حساب سهل و آسانی ازاومی کنند، کجا می‌رود؟!

حضرت‌رسول فرمودند: مراد مقام عَرْض‌است؛ یعنی‌جستجو وتفحّص ازاعمال!

مجلسی رضوان‌الله علیه درشرح این‌حدیث گوید: یعنی‌حساب آسان همان جستجو و فحص از اعمال اوست دروقتی که فرشتگان بخواهند آنهارا برخداوند عرضه کنند؛ یابرصاحبش‌عرضه بدارند، بدون آنکه درجمع اعمال وعَرْض آنها، مناقشه کنند وبندهٔ مؤمن‌را درمقابل هر کردار کوچك وبزرگ بدون عفو و گذشت مؤاخذه نمایند؛ وبازجوئی وبازپرسی کنند.

چون اگر خداوند با مداقّه ومناقشه باکسی رفتار کند، بدون شك هلاك خواهد شد.

زیرا هیچ کس یافت نمی‌شود ازبندگان خدا که افعال او، در مقابل حق نعمت‌هائی که خدا به‌او داده است استوار باشد؛ وکردار

۱ــ «معانی‌الاخبار»، طبع حیدری، ص ۲۶۲.

قابل آن نعمت‌ها ودرازاء وبرابر آن قرار گیرد؛ مخصوصاً اگرباقصور بندگان دراعمال، خطایا و گناهانشان‌را ضمیمه نمائیم.

پس‌مراد ازحساب دراول‌خبر که می‌فرماید: کُلُّ مُحَاسَبٍ مُعَذَّبٌ، حساب برنحو مُداقّه ومناقشه وجستجوازخفایای‌اعمال وریزه‌کاریهای افعال است؛ همانطور که دَأْب ودیدنِ حسابگران دنیا چنین است که درحساب ازجزئی وکلّی نمی‌گذرند [1]؛ ولذا دربعضی از اخبار به لفظ کُلُّ مُحَاسَبٍ مُعَذَّبٌ ، لفظ مَنْ نُوقِشَ فِی‌الْحِسَابِ « کسی که در حساب با او دقّت گردد» آورده است:

براین اصل که گفتیم، حسین‌بن‌مسعود درشرح سُنّت با اِسناد خود ازبخاری، ازسفیان‌بن ابی‌مریم، از نافع ، از عبدالله‌بن عمر، از ابن ابی‌ملکیه روایت کرده است که : عائشه زوجهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عادتش چنین بود که هرمطلبی را که می‌شنید ومعنایش را نمی‌فهمید، برای فهم آن به رسول‌الله مراجعه می کرد.

ورسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده بودند: مَنْ حُوسِبَ عُذِّبَ «هر کس‌را که حساب کنند عذاب می‌شود؛ عائشه گوید: من به رسول‌الله گفتم : آیا گفتارخدای تعالی: فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَاباً یَسِیراً مگرنیامده است؟

حضرت‌رسول درپاسخ گفتند: مراداز‌این‌حساب، مقام عَرْض وفحص‌است وَلَکِنْ مَنْ نُوقِشَ فِی الْحِسَابِ یَهْلِكْ «ازهر کس که‌درهنگام حساب، دقّت کاری ومناقشه به عمل آرند هلاك می‌شود».

حسین‌بن مسعود درشرح خود گوید: این حدیثی است که همه

۱ــ درمثال فارسی زبانان وارد است که مته به ته خشخاش گذارد.

برصحّت آن. متّفق شده‌اند؛ وآن‌را مسلم از ابی‌بکربن ابی‌شیبة، و علّی‌بن‌حَجَر، اسماعیل‌بن علیّه، ازایّوب، از عبدالله‌بن‌ابی‌ملیکه، تخریج کرده است که رسول خدا فرموده است: مَنْ نُوقِشَ فِی‌الْحِسَابِ یَهْلِكْ. ومناقشه درحساب عبارت‌است ازدقّت کاریهائی‌را که انسان به عمل می‌آورد به طوری که هیچ چیزرا صرف نظر ننماید؛ وباقی نگذارد؛ گفته می‌شود: اِنْتَقَشْتُ مِنْهُ حَقّی أَجْمَعَ «حق خودرا تماماً از او گرفتم» وازاین قرار است نَقْشُ الشَّوْكِ مِنَ الرِّجْلِ «خاررا از پای درآوردن». تا اینجا کلام شارح سنّت پایان یافت.

وپس ازآن مجلسّی نیز فرماید: مسلم درصحیح خود ازپیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: مَنْ نُوقِشَ فِی‌الْحِسَابِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عُذِّبَ «هرکس درحساب او درروز بازپسین دقّت کاری به‌عمل آید، مورد عذاب واقع می‌شود».

بعضی ازشارحین صحیح مسلم گفته‌اند: قاضی گفته‌است: عُذِّبَ «عذاب می‌شود» دومعنی دارد:

اول آنکه: خود مناقشه‌ودقّت کاری درمحاسبه، وعرض گناهان، ومتوقّف کردن انسان‌را برای حساب، عذاب است چون درآن، نحوه‌ای ازتوبیخ وجوددارد.

دوم آنکه: مناقشه درحساب بالأخره انسان را به آتش دوزخ خواهد کشید، ومنجرّ به عذاب خواهد شد.

ومؤیّد این‌مطلب آنست که درروایت دیگری به‌جای لفظ عُذِّبَ لفظ هَلَكَ وارد شده است.

این کلام قاضی بود؛ وپس از نقل کلام قاضی ، شارح گفته است:ازاین دو احتمال درمعنی، احتمال دوم صحیح است؛ ومعنایش چنین می‌شود که: تقصیردراعمال درمیان بندگان غلبه دارد؛ وبنابراین با هر که درحساب، دقّتکاری کنند؛ وبه نهایت برسانند؛ ودربارهٔ او مسامحه ننماید، هلاك می گردد؛ ودر آتش‌دورخ وارد می‌شود؛ ولیکن خدای تعالی‌غیرازشرك‌رابرای کسانی که بخواهد مورد عفو ومغفرت خود قرار می‌دهد. تا اینجا کلام شارح صحیح ابن مسلم پایان یافت.

وسپس‌مجلسّی فرماید: این روایت‌راکه ما بیان کردیم محتمل است که وجهی دگرداشته باشد؛ واگرچه آن وجه باآنچه ذکرشد نزدیك است؛ وآن وجه این است که بگوئیم: اصولاً این نوع از محاسبه به‌نحو دقّت ومناقشه برای خصوص کسانی است که استحقاق عذاب دائمی‌را داشته باشند؛ ومستوجب رحمت نبوده باشند ؛ مانند نواصب[1] ومخالفین.

وامّانسبت به کسانی که خداوندمی‌داندکه مستحق رحمت‌اند، اصلاً بدین گونه محاسبه ازآنها حساب نمی کشد.

بلکه بروجه اِغماض وعفو و گذشت آنان را محاسبه می کند ؛ وبدان که تصفّح عبارت است ازبحث ازحقیقت امر ونظر کردن در آن، واصولاً به معنای صفح وعفو واغماض همینطورکه دراینجا توهّم شده است نیامده است[2].

۱ـ نواصب جمع ناصبی است و آن کسی است که با اهل بیت علیهم‌السلام علم مخالفت وعداوت‌را برافراشته یاآنان را سب و شتم کند.

۲ـ «بحارالانوار» ج ۷ ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

درتفسیر سوء حساب که مؤمنان متعهّدی که به اوامر الهیه عمل می کنند، از آن می‌ترسند، چنانکه دراین آیه آمده است:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ[1]. (آیهٔ ۲۱ ازسورهٔ۱۳ رعد.)

در«تفسیرعیّاشی» که‌ازنفائس کتب‌شیعه است: پنج روایت‌وارد است که دلالت براین دارند که مرادآنست که‌درهنگام حساب ازآنان مُداقّه واستقصاء به‌عمل آید؛ وتاآخرین درجهٔ تفحّص و تجسّس، دقّت‌شود؛ وبنابراین بیم آن‌را دارند که حسناتشان‌را چه بسا به‌حساب نیاورند؛ چون قابل قبول نبوده است؛ وسیّئاتشان را کلاً به‌حساب آورند، زیرا بنابرفرض ماهمه گناه وزشتی بوده است:

اول ازابواسحاق که گفت: شنیدم ازحضرت صادق علیه‌السلام:

يَقُولُ فِي سُوءِ الْحِسَابِ: لَا يُقْبَلُ حَسَنَاتُهُمْ وَ يُؤْخَذُونَ بِسَيِّئَاتِهِمْ[2].

درآیهٔ سوءالحساب می‌فرمود: ترس آن را دارند که خوبیهای آنان‌را نپذیرند؛ وآنان‌را به‌کردار بد خود بگیرند».

دوم ازهشام‌بن سالم ازحضرت صادق علیه‌السلام دربارهٔ:

سُوءُ الْحِسَابِ، قَالَ: يُحْسَبُ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ؛ وَلَا يُحْسَبُ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ؛ وَهُوَ الْإِسْتِقْصَاءُ[3].

۱ــ وکسانی که صلهٔ می کنندآنچه‌راکه خدا امرفرموده است که صله شود وازپروردگارشان خشیت دارند، وازبدی حساب درهراسند.

۲و۳ــ «تفسیرعیاشی» ص۲۱۱

فرمـود: معنـای سوءِ حساب آنست که سیئآت آنان‌را حساب کنند؛ وحسنات آنان‌را حساب نکنند. واینست حقیقت اسْتِقْصَاء یعنی درحساب به‌نهایت رساندن؛ وتا آخرین چیز جزئی‌را به‌نظر آوردن.

سوم از هِـشام‌بن سالم از حضرت صادق علیه‌السلام درقـول خـدای تعالی:

وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ قَالَ: اسْتِقْصَاءُ وَالْمُدَاقَّةُ؛ وَقَالَ: يُحْسَبُ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ وَلاَ يُحْسَبُ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ (۱).

حضرت‌فرمودند: معنای‌بدی‌حساب، دقّـت‌کاری به‌عمل‌آوردن وبه نهایت رساندن درحساب است: وحضرت فرمـودند: زشتی‌های آنان‌را به‌حساب‌آورند، ونیکی‌هارا به‌حساب‌نیاورند.

چهارم ازحمّادبن عثمان ازحضرت صادق علیه‌السلام:

إِنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ: يَا فُلاَنُ! مَالَكَ وَ لأَخِيكَ؟! قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَانَ لِي عَلَيْهِ حَقٌّ؛ فَاسْتَقْصَيْتُ مِنْهُ حَقِّي! قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ: وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ! أَتَرَاهُمْ خَافُوا أَنْ يَجُورَ عَلَيْهِمْ، أَوْ يَظْلِمَهُمْ؟! لاَ وَ اللهِ؛ الْإِسْتِقْصَاءُ وَ الْمُدَاقَّةُ (۲).

«حضرت به‌مردی گفتند: ای فلان! چه شده است که بابرادرت چنین رفتارمی کنی؟!

عرض کرد: فدایت‌شوم! من‌برای خودم حقّی برعهدهٔ اودارم: ومن در گرفتن حـقّ خـودم استقصاء کردم؛ وتا آخـرین جـزءرا به

---

۱ و ۲ـ «تفسیر عیاشی» ص ۲۱۰.

حساب آوردم!»

حضرت گفتند: بگو به من: معنای گفتار خدا که می‌فرماید: مؤمنان از سوء حساب می‌ترسند چیست؟!

آیا چنین می‌پنداری که آنان می‌ترسند خدا به آنها جور و ستم روا دارد؟! سوگند به خدا چنین نیست! بلکه از استقصاء و دقّت کاریهای در حساب بیم دارند.

پنجم از محمّدبن عیسی و با همین اسناد از حضرت صادق علیه السلام که:

قَالَ لِرَجُلٍ شَكَاهُ بَعْضُ إِخْوَانِهِ: مَا لِأَخِيكَ فُلَانٍ يَشْكُوكَ؟!

فَقَالَ: أَيَشْكُونِي أَنِ اسْتَقْصَيْتُ حَقِّي!؟

قَالَ: فَجَلَسَ مُغْضَباً؛ ثُمَّ قَالَ: كَأَنَّكَ إِذَا اسْتَقْصَيْتَ لَمْ تُسِيءْ؟!

أَرَأَيْتَ مَا حَكَى اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.

أَخَافُوا أَنْ يَجُورَ عَلَيْهِمُ اللهُ؟ لَا وَاللهِ! مَا خَافُوا إِلَّا الْاِسْتِقْصَاءَ، فَسَمَّاهُ اللهُ سُوءَ الْحِسَابِ؛ فَمَنِ اسْتَقْصَى فَقَدْ أَسَاءَ (۱).

«حضرت به مردی که بعضی از برادرانش، شکایت او را به نزد آن‌حضرت بُرده بود؛ گفتند:

چرا فلان برادرت از تو شکایت دارد!؟

۱ــ «تفسیر عیاشی» ص ۲۱۰

آن مـرد گفت: آیا شکایت دارد ازمن، دربارهٔ اینکه من حـقّ خودرا استقصائاً ازاو خواسته‌ام؟!

حضرت به‌حال غضب نشستند؛ وسپس گفتند: گویا مثل اینکه تو اگردرحساب برادرت، استقصاءکنی، کارزشتی انجام نداده‌ای؟!

به‌من بگو تابدانم: آنکه‌راکه خـداوند تبارك وتعـالی دربارهٔ مؤمنان درقرآن حـکایت نموده است که: وَ یَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ آیا آنهامی‌ترسند ازاینکه خداوند برآنان ستم روا دارد؛ وبه عنوان ظلم وجور وتعـدّی درحساب، ازآنان حساب بکشد؟!

نه، سوگند به‌خدا؛ چنین نیست ؛ آنها دهشتی ندارند مگر از استقصاء، وحساب‌را بـه دقـّت رسیدگی کـردن! وخـداوند، این استقصاء را سوء حساب نام برده است؛ پس کسی که استقصاء کند، بدی کرده است.

حضرت‌استاد معظـّم علامهٔ طباطبائی‌در«رسالهٔ معاد»فرموده‌اند: دراینکه مراد ازسوءِ حساب درآیهٔ مبارکه، استقصاء است، فریقین از شیعه وسنـّی، اتـّفاق دارند؛ وبرصحـّت صدورآن ازرسول‌الله اجماع نموده‌اند [۱].

مجلسـی رضوان‌الله علیه ازدوکتابِ حسین‌بن سعید ازقاسم از عبدالصـّمدبن‌بشیرازمعاویه روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ لِی أَبُوعَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ: إِنَّ صِلَةَ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ ثُمَّ قَرَأَ: یَصِلُونَ مَا أَمَرَاللهُ بِهِ أَنْ

۱ــ رسالهٔ «الانسان بعدالدنیا»، خطی ص۴۹

يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.

معاویه گوید: حضرت صادق علیه السلام به من گفتند: صلهٔ رحم موجب آسانی حساب می‌شود درروز قیامت؛ وپس از آن این آیه‌را قرائت کردند: کسانی که صله می‌نمایند آنچه‌را که خداوند امر نموده است به صلهٔ آن؛ واز پروردگارشان درخشیت هستند واز بدی حساب هراس دارند.

از آنچه بیان شد معلوم می‌شود که البتّه درحساب مردم درروز قیامت، ظلم وجوری نیست؛ حساب کسی‌را از کس دیگر نمی گیرند.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى [1] (آیهٔ ۱۶۴ ازسورهٔ ۶ انعام)

واز کسی بدون جهت بازپرسی نمی کنند؛ وزیاده بر گناه او براو تحمیل نمی‌نمایند؛ لیکن ممکن است که درحساب مداقّه شود؛ وبراساس عدل رفتار شود؛ والبتّه این نسبت به‌متعدّیان ومجرمان و ستمگران به حقوق فقرا و ضعیفان ومستضعفان است؛ و ممکن است براساس عفو واغماض درحساب، دقّت به‌عمل نیاید؛ بلکه بامختصر بررسی، مؤمن مورد رحمت قرار گیرد؛ واز وقوف طویل‌المدّة و عواقب آن مصون بماند؛ واین نسبت به مؤمنانی است که ازروی جهالت خطائی از آنها سرزده است و جنبهٔ استکبار وخود محوری نداشته‌اند.

---

۱ - هیچ نفس حمل کننده‌ای، حمل بار نفس دیگری‌را نمی کند. و این‌آیه به همین لفظ درپنج‌جای قرآن‌آمده است: درسورهٔ انعام، واسراء، فاطر، زمر، نجم.

عفو خداوند نسبت به جمیع بندگان، یك‌قانون حتمی وعقلی نیست؛ قاعدهٔ عفـو دراختیار خدا وبه ارادهٔ اوست؛ هـرکس‌را که بخـواهد عفـو می‌کند ؛ والبتّه براساس حکمت،کسانی هستند که استحقاق عفوومغفرت‌را دارند.

و هرکس را که بخـواهد عفو نمی‌کند ، واین نیـز برمبنای مصلحت است نسبت به مردمی که متعدّی و متجبّری بـوده وکوس انانیّت وکبریائیّت زده؛ ودرمقابل پروردگار ایستادگی نمـوده؛ و خودرا حائز مقام انانیّت وشخصیّت واستکبار دانسته‌اند.

البتّه عدل یك‌قانون کلّی است که خداوند می‌تواند براساس آن رفتار کند ؛ ولی الزامی نداردکه حتماً به طور عدل درمجازات عمل نماید وبنده‌را مورد رحمت قرار ندهد.

پس قاعده وقانون اولی، عدل است ؛ وعفوواغماض امرثانوی است که درتحت اختیار وارادهٔ حاکم است؛ وبنابراین نادیده گرفتن حسنات مخالف عدل است؛ امّا نادیده‌گرفتن سیّئآت موافق‌عفواست

ومخالفت نمودن باوعده‌ها مخالف عدل است؛ امّا مخـالفت نمودن باوعیدهاوبیم‌هاخلاف عدل نیست؛ بلکه موافق عفوودراختیار حاکم است.

و بنابـراین خداوند خلاف وعـده‌ای که نموده است ، عمل نمی‌کند .

إِنَّ اللّهَ لاَ يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (آیهٔ ۹ ازسورهٔ ۲ آل عمران).

وچه بسیاروعده‌هائی‌راکه به مؤمنان ونیکوکاران داده است

مانند آیهٔ:

وَعَدَاللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ (آیهٔ ۵۵ ازسورهٔ ۲۴ نور)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، وعمل صالح انجام داده‌اند، وعده داده است که آنان‌را خلیفهٔ خود درروی زمین قراردهد. وآیهٔ:

وَعَدَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجراً عَظِيماً (آیهٔ ۲۹ ازسورهٔ ۴۸ فتح).

«خداوند به کسانی که از آنها ایمان آورده‌اند وعمل صالح انجام داده‌اند وعدهٔ مغفرت وپاداش بزرگی‌را داده است.»

واگربنا باشد خلافِ وعده رفتار کردن، مجوّز عقلی داشته باشد؛ تمام وعده‌های خدا، ضامن تحقّق‌ندارد؛ وهیچ کس‌نمی‌تواند بدان تکیه زند واعتماد کند. وبراین اساس، وعدهٔ بردن به بهشت براثر اعمال صالحه، لغو وبیهوده خواهد بود.

وفای به‌عهد ازجمله صفات حسنه است؛ و می‌دانیم که صفات واسماء حسنی برای خداست؛ وخلاف آن‌که نقض عهد باشد؛ زشت است؛ وآن کار خدا نیست؛ بلکه کارشیطان است.

وخود شیطان به هردو ازاین امور اعتراف می‌کند؛ آنجا که درروز قیامت به مستکبران و نیز به مستضعفان مقصّر خطاب‌نموده و می‌گوید:

إِنَّ اللّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ

(آیهٔ ۲۶ از سورهٔ ۱۴ ابراهیم).)

«حقّاً خداوند به‌شما وعده داد؛ وعدهٔ حقّ! من‌هم وعده دادم ولی‌خلاف آنرا کردم.»

واز آنچه گفته شد، معلوم شد که مراد ازسوء حساب که در آیهٔ کریمه آمده است، این نیست که خداوند حسنات‌را به‌حساب نیاورد؛ چون خداوند وعده فرموده که نیکوکاران را به بهشت برد؛ وخلاف وعده نمودن ظلم است وخداوند ظالم نیست.

إِنَّ اللّهَ لاَ يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (آیهٔ ۴۰ از سورهٔ ۴ نساء).

«خداوند حقّاً به اندازهٔ سنگینی یك ذره ظلم نمی کند.»

بلکه مراد استقصاء است؛ یعنی خود به حساب رسیدن، واز جزئیّات سؤال کردن؛ ودر بازپرسی موشکافی نمودن وحساب‌را به نهایت دقّت استوار نمودن است؛ وآنچه درچند حدیث اخیر در تفسیر این آیهٔ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ آمده است که تفسیرش این بود که حسنات‌را به‌حساب نمی‌آورد وسیّئآت‌را به حساب می‌آورد معنایش این است. چون درحسنات استقصاء ودقّت به عمل آید معلوم می‌شود که حسنه نبوده است.

حسنه آنست که انسان برای تقرّب به‌سوی خدای تعالی‌خالصاً لوجهه‌الکریم انجام دهد؛ و درنیّت خود غیرخدارا داخل نکند، و شریك قرارندهد؛ وبه نیّات نفسانیّه وبراساس آراء دنیویّه ومقاصد اعتباریّهٔ شهویّهٔ کاری‌را انجام ندهد.

وبا این معیار چون حسناتِ انسان که همه به صورت ظاهر

حسنه هستند، ازنمازوروزه و جهاد وانفاق و ساختن مسجد و مدرسه وبیمارستان وپل وغیرها، سنجیده شود،چه بسابسیاری از آنان درحاقّ معنی برای خدا خالصاً ومخلصاًنبوده است؛وبنابراین درمیزان‌سنجش واقعی، حسنات° نیست گرچه درظاهربسیارچشمگیراست؛ ونام‌انسان را دردنیا به‌نیکوکاری بلند کرده‌اند وجزء خدمتگزاران وانفاق کنندگان میدانند ولی درحقیقت، ارزشی ندارد؛ وچون مهرتقرّب به‌آنهانخورده است، اگرخداوند بخواهد استقصاء ومداقّه کند، مهر باطل شد به‌آنها میزند وهمه راازدرجهٔاعتبارساقط میکند.

پس‌درصورت‌استِقْصاء چون‌معلوم میشود که حسنات°، حسنات نبوده است پس‌بشمارنمی‌آیدوامّاسیّئات انسان‌معلوم است که‌زشتی وبدی بوده وهمه به‌حساب می‌آیند.

امّاخلاف وعید عمل کردن اشکالی ندارد. وعید عبارت است ازترساندن ازعواقب وخیم عمل‌زشت؛ وپاداش سخت معیّن‌نمودن؛ و به‌عذاب وعقاب تهدید کردن.

ولی اشکال ندارد که شخص حاکم ازشخص محکوم در گذرد وجرم وجنایت اورا ببخشد، واو را موردعفوومغفرت خود قراردهد البتّه این اختیاری است که برای حاکم است، و اجبار والزامی هم ندارد که حتماً ببخشد، تاآنکه‌وعیدهای‌اولغووبیهوده گردد؛ ومجرمان وتبهکاران برعفو واغماض اوتکیه زنند ودست به جنایت وخیانت بیالایند.

وبنا براین حاکم حقّ، چون خداوند تبارك و تعالی می‌تواند درصورت وعیدها،مجرمان راعذاب کند ومی‌تواند موردعفوورحمت قراردهد؛ولی‌چون این امری الزامی نیست، هیچ‌بندهٔمجرمی اطمینان واتّکاء برعفو ومغفرت‌نمی‌تواندپیدا کند؛وبراین‌اساس‌برجرم وجنایت خود ادامه دهد.

زیرا ممکن است‌حاکم درخصوص این‌مورد،عمل به‌عدل کند، نه عمل به عفو؛ومورد‌پاداش سخت‌وعذاب قراردهد؛ نه مورداغماض وچشم پوشی. وهمین عدم‌اطمینان، واحتمال عقاب وعذاب‌کافی‌است که انسان را ازمنهیّات وزشتی‌ها بازدارد.

پس نفس احتمال وامکان عذاب‌برای رَدْع وبازداشتن‌بندگان ازمنکرات‌کافی است وقطع ویقین به عذاب، علاوه برآنکه حاصل نیست ـ زیرا عذاب دردست خداست نه دراختیاربنده ـ موجب یأس ونومیدی ازرحمت خداست. و یأس ازرحمت خدابزرگترین‌گناه‌است.

این بحثی راکه دراینجا نمودیم یك قاعده و قانون عقلی و عقلائی است. درمحاکم دنیا برای هرحاکمی نادیده‌گرفتن خوبیها و عمل ننمودن به وعده ها صحیح نیست؛ وخلاف شئون حق‌وکرامت شمرده می‌شود. وامّا نادیده‌گرفتن بدیها وعمل نکردن به وعیدها صحیح است، وحه بسا موجب‌کرامت وشرافت حاکم وسلطان ذی قدرت شمرده می‌شود،ونفسِ احتمال مبتلا شدن‌به وعیدهای‌محکمه‌ها وقوانین، مردم را ازمخالفت‌ها بازمیدارد.

طول موقف حساب برای مجرمان است

حال باید دید چرا موقف حساب برای بعضی بسیار طولانی است، و برای بعضی نیست، و برای بعضی ابداً طول نمیکشد؟ عروج وصعود فرشتگان وروح به‌نزد خداوند عزّوجلّ پنجاه هزار سال طول میکشد.

تَعْرُجُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (آیهٔ ۴ ازسورهٔ ۷۰ معارج)

«ملائکه وروح به‌سوی خداوند بالا می‌روند درروزی که‌مقدار آن پنجاه هزارسال است.»

واین مقدار به‌اندازه پنجاه سال ربوبی است:

وَإِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (آیهٔ ۴۷ ازسورهٔ ۲۲ حج)

«وبه‌درستیکه یك روز درنزد پروردگار تومانند هزارسال‌است ازسالهائی که شما به شمارش در می‌آورید.» و به‌طور کلی آیا زمان ادراك طی این حقایق تفاوت می‌کند، یا نه، تفاوت ندارد؟

برای روشن شدن این مطلب، لازم است اوّلاً بدانیم‌زمان چیست؛ و سپس در طول کشیدن و عدم آن بحث کنیم؛ برای زمان فلاسفه و حکماء معانی مختلفی کرده‌اند.

شیخ‌الرئیس: ابوعلی‌سینا در «طبیعیات» شفا، اقوال مختلفی از فلاسفه درواقعیت وحقیقت زمان نقل کرده است: بعضی‌زمان‌رامجرّدِ فرض می‌دانند که از حرکت حوادث در عالم طبیعت پیدا می‌شود.

وبعضی‌ازحکماء از فهمیدن حقیقت زمان اظهار عجزوناتوانی

کرده‌اند .

وبعضی برای زمان‌وجود حقیقی‌قائلند، و آنها نیزدارای‌نظریات متفاوتی هستند :

بعضی زمان را مبدءِ واجب عالم دانسته‌اند.

وبعضی زمان را جوهر جسمانی پنداشته‌اند.

افلاطون زمان را جوهری مستقل وجدا از جسم می‌داند.

ارسطو زمـان را مقدار حرکت می‌داند ؛ و بنابرایـن بسیاری حرکت‌دوری سالیانه وروزانه راکه دراین‌جهان است‌موجب پیدایش زمان می‌دانند.

پس از بوعلی‌سینا **أبوالبرکات بغدادی** متوفای سنهٔ ۵۴۷ هجریه زمان را مقدار وجود می‌داند و زمان هر حادث را مقدار وجـود آن حادث می‌خواند.

برخی ازفلاسفه ، زمان را امری‌نسبی پنداشته‌اند؛ وآن‌رانسبتی دانسته‌اند که از مقیاس وسنجیدن دو چیز با یکدیگر به دست می‌آید؛ وبنابراین نسبت به‌اشیاء مختلفی که با هم سنجیده میشوند ، زمان نیز مختلف می‌شود.

فخرفلاسفه‌**صدرالمتألهین**زمان‌رامقدارحرکت‌درجوهرموجودات می‌داند؛ البته موجودات عالم طبیعت؛ ومی گوید : زمان عبارت‌است ازیك امرواحد ممتـّد متـّصل تدریجی‌درطول‌هم؛ ومقـّدم ومؤخـّر از یکدیگر ؛ وچون زمان کمیـّت متـّصل تدریجی‌است‌لامحاله باید منشأ انتزاع زمان نیزیـك حرکت دائم متـّصل باشد ؛ و چون بالوجدان

حرکت رادرچهارمقولهٔ«کم»و«کیف»و«أین»وو«ضع»مشاهده‌می کنیم واین‌مقولات‌عَرَضیّه، وجودمستقل ندارند؛بلکه تابع جوهرند ؛پس به‌ناچار باید جوهردرذات خود دارای حرکت‌باشد؛ وبه‌تبع حرکت درجوهر، حرکت در این مقولات پیدا شده است.

قدماء می گفتند : حرکت عبارت است از تغییر تدریجی که در چیزی‌پیدا می‌شود؛ واین حرکت را نسبت به‌تمام عالم طبع عمومیت نمی‌دادند؛ وچنین معتقد بودند که درجوهرعالم طبع،حرکت نیست؛ وبراساس نظریهٔ ارسطو حرکت دوری که موجب پیدایش شبانه روز است، موجب‌پیدایش‌زمان‌می‌دانستند. پس عامل‌مؤثّررادرزمان،وجود افلاك وبالاخصّ فلك اطلس یا فلك الافلاك می‌دانستند.

قدماءفلك رامتحرّك‌علی‌الدّوام می‌دانستند؛ وزمان‌رااز گردش فلك بردور زمین انتزاع می کردند .

امروزه بطلان اصل وجود فلك، وگردش آن جزء امور بدیهیه است؛ پس چگونه می‌تواند حرکت دوری فلك منشاء انتزاع زمان باشد ؟ علاوه اگرفرضاً فلك ازحرکت باز ایستد ، آیا در آن صورت بین موجودات وحوادث این عالم تقدّم وتأخّر نخواهد بود؟ مثلاً اگرفرضاً یکنفر درحال نوشتن ویا درحال‌دویدن است؛ دراینحال‌اگر فلك بایستد، آیا کلماتی که نویسنده بتدریج می‌نویسد ، دفعة واحدة واقع می‌شود؟ ویا گام‌های‌مختلف‌وبسیارمَردِ دونده،باهم درآن‌واحد صورت می گیرد؟

این‌احتمال قطعاً صحیح‌نیست؛ واگر بگوئیم یکی‌پس‌ازدیگری

واقع می‌شود؛ وتقدّم وتأخّر بین آنها وجود دارد؛ پس همان امتداد طولی تدریجی که سبب تقدّم وتأخّر است گام‌ها و کلمات است، زمان است بافرض اینکه فلك بازایستاده وازحرکت فرومانده است.

البته قدما از این اشکال برای خود راه فراری درست کرده بودند ومی گفتند: آنچه دراین عالم طبیعت موجوداست، معلول حرکت فلك است ؛ و اگر توقف کند شریان قلب عالم طبیعت از حرکت می‌ایستد؛ وبدن عالم طبیعت سکته می کند؛ وبنابراین تمام عالم طبیعت فلج میگردد؛ وهرچیزی متوقّف وساکن می‌شود؛ و با سکون عالم، عالَم می‌میرد؛ زیرا حیات به‌حرکت است؛ وبنابرفرض سکون فلك، دیگر عالمی نیست، تافرض تقدّم وتأخّر یا هم‌پایگی وهم‌زمانی درحوادث وموجودات آن نمود.

باید دانست که این نکته که قدماء میگفتند : **حیات عالم طبیعت به‌حرکت است** نکته‌ای درست است ، وکلامی متین و استوار؛ اما در اینکه علّت این حرکت را گردش وحرکت فلك‌الافلاك به دورزمین دانسته‌اند راهی نادرست پیموده‌اند.

فیلسوف اسلامی صدرالمتألهین شیرازی ازراه‌تحقیق درجوهرعالم طبیعت‌وعوارض آن وازراه استحالهٔ حرکت درأعراض بدون حرکت در جوهر، اثبات کرد که حرکت درجوهر عالم است؛ وتمام تغییرات وحرکت در أعراض تابع حرکت درجوهر آنهاست؛ ویك امرواحد مستمرّ سیّال درعالم طبیعت وجوددارد؛ وبنابراین زمان ازاین حرکت جوهریه انتزاع می‌شود .

وبنابر آنچه گفته شد درنزدصدرالمتألّهین، زمان مقدارحرکت درجوهر است .

این بود خلاصهٔ نظریه صدرالمتالهین شیرازی دربارهٔ حرکت در جوهر وانتزاع زمان .

پس می‌توان اصل نظریهٔ اورا دراین جمله خلاصه کرد که:

جوهرعالم‌طبیعت دائماً درحرکت وتغییر وتجدداست؛ وزمان‌مشخّص مقدار این تجدد است؛ وحرکتِ عرض، تابع حرکتِ جوهر است .

مرحوم صدرالمتألّهین پس از اثبات این‌مسئله ، از آن چند نتیجه گرفت که همه‌آنها متفرّع برحرکت درجوهر است:

اول : **حدوث زمانی عالم**؛ فلاسفه برای زمان، حدوث ذاتی قائل بودند که منافات باقدمت زمانی‌نداشت؛ ولی‌براساس حرکت‌جوهریه، چون عالم طبیعت درذات وکینونیّت خوددائماً در حدوث وتجدّد است، و فرض جوهراین عالم بدون حرکت محال است، بنابراین فرض جوهراین عالم بدون زمان‌که عبارت ازوجود بعد ازعدم است محال است؛ پس جوهرهٔ این عالم با حرکت ومشخّص حرکت که زمان است، توأم است وعلیهذا چون‌حرکت، وجود بعد ازعدم‌است، جوهرهٔ طبیعت بازمان‌که وجود بعد ازعدم‌است توأم است؛ وحدوث غیراز وجود بعد ازعدم چیزدیگری نیست .

دوم: جسمانی بودن مبدءواصل‌نفس ؛ یعنی نفوس ناطقهٔ‌انسانیه در وهلهٔ اول همه جسمانی بوده‌اند؛ وبواسطهٔ حرکت در جوهرخود، مراتب کمال‌را یکی‌پس‌ازدیگری پیموده؛ وبافرض‌عدم تغیّرماهیّت،

وثبوت آن؛در مراحل وجودی حرکت کرده تابه‌مرحلهٔ تجرّد روحی رسیده‌اند : اَلنَّفْسُ جِسْمَانِیَّةُ الْحُدُوثِ رَوْحَانِیَّةُ الْبَقَاءِ را اثبات کرد وما دربعضی ازمباحث سابقه آوردیم که این مطلب ، صریح دلالت آیات قرآنی است؛ ومرکّب بودن انسان ازدوچیز مختلف ، ازدو عالم به‌عنوان نفس وبدن، علاوه برآنکه خلاف وجدان و وحدت و تشخّص انسان است، خلاف صریح آیات الهیّه وسیرتکاملی انسان درمراحل وجودی اوست .

سوم : معاد جسمانی؛ فلاسفهٔ قدیم چون به‌واسطهٔ براهین‌خود، فقط تجرّد نفس‌رااثبات‌می‌کرده‌اند؛ فقط قائل به‌معادروحی‌بوده‌اند، ونمی‌توانستند معادجسمی‌رابا دلیل‌عقلی‌به‌ثبوت برسانند؛ ولی‌مرحوم صدرالمتألّهین چون جسم ونفس وروح را مراتب مختلف ازحقیقت واحدهٔ انسان می‌داند، بنابراین بواسطهٔ اثبات حرکت در جوهرانسان استفادهٔ معاد جسمانی را نموده است.

چهارم : تعریف وتعیین زمان وموقعیّت آن: چون اصل‌جوهر عالم درحرکت است؛ پس زمان، مقدار حرکت جوهرطبیعت ومعیار سنجش وچوب گزآن است.

پنجم : رَبط متغیّر به حادث : فلاسفهٔ الهی قدیم، برای ربط موجوداتِ عالم‌طبع به‌حضرت‌احدیّت وکیفیت تعلّق ارتباط به‌علّة العلل وعلّت‌اول که صادر همه‌موجودات است، ناچار به‌فرضیّه‌هائی شده بودند که مشهورترین آنها فرضیه نفوس فلکیّه و عقول عشره می‌باشد؛ وازنزول نورحضرت علّةالعلل به‌عقل اول، وازآنجابه‌سایر

عقول، وبه‌نفوس افلاك، تا برسد به‌عقل دَهُم ونفس فلك قمر ونفس عالم طبع، طریق پیدایش کثرات را در این جهان مشخّص‌می کردند؛ ورفع اشکالِ عدم امکان صدور کثیررا از واحدِ من جمیع‌الجهات می‌نمودند.

ولی «صدرالمتألهیّن» با اثبات حرکت در جوهر، خود را از این فرضیّه بی‌نیاز می‌بیند؛ زیرا که در نزد اوجمیع کائنات دارای دو جنبه هستند: یکی وجههٔ سیّال و متجدّد ومتغیّر که وجود مادّی و طبعی آنهاست؛ ودیگری وجههٔ قارّ وثابت که وجودملکوتی آنهاست که بنحوهٔمُثُل‌افلاطونیّه، تمام‌موجودات را به‌حقّ‌اول ربط‌می‌دهد.

در جنبه ووجههٔ ملکوتی، حرکت و تغیّری نیست؛ و حافظ وجود متغیّر عالم طبیعت، وجود ثابت ملکوتی آن است که نسبت به‌عالم طبیعت مانند روح است نسبت به‌بدن.

جوهرهٔ اشیاء دوصورت وجنبه دارد: از یك‌جهت متغیّر و از جهت دگرثابت است؛ و مرتبه ثابت که درجهٔ شدید وجود آنست از مبدءِ الهی صادر شده، ومرتبهٔ متغیّر ومتجدّد که درجهٔ ضعیف وجودآنست مبدءِ کلیّه حرکات وتغییرات مادّی گردیده است. جنبهٔ ضعیف ومتغیّر درتحت جنبهٔ قوی وثابت است.

جنبهٔ متغیّروضعیف، عالم کثرت ومادّه وجسم ومُلك وعیان‌را تشکیل داده است؛ وجنبهٔ ثابت وشدید عالم وحدت ونفس و معنی و ملکوت وباطن‌است که پیوسته باحقّ متعال ارتباط دارد؛ بلکه ربط محض است.

این خلاصه‌مفاد گفتار این حکیم الهی بود که درمبحث‌حرکت ومبحث نفس ازطبیعیّات اَسفار بطور مشروح آورده ؛ و در بعضی از کتب دیگر خود نیزذکر کرده است .

بنابراین گفتار، زمانْ اختصاص به عالم طبع وصورت دارد که تغیّر وتجدّد وحرکت است؛ در عالم ثابتاتْ زمانی‌نیست؛ وبعبارت دیگرزمان اختصاص به‌وجههٔ مُلکی ومتغیّراین عالم دارد؛ ودروجههٔ ملکوتی (ملکوت اَعلی) که حرکتی نیست ، زمان معنی ندارد زیرا زمان مشخّص مقدار حرکت است؛ و جائیکه حرکت نیست زمان نیست .

چون این مقدّمه معلوم شد، حالا میگوئیم که نفس ناطقه انسان در اثرحرکت جوهریّه ازعالم جسم وطبع و زمان، ارتقاء می‌یابد و چون به‌مرحلهٔ تجرّد برسد ، دیگر برای او تدریج وتجدّد و تغیّر مفهومی ندارد؛اومحیط برجسم وبرحرکت وزمان وعالم مُلك‌است؛ وبناءً علیهذا ممکنست سالیان متمادی بلکه هزاران سال ، وملیون‌ها سال بگذرد ، وآن ابداً ادراك تغیّر وتدریج نکند؛ بلکه پیوسته خود را در عالم ثابتات ثابت می‌نگرد .

به‌خلاف‌افرادیکه به‌مرحلهٔ تجرّد نفس نرسیده‌اند ؛ آنهادرعالم حرکت و تدریج زندگی میکنند وبا حرکت جوهری این‌عالم ذات خودراکه نیزجزئی‌ازجوهراین‌عالم‌است متحرّك‌می‌یابند ومقدارزمان راکه مُقدّر ومُعیّن این‌حرکت است به‌خوبی ادراك میکنند؛ ولی دراینجا مسئله‌ای هست که بسیارشایان توجّه است وآن اینکه‌حصول

تجرّد امری‌نسبی‌است؛ ومتدرجاً برای‌انسان پیدا می‌شود؛ وبنابراین ممکن است کسی خود را دراثرحرکت جوهریّه در ذات اوبه‌کمال صوری وبرزخی رسانده باشد؛ وهنوز تجرّد نفس وروحی برای او پیدا نشده باشد؛ ودراینصورت به‌کمال نسبی رسیده است، نه‌به‌تجرّد مطلق. وزمان را اونیز ادراك می‌کند نه به‌نحوهٔ ادراك مردم عادی و معمولی، بلکه بسیار زودگذر وسریع‌الزّوال.

وبسیاری ازافرادی‌که ازعالم مثال وبرزخ هم درآستانهٔ عبور به‌عالم نفس هستند، آنان گذران زمان را اجمالاً ادراك می‌کنند ولی بسیار سریع وتند

وما برای این مطلب نمونه‌های بسیاری را در این‌عالم مشاهده می‌کنیم :

۱ـ انسان‌که به خواب می‌روذ تدریجِ حرکت زمانی را بسیار کوتاه ادراك می‌کند؛ غالب قریب‌به‌اتفاق افراد مردم در عالم‌خواب، مقدارساعات‌خواب‌رانمی‌فهمندونمی‌دانند؛ وچه بسا ازخواب که‌بیدار می‌شوند ازروی ساعت ، ویا سایه‌آفتاب ، مقدار خواب خودرا تعیین می‌کنند .

۲ـ انسانی‌که بیهوش می‌شود و یا غش می‌کند ، و در نتیجه مشاعر او از ادراك طیّ زمان می‌ایستد، ابداً درازای مدّت بیهوشی وغشّ را نمی‌دانند؛ ممکنست روزها وبلکه ماهها‌وبرای بعضی‌اتفاق افتاده است که‌سالها بیهوش بوده‌اند؛ واین‌مدّت بسیار طولانی حتّی برای‌آنان به‌اندازهٔ یکدقیقه هم نمود نکرده است.

۳ـ اطفالی که تازه ازمادر متّولد می‌شوند، تا مدّتی ادراك گذران زمان را ندارند؛ چون هنوز مشاعرشان نسبت به ادراکات عالم کثرت خفته است.

۴ـ چه‌بسا افرادی که در شدّت سرور وبهجت بسر می‌برند؛ ودرعالمی ازالتذاذ غوطه می‌خورند که ابداً گذشت زمان رانمی‌فهمند؛ وچه بسیار افرادی که ازشدّت غصّه واندوه نیزمشاعرشان نسبت به ادراك کثرات این عالم‌پائین‌می آید؛ و ادراك گذشت زمان‌رانمی کنند؛ یا بسیار کم و کوتاه ادراك می کنند.

۵ـ افرادی‌چون انبیاء الهی که وحی برآنها نازل می‌شود، در آن حالات مخصوص ادراك زمان نمی کنند.

۶ـ هر وقت نفس کمال توجّه به چیزی یا کسی را بنماید، بطوریکه از غیراو غافل شود، زمان را وتدریج آن را نمی‌فهمد،چون افرادی از اولیاء خدا که با حضرتش باب راز ونیاز و مناجات را گشوده‌اند؛ یا شخصی که برای اختراعی یا اکتشافی ویا حلّ مسئله فکری علمی، چنان متوغّل می‌شود ودرآن مطلب فرو میرود که از عالم‌طبیعت‌انصراف‌حاصل‌می کند.

دیگر از اموریکه می‌توان ازاین قبیل‌دانست، یکی موت‌ارادی است ویکی خواب مغناطیسی که آنرا مَنْیِتیسْم گویند گرچه این‌قسم ازخواب مشروع‌نیست؛ ویکی‌طیّ‌الزّمان اگرواقعیّت وحقیقی‌داشته باشد. طیّ‌الارض عبارت است از پیمودن مسافت‌های دور ودراز را در زمان بسیار اندك؛ واین امری‌است مشهور ومعروف در نزد اولیاء

خدا وائمهٔطاهرین علیهم‌السلام؛ همچنانکه حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در شبی که سلمان فارسی در مدائن بغداد رحلت کرد از مدینه منوّره به‌مدائن آمدند ودر همان شب بدن سلمان را تجهیز و تدفین نموده وبه‌مدینه مراجعت کردند؛ وحضرت جوادالائمة امام محمدتقی علیه‌السلام در هنگام شهادت پدر گرامی حضرت امام‌علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام ازمدینه به‌طوس آمدند و ازدر بسته وارد منزل‌شدند وپس از تجهیزپدر ازتکفین وتغسیل وصلوة وتدفین به‌مدینه بر گشتند وحضرت سجّاد امام زین‌العابدین علیه‌السلام دروقت دفن‌ابدان مطهّرهٔ شهدای وقعهٔ طفّ (کربلا) و مراسم تدفین پیکر حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام از کوفه به کربلا آمدند وخود برپیکر پدر مکرّم خود نماز گزاردند ودفن کردند ومواضع قبر سایر شهداء را معیّن نمودند؛ امّا طیّ‌الزّمان یعنی زمان‌های بسیار طولانی را در لحظاتی کوتاه‌انسان‌بپیماید؛ مثلا درچندلحظه ازاول ماه محرّم‌الحرام داخل در اول‌ماه صفرالمظفر گردد؛ بنده تابحال در کتابی باین قسم از پیمودن زمان برخوردنکرده‌ام ومیان علماء وبزرگان ازاهل کمال نیز مشهور ومعروف نیست؛ امّا درنجف اشرف ازیك‌مرد عرب که‌سالك راه خدا بود وحقّاً مردی وارسته و شوریده و صادق بود شنیدم که می گفت: من درآن اوقاتی که درعوالم تحیّر بسرمی‌بردم یکماه بلکه بیشتر ازآن از ما گذشت که من نه‌خودم ونه عیالم هیچ قوت لایموتی نداشتیم (هیچ چیزمختصر از غذا وطعام برای ادامهٔ زندگی) و ابداً این گذشت زمان را حسّ نکردیم وخود وتمام فرزندانم وعیالم در

حالت عادی وسرور بودیم وعیالاتم از این گذشت زمان ابداً مطلع نشدند وتابحال هم من به آنها نگفته‌ام.

و غیراز این موارد نیزنمونه‌های دیگری هست؛ وما برای شاهد مطلب به‌همین مقدار اکتفا نمودیم.

وبه‌عکس چون انسان به‌عالم کثرت توجّه کند؛ تدریج وحرکت زمانی را خوب ادراك می کند؛ وهرچه پایه ودرجه توجّهش زیاده گردد، مرور زمان را بهتر ادراك می کند. ازساعت‌ها به‌دقیقه‌ها ؛ واز دقیقه‌ها به‌ثانیه‌ها ؛ وچه‌بسا پائین‌تر از آن؛ وچه بسا گذشت یك ثانیه برای او بسیارروشن ومشهود است.

افرادی که در انتظار بسر می‌برند، و برای مطلوبی در ترقّب هستند، امتداد زمان‌را خوب‌ادراك می‌نمایند. وبرای آنها زمان‌طولانی بنظر می‌رسد؛ شخصی راکه بازداشت کرده‌اند،ومی‌خواهند محاکمه کنند، ساعات زمان برای او شدید است ؛ شخص محکومی راکه بخواهند حدّ براوجاری کنند، ویامثلاً قصاص نمایند، یا اعدام کنند، زمان در نزد او بسیار طولانی بنظر می‌رسد ؛ یك دقیقهٔ آن حکم یك ساعت، ویکساعت آن حکم یکروز، وچه بسا حکم یکماه و یکسال را دارد.

وچه بسا آنقدر سنگین وطولانی بنظر می‌رسد مثل آنکه عمری را گذرانیده‌اند.

عاشقی که درفراق معشوق‌می‌سوزد ومحترق می‌شود؛ ومحبّی که درفراق محبوب بسرمی‌برد ، چنان ساعات ودقائق برای او کُند

وبتطبیع می گذرد، که‌هردقیقه گوئی‌زمانی‌مدید است؛پیوسته درآتش فراق گداخته می گردد؛ وزمان درازی را ادراك می کند.

مادری که در انتظارفرزند گم شدهٔ خود پیوسته درترقّب است وپیوسته نگاه‌به درخانه می کند که کی طفل او را می‌آورند برای اوامتداد زمان‌طولانی‌است؛ همواره‌نگاه به‌ساعت می کند ومی گوید: عجب است هنوز بچّهٔ مرا نیاورده‌اند ؟ گفته‌اند : یکساعت دیگر می‌آورند؛ آیا یکساعت شده است، یا گذشته است؟ در حالیکه هنوز پنج دقیقه‌هم نگذشته است. می گوید: ببینید شاید ساعت‌خراب شده، وازکار افتاده وخوابیده است.

کسی‌را که‌می‌خواهند تفتیش کنند در گمرك‌ویا درمحلّ‌دیگری، ویا درزندان محبوس می کنند، زمان برای آنها بسیار دراز است؛ و این مسئله بقدری روشن وواضح است که در ادبیات هرزبان دراشعار غزل آمیز ، داستان‌هائی‌ازفراق محبوب‌وطول کشیدن زمان‌هجران آورده‌اند؛ وهجران را به‌شب یلدا تشبیه کرده‌اند .

وبا انحاء مختلف از تشبیهات واستعارات وکنایات، این معنی را در قالب‌های نظم ونثر درآورده‌اند.

ازاین‌حقیقت کلّی که بیان کردیم درقرآن مجید شواهدی آمده است .

اول: داستان حضرت إرْمِیا که ازپیامبران بوده‌است؛ وخداوند اورا وحرش را میرانید؛ وبعد از یکصد سال زنده کرد؛ وچون ازاو سئوال کرد که چقدردرنگ‌توطول کشیده‌است؟! ارمیادرپاسخ گفت:

یك‌روز یا مقداری ازیك‌روز!

خداوندبه‌اوخطاب فرمود : بلکه صدسال طول کشیده‌است!

فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِأَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْبَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِأَةَ عَامٍ (آیهٔ ۲۵۹ ازسورهٔ ۲ بقره)

دوم: داستان اصحاب کهف است، که چون خداوند آنان را به‌خواب برد، وخواب آنها سیصدسال شمسی که سیصد و نه سال‌قمری است طول کشید ؛ چون آنهارا بیدار نمود؛ بعضی از آنسان به‌بعضی دیگر گفتند: چقدر درنگ ما دراینجا طول کشیده است؟!

آنان درپاسخ گفتند: یك روز یا مقداری ازیك‌روز، در حالیکه خداوند می‌دانست چقدر طول کشیده است .

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَآءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوماً أَوْبَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَالَبِثْتُمْ (آیهٔ ۱۹ ازسورهٔ ۱۸ : کهف)

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلٰثَ مِأَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعاً قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا (آیه۲۵و۲۶ ازهمین‌سوره)

سوم:عدم ادراك افرادی که دربرزخ رفته‌اند،مقدار کشش‌زمان‌را درآن عالم. و این به‌علّت همان تجرّد برزخی وعبور از عالم طبع است گرچه مجرم و گنهکار بوده‌اند، و این‌معنی درهفت‌جای ازقرآن باز گو شده است :

۱ـ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاَّ قَلِيلاً (آیهٔ ۵۲ ازسورهٔ ۱۷ اسراء)

روزیکه شمارا می‌خواند، وشما به‌حمد اواستجابت می کنید ، وچنین می‌پندارید که درنگ نکرده‌اید مگرزمان اندکی !

۲- يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْراً (آیهٔ ۱۰۳ ازسورهٔ ۲۰ :طه)

(چون مجرمان‌را در روز قیامت‌محشور کنیم) «بایکدیگر بطور آهسته سخنی می گویند که ما غیرازده روز درنگ نکرده‌ایم».

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْماً . (آیهٔ ۱۰۴ ازهمین سوره)

«ما داناتریم به‌آنچه می گویند؛ دروقتی که راست‌ترین آنها از جهت روش می گوید: ما درنگ نکرده‌ایم مگریك‌روز».

۳- إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ- قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ - قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعَادِّينَ - قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آیات ۱۱۱ تا ۱۱۴ ازسورهٔ ۲۳: مؤمنون)

«من به‌بندگان مؤمن خود درروزقیامت در مقابل‌صبروشکیبائی که دردنیانموده‌اند پاداش‌می‌دهم. آنانندرستگاران؛خداوندمی‌فرماید: چند سال شما در روی زمین درنگ کرده‌اید ؟! آنان می گویند: یك روز یا مقداری از روز ، ازحسابگران بپرس!

خداوند می‌فرماید: اگر چنین باشید که بدانید، شما درنگ نکرده‌ایدمگراندکی!»

۴ـ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَالَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ـ وَ قَالَ الَّذِينَ اوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَاتَعْلَمُونَ (آیهٔ ۵۵و۵۶ ازسورهٔ ۳۰ : روم)

«ودرروزی که قیامت برپاشود، بزه‌کاران سوگند یاد می‌کنند که غیر از یك‌ساعت درنگ نکرده‌اند . و این‌طور، رویّه و روش آنانست که دروغ می‌گویند؛ وکسانی که ایمان وعلم به‌آنهاداده شده است به‌آنهامی‌گویند:

شما درکتاب تکوین خدا وعالم هستی‌تا روز رستاخیز درنگ کرده‌اید! و اینست روزرستاخیز، ولیکن چنین نیست که شما دانسته باشیدوفهمیده باشید!»

۵ـ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّاسَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ (آیهٔ ۴۵ ازسورهٔ ۱۰ یونس)

« ودر روزی که خداوند، مردم را محشور کند، گویا چنانست که بیش ازیك‌ساعت ازروز درنگ نکرده‌اند؛ و آنان کاملاً همدیگر را می‌شناسند».

۶ـ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَايُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّاسَاعَةً مِنْ نَهَارٍ (آیهٔ۳۵ازسورهٔ ۴۶ : احقاف)

« گویا مردم در روزیکه ببینند ، آنچه را که آنان را از آن ترسانیده‌اند ، بیش از یك‌ساعت ازروزدرنگ نکرده‌اند».

۷- كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلاَّ عَشِيَّةً أَوْضُحَاهَا

(آیهٔ ۴۶ ازسورهٔ ۷۹: نازعات)

«گویا در روزیکه مردم قیامت را ببینند، درنگ نکرده‌اندمگر یك شبی را تا صبح ، ویا یك صبحی را تاشب »

و براین اساس روایاتی در اختلاف ادراك اهل برزخ ، طول برزخ‌راواردشده است؛ وما دربحث عالم برزخ آنهاراذکر کردیم.

واما در موقف قیامت، ووقوف انسان برای سئوال و حساب ، نیز روایات دلالت دارند برآنکه این موقف برای همه یکسان‌نیست؛ برای مؤمنان وصالحان بسیار زودگذر ؛ وبرای‌کافران وفاجران بسیار طولانی وبطیء است؛ برای انبیاء واولیاء خداسریع؛ و برای اشقیاء کُند ودیرگذر است .

والبته ما می‌دانیم که‌آن‌زمان موهومی‌نیست بلکه حقیقی‌است؛ و همانطور که در بحث معاد جسمانی‌مشروحاً بیان شد موقف حساب وسئوال وکتاب ومیزان وصراط بعد ازفناءِ فی‌الله است ودر عالم بقاء بالله پس از طیّ فناء می‌باشد و در عالم بقاءْ هـر چیز به‌جای خود محفوظ است : زمـان،مکان،جسم و بدن،سئوال ومـؤاخذه ،لـذّت و بـهجت، غـم وغصـه، گریـه و خنده، شادی واندوه، بهشت وجهنّم.

وبنابراین‌حتماً باید ادراك‌اختلاف کمیـّت‌امتدادزمان، برحسب اختلاف درجات ادراکات واعمال مـردم بوده ، ونسبی بـودن زمان نسبت به‌مراحل متفاوت روندگان بسوی حـرم الهی بوده باشد؛چون همه به‌سوی خدا در حرکتند ؛ وهمه پویا وجویای او.

همه کس طالب یارست چه هشیار چه مست
همه جا خانهٔ عشق است چه‌مسجد چه کنشت

انسان بـماهـُو انسان به‌سوی‌اودرحرکت است وملاقات کنندهٔ طلعت ودیدار جمال او .

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ

(آیهٔ ۶ ازسورهٔ ۷۴: انشقاق)

ای انسان ! تو با هـر مشقّـت و سختی و تعبی است ، بسوی پروردگارت رهسپار هستی! پس اورا ملاقات میکنی!

غایة الامر، فـرق است بین سـیـْرمؤمنان وکافران وبین سـیـْر صالحان وطالحان وبین سـیـْرمقـرّبان وغیرآنان وبین سـیـْر اصحاب الیمین واصحاب الشمال ، وبالاخره بین سیرمکشوف‌شدگان نزدآنها اسرار الهی وبین محجوبان.

عاشقان لقاء وجمال او، ومشتاقان‌طلعت زیبا وسیمای جلال‌او، وشوریدگان صحنهٔ حیرت، ووارستگان ازهوای نفس ومکائدومصائد ابلیس، وراه یافتگان به‌عـزّ حریم حضور ، پیوسته درتجلـّیات انوار ونفحات سبحانیّهٔ حضرتش غرقند، وآنی حال ومجالِ نزول ندارند.

چه التفات به لـّذات کائنات کند ؟
کسی که گشت گرفتار زلف و خال حبیب
درون من نه‌چنان از حبیب پرشده است
که گر حبیب درآید، بود مجال حبیب[1]

۱ــ دیوان مغربی

مرحوم آیةالله حاج‌میرزا جوادآقا ملکی تبریزی‌فرموده‌است: وچه بسا تمام همّ وغمّش و تمام افکار ونیاتش مستغرق در حضرت رب‌الارباب شود؛ تا بجائی که دلش ازیاد غیرخدا تعطیل گردد؛ و از التفات به‌غیرخدا معزل شود وعقل او از تدبیر درامور او باز ایستد، وبرای اوشبیه حالت بُهت وحیرت در اثر شدّت عشق پیدا شود؛ همچنانکه در بعضی ازحالات امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده است؛ و به‌همین مطلب درحدیث معراج اشاره شده است آنجاکه گوید:

وَأَسْتَغْرِقَنَّ عَقْلَهُ بِمَعْرِفَتِي؛ ثُمَّ لَأَقُومَنَّ لَهُ مَقَامَ عَقْلِهِ.(۱)

«من عقل وقوهٔ تدبیر اورامستغرق در معرفت وشناخت خودم می‌کنم؛ وسپس خودم بجای عقل اومی‌نشینم وتدبیرامور اورابدست می‌گیرم».

و اما آن کسانی که از لقاءِ خدا محجوب، و از عشق به‌خدا محروم بوده، و از وظایف ایمان و عمل صالح گریزان، و به افکار شیطانیّه ونفسانیّه گرفتار، ودرعوالم بُعدمحجوب‌ومحبوس‌بوده‌اند؛ وپیوسته فکر و ذکرشان امور اعتباریّه و کثرات وهمیّه و شئون سرابیّهٔ عالم غرور بوده است.

اُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (آیهٔ ۴۴ازسورهٔ ۴۱: فصلت)

«این‌چنین مردمی، ندا ودعوت ازراه دوری به‌آنهامی‌رسد.»

در روز قیامت خوب گذرانِ زمان را ادراك می‌کنند و از جزئیّات‌مسائل عمل کرده شده، بازپرسی‌می‌شوند ومحاسبه‌می‌گردند؛

۱ــ «اسرارالصلوة»، طبع حروفی، ص۲۹۹

وچنان آن موقف برای آنان طولانی است که همانطور که در روایت همین مجلس خواندیم : آنقدر عرق ازبدن آنها خارج می گردد که اگرچهل شتر تشنه بیاشامند سیراب می‌شوند .

وبین این دودسته مردم : مقرّبین ومنکرین ، افراد دیگر در درجات مختلف ازعبودیّت قراردارند ؛ هرچه خلوص و اخلاصشان بهتربوده باشد، به‌مقام تجرّد مطلق نزدیکتر، و گذران زمان راکمتر می‌فهمند؛ وهرچه درجهٔ کبر واستکبارشان افزون‌تر بوده باشد از مقام تجرّد دورتر و گذران زمان را بیشتر ادراك می‌نمایند.

پس مردم درموقف قیامت دردرجات مختلفی قراردارند وهر یك به‌حسب عقیده ومَلَکات‌وصفات مکتسبه واخلاق و کردار خود ، بنحوهٔ خاصّی محاسبه می‌شوند؛ ومرورزمان را ادراك می کنند.

وآنچه راکه صدرالمتالّهین دربارهٔدووجههٔ مُلکی‌ومَلَکوتی هرانسان‌بیان کرد، این‌معنی‌را بخوبی‌روشن‌می‌سازد ، که هرچه‌به‌وجههٔ ملکوتی بیشتر نزدیك شویم، تجرّد نفس ناطقهٔ ما بیشتر ظهوروبروز می کند وازآلام و گزند حوادث عالم کثرت و سراب اعتباریات وهمیّه بیشتردرمصونیّت می‌مانیم ؛ وهرچه به‌وجهه مُلکی وظاهری نزدیك شویم تجرّد نفس‌ناطقهٔ ماکمترظهورمی‌نماید ؛ وبیشتر گرفتار أهواء وافکار وهمیّه وسرابیّهٔ شیطانیه‌خواهیم بود؛ وبالنتیجه درروز قیامت، موقف ما زیادطول خواهد کشیدو گذران زمان سؤال وحساب به کُندی می انجامد .

درتفسیرمجمع‌البیان از ابوسعید خدری وارداست که‌چون آیهٔ

شریفه :تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ نازل‌شد؛ به‌پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته شد : ای رسول خدا! چقدر آن‌روزطویل‌است؟!حضرت‌فرمودند:سو گندبه‌آن کسی که‌جانم دردست اوست، آن روزبرای مؤمن به‌اندازه‌ای سبك‌وسریع می‌شود که ازیك‌نمازواجب که دردنیا بجامی آورده‌است سبکتروسریعتراست.

ونیز از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که‌آن حضرت فرموده‌اند :

اگرحساب آن روز راکسی دیگر غیرازخدا می‌رسید هرآینه مردم ، پنجاه‌هزار سال درنگ می کردند وهنوز تازه ازحساب فارغ نشده بودند ؛ ولیکن خداوند در یکساعت حساب همه را مـی‌رسد و فارغ می‌شود . (۱)

با این دوروایت معنای پنجاه‌هزارسال خوب روشن مـی‌شود که این درازا برحسب حالات مختلف بند گان‌است ، اما برای‌مؤمنان سبك وسریع وراحت است چون وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ سیمایشان‌تازه وشادوخـرّم است‌وپیوسته به‌پروردگارشان‌نظرمی کنند؛ بنابراین‌امررابرواقعیت خودمشاهده می کنند .

اینست معنای نسبی بودن زمانِ وقوف برای سؤال وحساب‌در موقف قیامت .

واما آنچه دانشمند غربی أینشتین دربارهٔ نسبیّت زمـان گفته است ابداً ربطی به‌این مطلب ندارد .

۱ــ تفسیر «مجمع‌البیان» ، طبع صیدا ج ۱، ص۳۵۲

أَیْنشْتَین به‌عنوان أصل پذیرفته بود که: نمی‌توان درعالم‌جسمی را به‌عنوان ساکن مشخّص کرد:

او می گوید : امتداد زمانی از امتداد مکانی انفکاك ندارد ؛ و حجم‌عالم طبیعت ازچهار بُعد به‌وجود آمده است : سه‌بُعد معروف (طول وعرض وارتفاع) وبُعد چهارم زمان است.

نیوتن زمان را به سیّالی تشبیه کرد که بطور یکنواخت‌جریان دارد ، بدون آنکه رابطه‌ای بااشیاء خارجی داشته باشد. از دید گاه او لحظات این زمان مطلق رشته‌ای شبیه نقاط یك خط مستقیم تشکیل می‌دهند؛ وآن اساسی که این لحظات دنبال یکدیگرمی آیند مستقّل‌از تمام حوادث است ؛ اما حوادث ، هریك برخی از این لحظات را اشغال می کند .

این عقیدهٔ نیوتن که زمان مطلق ، مستقل ازآنچه در جهان رخ می‌دهد وجود دارد، حتی مورد انتقاد معاصرین اوازجمله لایب‌نیتس قرار گرفت ؛ لایب‌نیتس معتقد بود که حوادثْ اساسی‌ترند، ولحظات مفاهیم انتزاعی هستند ، یعنی مجموعه‌هائی ازحوادث هم‌زمان.

ما زمان‌را ازحوادث‌انتزاع می کنیم؛ وزمان درحقیقت معرّف ترتیبی است که حوادث رخ می‌دهند.

أیْنشْتَینْ فرضِ وجود زمان مطلق‌را ردکرد ؛ و نقطهٔ شروع تحقیقاتش این بود که می‌خواست نظریهٔ الکترومغناطیسی مَاکْسْوِل را بابقیهٔ قضایای فیزیکی که مبتنی برمکانیك نیوتن بودآشتی دهد.

نیوتن‌در کتاب «اصولش» گفته است که: حرکات‌اجسام دریك

فضای معیّن یکی است؛ خواه این فضا ساکن باشد خواه درحرکت یکنواخت. یعنی آزمایشهای مکانیکی محض باید همواره یك نتیجه بدهند؛ چه درآزمایشگاهی ساکن روی زمین انجام شوند وچه در یك کشتی که حرکت یکنواخت دارد ، مثلاً سنگی که از دست رها می‌شود درهردو دستگاه یك شتاب دارد.

این مطلب که یکی ازاصول نسبیّت است باتئوری ماکسول سازگار نبود ؛ به‌وسیلهٔ یك آزمایش الکتریکی یا نوری می‌توان بین این دونوع تمایز قائل شد .

فلهذاأینشتین گفت: نه‌تنهاقوانین‌مکانیك‌بلکه‌حتّی‌قوانین‌الکترو-مغناطیسی (که حاکم برپدیده‌های نوری والکتریکی هستند) هم باید برای تمام ناظرهائی که نسبت به‌هم حرکت یکنواخت دارند یکی باشد؛ وازجمله سرعت نور باید برای‌تمامی این ناظرها برابرباشد.

أینشتین در تحلیلی که از حرکت کرد به‌این نتیجه رسید که : اندازه گیری زمان بستگی به‌مفهوم همزمانی دارد ؛ وبه نظر اوتمام قضایائی که درآنها زمان سهمی دارد همواره قضایائی دربارهٔ حوادث همزمان هستند؛ مثلاً وقتی‌می گوئیم قطار درساعت ۶ به‌اینجا می‌رسد منظورما اینست که رسیدن عقربهٔ کوچك ساعت ، در مقابل شمارهٔ ۶ ورسیدن قطار به‌ایستگاه، همزمان هستند.

فعلیهذاهمزمانی أمری است‌نسبی

أینشتین به‌این نتیجه رسید که: اگرفاصلهٔ یك شی‌ءخارجی تا ناظرمعلوم باشد، وسرعت علامتی که آن شی‌ءرا باناظرمربوط‌می کند

(صوت ویا نور ویا امـواج الکترومغناطیسی) نیز معلوم باشد، دراین صورت می‌توان زمان وقوع‌یك‌حادثه‌را حساب کرد؛ امّامحاسبه‌برای هرناظری یگانه خواهد بود وبرای ناظرهای مختلف، متفاوت است.

قبلاً چنین فکر می‌شد که اگرازروی زمان مشاهدهٔ یـك حادثه، زمان وقوع آنرا حساب کنیم؛ تمامی حوادث‌را می‌توان به‌صورت‌یك رشتهٔ زمانی‌واحدمرتّب کرد؛ وبالنتیجه تمام ناظرها برای زمان‌وقوع هرحادثه ، یك نتیجهٔ عددی واحد به‌دست می‌آورند؛ او این‌مطلب را ردّ کرد و گفت: چنانچه بین حوادث خارجی وناظر هیچ ارتباط آنی وجود نداشته باشد سریعترین وسیلهٔ ارتباط امواج الکترومغناطیسی (نوری)است، این امواج سرعتشان‌نسبت به‌تمام ناظرهائی که‌حرکت یکنواخت دارند یکی‌است .

واما ناظرهائی که نسبت به‌هم در حرکت مـی‌باشند بـه زمان وقوع حوادث ، اعداد مختلفی را نسبت می‌دهند.

وچند قضیّه استنتاج کرد :

اول : اینکه یك‌ساعت که نسبت به‌یك ناظر درحرکت است ، نسبت به‌ساعتی مشابه که‌برای آن ناظرساکن‌است کُندترکار می کند . (این قضیّه به‌اتّساع زمان موسوم شده است) ازنظر او اتّساع زمان پدیده‌ایست ناشی ازعمل اندازه گیری.

دوم : آنکه قوانین نیوتنی حرکت کـه قبلا به عنوان پایـه‌های فیزیك تلقّی می‌شدند، باید تغییر کنند؛ ازجمله جرم یك جسم که‌قبلاً به‌نظرمی‌آمد مستقـّل ازحرکتش باشد باید باحرکتش‌زیاد شود ؛ ودر

نتیجه یك نیروی مُعیّن وقتی که سرعت جسم افزایش می‌یابد ؛ تأثیر کمتری درتغییرسرعت آن می گذارد ودرنتیجه هیچ ذرّه‌ای نمی‌تواند سرعت نور راکسب کند ؛ و اگرساعتی می‌توانست با سرعت نور حرکت کند همواره یك‌زمان را نشان می‌داد .

سوم : آنکه طول‌ها در جهت حرکت کوتاه می‌شوند یعنی اگر ما نسبت به یك خط کش در حرکت باشیم طولی که توسّط اندازه گیری برای آن به‌دست می آوریم کوتاه‌تر است ازطولی که در صورت سکون خط کش به‌دست می آوریم . این کوتاه شدن طول‌ها نیز ناشی ازعمل‌اندازه گیری است.

درزمان حاضر شواهد تجربی برای پدیده‌های اتّساع زمان و کوتاه شدن طول‌ها وجود دارد .

در نسبیّت خاص برای هر ناظر یك زمان مخصوص تعریف می کنند؛ زمان‌مخصوص هرناظرزمانی است که ساعت همراه اونشان می‌دهد. ضمناً هرناظر به‌هر حادثه‌ای که در جای دیگر اتفّاق افتد ، یك‌زمان مُختص به‌او نسبت می‌دهد که‌می‌تواند آنرا ازروی‌اطلاعاتی که درباهٔ محلّ وقوع‌حادثه دارد وسرعت علامتی که اورا باآن‌حادثه مربوط می کند حساب نماید.

برای حوادث محلّی زمان مُختص به‌آنها با زمان مخصوص به‌ناظر یکی است.

از دید گاه یك ناظر، تمام حوادثی که یك زمان مُختص به‌آنها دارد یك حالت لحظه‌ای جهان را مُشخّص می کند پس در حالی

که برای نیوتن زمان مستقل از جهان بود، برای أینشتین جنبه‌ای از رابطه بین این‌جهان وناظر است.

از دیدگاه نسبیّت خاص نه تنها فاصلهٔ زمانی بین دو حادثه، بستگی به‌ناظر دارد بلکه حتّی ترتیب زمانی آنها (از لحاظ تقدّم و تأخّر) نیز بستگی به‌ناظر دارد؛ امّا دراینجا نیز نشان می‌دهند که برای حوادثی که رابطهٔ علّت و معلولی دارند، ترتیب وقوع آنهابهم نمی‌خورد.

بعد از ارائهٔ نظریهٔ نسبیّت خاص توسط أینشتین در ۱۹۰۵ میلادی، مینکوسکی مقداری کار ریاضی روی این نظریه انجام داد (۱۹۰۸).

حرف مینکوسکی بطور خلاصه این بود که: هیچکس هیچ وقت مکانی رادرنظرنگرفته است مگر برای زمانی خاص وبالعکس. از این لحاظ اوبه‌جای زمان و مکان، مفهوم فضا وزمان و اصطلاح معروف جایگاه را به‌کاربرد. قبل از نسبیّت چه فاصله زمانی بین دوحادثه، وچه فاصله مکانی بین آنها از دیدگاه همه ناظرها یکسان بود، ولی از دیدگاه نسبیّت هریك ازاین دو بستگی به‌ناظر دارد؛ امّا ترکیبی از آنها را می‌توان درنظر گرفت که ازدیدگاه همهٔناظرها یکی است. فلهذا مینکوسکی گفت: ازاین به‌بعد مکان به‌تنهائی یا زمان به‌تنهائی‌محو می‌شوند؛وتنها نوعی‌ازترکیب آنهابه‌عنوان‌واقعیّت مستقل باقی می‌ماند.

أینشتین پس از کار مینکوسکی به‌این نتیجه رسید که دنیای

خارجی فیزیکی یك دنیای چهاربُعدی است؛ وتفکیك آن به‌فضای‌سه بعدی وزمان یك بعدی ، برای تمام ناظرها یکسان نیست ؛ و بنابراین گفت : به‌نظرمی‌رسد طبیعی‌ترباشد واقعیّت فیزیکی را به‌صورت‌یك وجود چهاربُعدی در نظربگیریم ، تا تحوّل یك وجود سه‌بُعدی.

فضای مینکوسکی از لحاظ ریاضی یك فضای خاص بشمار می‌رود ؛ نه‌اینکه فضا به‌معنای معمولی آن واقعاً چهاربُعدی باشد و یا زمان شکلی‌ازفضا باشد؛محصّل‌نظریهٔ‌نسبیت اینست که خواص‌زمان و فضابهم آمیخته ومربوطند؛ وشکل‌های‌جداگانه ازهریك رابه‌هیچوجه نمی‌توان ارائه داد .

باری أینشتین‌نظریهٔ نسبیّت خاص ونسبیّت‌عام را مطرح کرده است. نسبیّت‌خاص درحرکات یکنواخت ، أعمّ ازمستقیم الخطّ و منحنی‌شکل مطرح هستند ؛ و ناظرهائی را که نسبت به‌هم حرکت یکنواخت دارند به‌هم مربوط می کند؛ ونسبیّت عام هردوناظررابه‌هم مربوط می کند چه نسبت بهم شتاب داشته باشند وچه نداشته باشند.

نسبیّت خاص براساس دوفرضیّه بنا شده است :

اول : آنکه قوانین فیزیك نسبت‌به‌تمام ناظرهائی که درحرکت یکنواخت (یعنی سرعت ثابت) نسبت به یکدیگر هستند یك شکل دارند .

دوم : آنکه سرعت نور درخلاء نسبت به‌تمام ناظرهائی که در حرکت یکنواخت نسبت به‌یکدیگر هستند یکی‌است .

نسبیّت عام‌براساس چند قاعده قرار گرفته‌است که هنوزبعضی

از آنها فرض است و ثبوت علمی نـدارد مانند عُمومیّت حرکت ، قانون جاذبیّت‌عمومی اجسام، ثبات‌سرعت نور . البته قانون‌جاذبیّت عمومی اجسام درنسبیّت عام به‌صورتی کـه درمکانیك نیوتنی مطرح بود مورد نظرنیست بلکه درآنجـا ثقل (جاذبه) جلوه‌ای از هندسهٔ فضاست (یعنی آثار ثقلی ناشی ازخواص فضا ـ زمان‌هستند)

وکسب جسم متّکی بـرجسم متحرّك سرعت آنـرا ، چیزی نیست که مخصوص نسبیّت خاص بوده باشد درمکانیك نیوتنی هم موجود است منتهی‌الامر تفصیل آن دراین دومورد متفاوت‌است.

أصل نسبیّت را بعضی ازعلمای قبل از اینشتین نیـز مطرح کردند :

لورنتز بعضی ازنتائج ریاضی نظریهٔ نسبیّت را قبل‌از اینشتین به‌دست آورده بود ، امّا تعبیراواز این‌نتائج باتعبیری که بعداً اینشتین ارائه داد تفاوت کامل دارد.

پوانکاره اصل نسبیّت راکه همان فـرض اول نظریهٔ نسبیّت خاص می‌باشد، قبل از أینشتین مطرح کرد؛ ولـی این فرض به‌تنهائی کافی نیست ؛ وواقعاً امتیاز ارائهٔ نظریهٔ نسبیّت خـاص ازآن اینشتین است که درحرکات یکنواخت أعـمّ از مستقیم ودوری مطرح شد . و البتّه در نسبیّت عام نیز حرکات مستقیم‌الخط (چه یکنواخت وچه غیریکنواخت) مطرح‌هستند .

مینکوسکی قبل از اینشتین کلامی درباره نسبیت نـگفته است ، امّا بعد از ارائهٔ نظریهٔ نسبیّت خاص توسط اینشتین، او قالب‌ریاضی

جالبی برای بیان نسبیّت خاص ارائه داد.

اساس نسبیّت برحرکت است واگرفضا و عالم طبع ساکن بودند وحرکتی نداشتند نظریّهٔ نسبیّت موردی نداشت. در نزد أینشتین وسایر دانشمندان قائل به نسبیّت، مادّه وأفعال مادّه همه متحرکند وهمه از قبیل میدان ثقلی (جاذبه) ومیدان الکترومغناطیسی هستند. وچون خبر حوادث ومکان وحیّز آنها را (جایگاه) برای ما نور و یا صوت می آورند؛ وخود آنها زمانی رافرامی گیرند (نورسیصدهزار کیلومتر درثانیه وصوت سیصدوسی ویك متر درثانیه) وعلاوه براین، خود اجسام نیز درحرکتند، لهذا ما بهیچ وجه زمان وقوع حادثه را به طورعام و کلّی نمی توانیم به دست آوریم. طبق نظریهٔ نسبیّت خاص زمانی که به این طریق به دست می آید برای ناظرهای مختلف که نسبت به هم درحرکتند متفاوت است، مافقط می توانیم زمان وقوع حادثه را نسبت به ناظر خاص به طور دقیق به دست آوریم.

مثلاً مادراینجامی بینیم که خورشید طلوع کرده است، می گوئیم: حالا طلوع کرد. در حالی که وقتی ما طلوع آنرا می بینیم طلوع نکرده است، ومحلّ آن در افق، جائی را که مامی بینیم نمی باشد چون فاصلهٔ آن تازمین درحدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر است وهشت دقیقه وسیزده ثانیه طول می کشد تانورش به زمین برسد. وما منظرهٔ طلوع آنراپس از این مدّت که واقعاً طلوع کرده است می بینیم، ومکان آن بدین مقدار که از افق بالاآمده است، ونیز منظرهٔ غروب آنرا پس از این مدّت که غروب کرده است و درزیر افق پنهان شده است می بینیم؛

یعنی خورشید هشت دقیقه وسیزده ثانیه است که غروب کرده ولی ما آنرا درافق می‌بینیم که در آستانهٔ غروب کردن است و پیوسته به افق نزدیك می‌شود.

وچون نورماه یك ثانیه ویك پنجم ثانیه طول می کشد تا به زمین برسد طلوع آنرا به‌این مدّت بعد از طلوع واقعی آن وغروب آنرا به‌این مدّت بعد ازغروب واقعی آن مشاهده می کنیم.

وپیوسته درسراسرروز محلّ خورشید راجلوتر ازمحلّ واقعی آن درافق‌می‌بینیم ؛ ومحلّ ماه را درسراسر شب جلوترازمحل واقعی آن می‌نگریم. ونور ستارگان دیگری که بعضی از آنها بیست وچهار ساعت طول می کشد تا به زمین برسد بعد از گردش زمین می‌بینیم ، وبعضی ازآنها که یك‌سال طول می کشد بعد از سیصدوشصت و پنج دور گردش زمین به دور خود درحرکت وضعی، مشاهده می‌نمائیم وچه بسا از ستارگانی که مبدء طلوعشان روز بوده و چون نور آنها به‌زمین برسد شب است . وچه بسیار ازستارگانی که‌مبدء طلوعشان شب بوده وچون نورشان به‌زمین برسدروز است .

و علاوه برزمانی که طول می کشد تا نورشان به زمین برسد ، در خود این‌مدّت نیزخود آنها درحرکت هستند ویا به زمین نزدیك می‌شوند ویا دور می گردند ونیزخود زمین دراین مدّت در حرکت است یابه آنها نزدیك می‌شود ویادور. پس برای رصد کردن‌ستارگان به‌نحوتحقیق باید مبنای‌محاسبه‌رابرای‌خصوص‌ما که ناظریم‌قراردهیم؛ این رصدها برای ما ونسبت به‌ما که اززمین رصد می کنیم می‌باشد و

مثلا برای کسانی که بخواهند از کرات دیگر رصد کنند یا آن کسی که بخواهد زمین را از آن ستاره رصد کند تفاوت دارد وحتی برای ناظرهای مختلف درروی زمین که نسبت بهم درحرکتند متفاوت است. با همهٔ این احوال از نقطهٔ نظر مسئلهٔ نسبیّت این فاصله‌ها فرق دارد؛ فاصلهٔ خورشید چنانکه گفته شد هشت دقیقه وسیزده ثانیه است تازمین، امّا این زمان غیراز زمانی است که بین غروب آفتاب ومغرب و یا طلوع واقعی وطلوع ظاهری آن طول می کشد. واین تفاوت ناشی از نسبیّت خاص زمانی می‌باشد، وهمین مطلب درمورد ماه و ستارگان هم صادق است.

و بنابر آنچه گفته شد چون اوّلاً تمام موجودات در حرکت هستند ودرتعیین موضع وموقف آنها زمان دخالت دارد - چون مسافت جسم متحرك درحرکت‌های یکنواخت مساوی است با سرعت آن ضرب درزمان - وزمان عبارت است ازحاصل قسمت مسافت برسرعت حرکت، می‌توان زمان را در تعیین ابعاد اجسام دخالت داد وآن را بُعدچهارم به‌حساب آورد.

وثانیاً زمان هم مانندمکان نسبی بوده باشد؛ ونسبت به‌اشخاص مختلف وأمکنهٔ متفاوت مختلف شود.

أینشتین می گوید: مکان وزمان دوظرف مستقلّ برای موجودات مادّی نیستند بلکه دوصفت ازصفات آنها هستند؛ واین دوصفت نسبی است. درحالی که درمکانیك نیوتنی زمان ومکان مستقلّ ازجهان درنظر گرفته می‌شد در نسبیّت خاص زمان ومکان جنبه‌هائی ازرابطهٔ بین

اشیاء وناظر هستند. چون ازنظر نسبیّت قوانین فیزیك برای تمام ناظرها یك‌شکل دارند بنابراین حرکت الکترون‌ها در خورشید و در زمین ازیك قانون تبعیت می کنند، منتهی زمانی که ما به‌حرکت یك الکترون خورشیدی نسبت می‌دهیم بازمانی که یك ناظر خورشیدی به‌آن نسبت می‌دهد فرق‌دارد.

پس ازدقّت درمطالبی که تاکنون راجع به‌حقیقت زمان‌ازنظر فلاسفه ودانشمندان بیان کردیم‌مجموعاً چهارتفسیر مختلف برای‌زمان به‌دست می‌آید که دوتفسیر فلسفی ، ودو تفسیر مربوط به علوم‌تجربی است .

۱ـ نظریهٔ مشهور حکمای مشّاء که منسوب به ارسطوست که به موجب آن زمان امری‌است عینی که بسترحوادث عالم طبیعت‌است وناشی ازگردش دوری افلاك می‌باشد. این فلاسفه چون حرکت را فقط‌دراعراض عالم‌طبیعت جاری می‌دانستند در نتیجه زمان مشخّصی نیز برای جوهراشیاء قائل نبودند.

۲ـ حکیم عالیقدردورهٔ اسلامی مرحوم صدرالمتألهیّن بادلائل متقنّ‌اثبات کرد که حرکت‌درنهاد وجوهرهٔ عالم طبیعت رسوخ‌داشته وعالم طبع اساساً یکپارچه وجودی سیّال‌است وزمان نیزمقدارهمین سیلان و جودی اشیاء است که برحسب هرشیء متفاوت است . البته زمانی که درعرف مردم شایع است درواقع زمان حقیقی‌اشیاء نبوده بلکه مقایسه وسنجش میان اشیاء مختلف‌زمانی بایکدیگر است.

طبق نظر صدرالمتألّهین حرکت و درنتیجه زمان جزء ماهُوی

هیچ‌یك از اشیاء بخصوصه نبوده بلکه نحوهٔ وجود همهٔ اشیاءِ عالم طبیعت است. لذابرای شناخت جوهرجسمانی‌تنها بیان سه بُعد عمود برهم طول وعرض وعمق کافی نبوده بلکه باید به‌بعد دیگراین جوهر که به‌نحوهٔ وجودآن مربوط می‌شود یعنی‌امتداد زمانی، به‌عنوان بُعد چهارم نظرداشت.

۳ـ تفسیرعلمی زمان، توسط نیوتن که زمان ومکان را دوبُعد مستقلّ ازاشیاءِ عالم فرض می‌کرد. در این تفسیرنیز اگرچه به لحاظ ماهیّت تجربی آن، حقیقت زمان مدّنظر نبوده وزمان به‌عنوان عامل ومعیار سنجش‌برای حوادث واشیاءِ موردنظراست ولی به‌لحاظ مطلق دانستن این‌صفت برای همهٔ اشیاء می‌توان آن‌را با تفسیر فلسفی اول منطبق دانست.

۴ـ تفسیرعلمی تجربی زمان، توسط اینشتین که به‌موجب آن، زمان‌مطلق مفهوم خودرا ازدست داده‌ومفهوم همزمانی‌اشیاء بایکدیگر جایگزین آن شده است.

دراین تفسیراگرچه زمان اعتبار مطلق و عینی خودرا از دست داده است ولی‌درعوض آنچنان درماهیّت‌علمی هرپدیده رسوخ کرده است که هر گونه اطّلاع وشناخت تجربی از موقعیّت اشیاء نسبت به‌یکدیگر منوط به‌ادراك رابطهٔ همزمانی میان آنهاست.

باتوجه به تفاسیر فوق، روشن است که نظریات فلاسفه منافاتی با بیانات علمی نظائر اینشتین ومینکوسکی ندارد، ونه‌اینکه این دو گونه تفسیرونظر، یکی باشند؛ زیرافلاسفه ازنقطهٔ نظرفلسفی وبررسی

کردن حقائق اشیاء به‌جهان می‌نگرند ؛ ولی دانشمندان فیزیك از نقطهٔ نظر علوم تجربی وقوانین مکانیك وفیزیـك . پس جنبهٔ نظر بین این دو دسته وخط مشیی‌را که برای وصول به نتیجه ومقصود طـّی مـی کنند متفاوت‌است؛ وهردو دسته نه‌تنها بایکدیگر تعارض وتزاحمی ندارند بلکه روی‌اصول مسلـّمهٔ ثابته، طرفین یکدیگر رابنابه‌مقـّدمات موجوده نزد دیگری‌برای اخذ نتیجه وقیاس تأیید می‌نمایند .

واین فرق بین فلسفه وعلم است، که ازمصادیق روشن وواضح آن درهمینجا بین مفهوم زمان ازدیدگاه فیلسوف وازدیدگاه دانشمند فیزیك مشهود است.

برای اینشتین‌وامثال اوفقط یك زمان مطرح‌است وآن‌هم‌زمانی است که در اندازه گیری فیزیکی به‌کار می‌آید و این البتـّه نوع زمان نسبی است.[۱]

با توجـّه به‌آنچه گفته شد معلوم‌می‌شود که أساساً کیفیـّت بحث دربارهٔ زمان میان حکماء ومیان‌دانشمندان علوم تجربی متفاوت‌است؛ بحث حکماء راجع به‌حقیقت زمان است،وآن واقعیتی که زمان از آن انتزاع می‌شود؛ونسبی‌بودن آن بنابر آنچه ماذکر کردیم ناشی‌ازشـّدت وضعف‌درجهٔ تجـّرد موجودات است؛ ولی‌بحث‌این‌دانشمندان‌اساساً راجع به‌حقیقت‌راسم زمان نیست‌بلکه‌به کیفیت‌سنجش‌زمان‌نظردارند

۱ــ بـرای تفصیل وشرح مبسوط دربارهٔ آنچه ذکرشد ، به دو کتاب اینشتین : یکی «تکامل‌فیزیك» ترجمهٔ احمدآرام؛ ودیگری «نسبیت و مفهوم نسبیت» ترجمهٔ محمدرضا خواجه‌پور رجوع شود.

واز نسبی‌بودن آن، منظورشان اختلاف محاسبه به‌حسب تغییرعوامل دخیل درسنجش است. البته چون روز قیامت برپا شود وزمین غیراز این زمین گردد ممکن است حرکات نیز متغیّر ومتبدل گردد، وزمان رامردم موقف‌روزبازپسین‌طوری‌دیگرادراك کنندیعنی‌برحسب‌احساس تدریج موجود درآن عالم. ولی این‌مطلب ربطی‌به‌آیات وروایاتی که دلالت دارند بـرآنکه درروز قیامت ، مـردم موقف حساب را بطور مختلف ادراك‌میکنند ندارد؛ مسئلهٔ تبدّل زمین وتغیّر نحوه وکیفیّت حرکت جوهریّه بجای‌خود محفوظ است؛ واین نحوه‌اختلاف‌ادراك زمان موقف، مربوط به‌حالات نفسانی‌مردم‌است واختلاف آن‌برحسب تجرّد وعدم تجرّد وانغمار درعالم‌طبع است.

مواقف‌قیامت‌وبه‌درازاکشیدن آن ، نسبت به‌بعضی، وعدم‌اطالهٔ آن نسبت به‌بعضی دیگروعدم احساس زمان ومکث درآن ، برحسب اختلاف انغمار نفس درآیات الهیّه ودر اسماء سبحانیّهٔ ودر فناء در ذات حقّ‌متعال است؛ وبطورکلّی آن کس که در دنیاخودرا فراموش کند وبه‌حق پیوندد،درعالم قیامت‌ادراك وقوف وزمان موقف ومکث درآنجا را نمی‌نماید؛ چون قیامت ظهوروبروز عالم دنیاست، وباطن نمایش عالم ظاهراست .

عَنِ الصّادِقِ علیه‌السَّلام كَانَ عَلِيُّ‌بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيه‌السَّلامُ إِذَاقَامَ إِلَى‌الصَّلَوةِ كَأَنَّهُ سَاقُ‌شَجَرَةٍ لايَتَحَرَّكُ مِنْهُ‌إِلَّامَاحَرَّكَتْهُ الرِّيحُ ؛ وَعَنْهُ: كَانَ عَلِيُّ‌بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيه‌السَّلامُ إِذَاقَامَ إِلَى الصَّلَوةِ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ وَ إِذَاسَجَدَ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى

يَرْفِضُ عَرَقاً. (۱)

« ازحضرت صادق علیه السلام وارد شده است که: عادت وروش حضرت سجاد علیه السلام چنین بود که چون به نماز برمی‌خاست چنان مستغرق توحید وانوار خدا می‌شد ، که ابداً حرکتی نداشت بطوری که گویامانندساق‌درختی‌است که‌از آن‌حرکتی‌مشهودنیست‌مگر آنچه راکه از آن درخت‌بادبه‌حرکت درآورد؛ونیز ازعادات‌حضرت سجاد علیه السلام این بود که چون به‌نماز بر می‌خاست ، رنگ چهره‌اش دگرگون‌می گشت؛وچون‌به‌سجود می‌رفت، سرازسجده برنمی‌داشت مگرآنکه عرق خودرامی‌ریخت».

وبالجمله بعضی ازپیامبران الهی واولیاء خدا ازهیبت وعظمت وجلالش‌چنان متأثّرمی‌شدندبه کیفیّتی که غیرخدارا بالمرّه فراموش می‌نمودند و از ماسوی الله هرچیزرا فراموش می کردند ، حتّی از بدن خود نیزغافل میشدند؛ واز این قبیل است آن حالت خاصّی که امیرالمؤمنین علیه السلام درنماز داشتند که تیررا از پای آن حضرت در حال نماز درآوردند وابداً آن حضرت متأثّر نشدند؛ ونیز ازاین‌قبیل آن حالات بیهوشی که برآن حضرت رخ می‌داد به طوری که چنین می‌پنداشتند که مرده‌است.(۲)

درروایت است که چون ولّی خدارا به‌موقف‌آورند، خداوند تعداد بسیاری از حوریّه‌ها را که برای اوآفریده است برای او

۱ــ «اسرارالصلوة» ملکی تبریزی طبع‌حروفی‌ص۱۹۸

۲ــ «اسرارالصلوة» ص ۱۹۸

مهیّا و آماده سازد. حوریّه‌ها که سالهای متمادی درانتظار این ولّی خدا بوده ونسبت به‌اوعشق می‌ورزیدند، خوشحال می‌شوند که اینك به‌وصال محبوب ومعشوقشان رسیدند ؛ دراین‌حال ناگهان ولّی خدا چنان مستغرق انوارحضرت‌حقّ‌جلّ‌وعزّمی‌شود که غیراورابه‌کلّی فراموش می‌کند؛ حوریّه‌ها چنین گمان می‌کنند که این ولّی خدا به خواب رفته است. دراطراف بدن او جمع می‌شوند و پیوسته با او انس می‌گیرند تا شاید از خواب بیدار شود و می‌گویند : ای پروردگار ما ! این محبوب ما را بیدار کن که ما در فراق او اندوهناکیم.

خداوند به‌ولّی خود، أمربه نزول می‌کند ؛ و این مؤمن پس از هشتاد سال که غرق انوار خدا بوده است ، به‌حال می‌آید و بیدار می‌شود و می‌نشیند . حوران بهشتی همه غرق درشادی و مسرت مبتهجانه می‌پندارند که اینك با محبوب و معشوقشان انس می‌گیرند و گفت وشنودمی‌نمایند؛ که ناگاه ولّی‌خدا به‌درگاه حضرت‌احدیّت عرضه می‌دارد : ای‌پروردگارمن ! چقدر زود مرا ازحرم و حریمت نازل فرمودی !؟

به‌مجرّد این کلام ، دوباره ولّی خدا به‌حرم خدابرمی‌گردد و مستغرق انوار جمال وجلال اومی‌شود.

طُوبَی‌وسِدرِه گر به‌قیامت به من دهند

یك‌جا فدای قامت رعنا کنم ترا

گر افتد آن دو زلف چلیپا به چنگ من
چندین هزار سلسله در پا کنم ترا
خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم
خورشید کعبه ، ماه کلیسا کنم ترا[1]

۱ــ از فروغی بسطامی

مجلس پنجاه و هشتم

عمومیت حساب و سؤال برای تمام مردم در قیامت

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس پنجاه وهشتم)

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین و لاحول و لاقوّة الاّ بالله العلیّ العظیم .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(آیهٔ ۹۱و۹۲ ازسورهٔ ۱۵ ، حجر)

«پس سوگند به پروردگار تو که ؛ هر آینه ما حقاً ازهمگی آنها پرسش می کنیم ، از آنچه دردنیا بجا می آورند!»

عالم سؤال به دنبال عالم حساب وازتوابع آنست. چون سؤال، استیضاح است ازپرسش‌شده دربارهٔ حقیقت آنچه که درنزد اوست ؛ ودر روز قیامت ، باید نفوس انسان از آنچه که در دنیا کسب کرده است چه درجانب سعادت ، و چه درجانب شقاوت ، محاسبه گردد ؛ وتبعات و لواحق آثار نفس و لوازم آن مشهود شود وبه حساب آن

رسیدگی شود ، وبه نتائج آن برسد . چون روز قیامت روز ظهورو بروزاست ، وروزازعهده برآمدن ، ومتقبّل مسئولیّت ها وتعهدهای دنیوی شدن است .

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (آیهٔ ۹ سورهٔ ۸۶ : طارق)

«روزی است که پنهان ها ومخفیّات آشکارا می گردد؛»

چون سریره محلّ خاصّی است ازنفوس ناطقه که جای نیّت وفکر واَسراراست ؛ و لذا بههمین مناسبت به سرّ مخفّی ، سریره گویند .

یعنی روزی است که جایگاه اَسرار و نیّات انسان ، ظهور می کند وظاهرمی‌شود ؛ واز پردهٔ خفا خارج می‌شود .

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ (آیهٔ ۲۸ از سورهٔ ۶ : انعام)

«بلکه برای مردم تمام آنچه را که سابقاً (دردنیا) مخفی می‌داشتند ظاهر و آشکار می‌شود».

اِنْ تُبْدُوا مَافِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللهُ (آیهٔ ۲۸۴ از سورهٔ ۲ : بقره)

« چه شما آنکه را که در نیّت های خود و عقائد خود دارید ظاهرسازید ، ویا پنهان کنید ! درهرحال خداوند حساب آنهارا از شما می گیرد ! »

و البتّه ملاحظه می‌شود که این آیه عمومیّت دارد نسبت به هر نیّت وهر سریره . وآنچه در روایت است که این آیه منسوخ است به آیهٔ شریفه:

إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ (آیهٔ ۳۲ ازسورهٔ ۵۳ : النجم)

« خداوند لتمم را که عبارت از خطایا و گناهان کوچك است می آمرزد . »

کلامی متین و استوار است ، لیکن باید دانست که نسخ در اینجا به معنای تفسیر و بیان است نه بیان غایت وانتهای حکم و انقضای مدّت آن ، چون نسخ به این معنی اختصاص به امورتشریعیّه واحکام دارد ؛ ودرحقایق نسخی نیست و معنی ندارد .

باری بعضی ازآیاتی که در بارهٔ سؤال وارد است ما در ذیل بیان می کنیم :

وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (آیه ۹۳ ازسورهٔ ۱۶ نحل)

« وسوگند به خدا که حقاً شما از آنچه عمل کرده‌اید سؤال خواهیدشد ! »

تَاللهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (آیهٔ ۵۶ ازسورهٔ ۱۶ : نحل)

« سوگند به خدا که حقّاً شما از آنچه را افترا بسته‌اید سؤال خواهید شد ! »

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ اُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ

(آیهٔ ۶ ازسورهٔ ۷ : اعراف)

« پس سوگند به خدا که ما پرسش خواهیم کرد ازکسانی که پیامبران‌را به‌سوی آنها فرستادیم، وسوگند به خداکه ازخود پیامبران نیز پرسش خواهیم نمود . »

وَ قِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (آیهٔ ۲۴ ازسورهٔ ۳۷ : صافات)

« وآنها را متوقّف سازید ! زیرا که باید آنها مورد سئوال و

پرسش قرار گیرند.»

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً (آیهٔ ۳۴ از سورهٔ ۱۷: اسراء)

«و به پیمان وفا کنید! زیرا که پیمان از اموری است که مورد سئوال قرار خواهد گرفت.»

وَ كَانَ عَهْدُ اللهِ مَسْئُولاً (آیهٔ ۱۵ ازسوره ۳۳: احزاب)

«وعهد خدا مورد سئوال و بازپرسی قرار می گیرد.»

روایات وارده در این باب، بسیار است و دارای مضامین مختلفی است وازنظر مضمون ومفاد به چند دسته تقسیم می‌شود:

اوّل روایاتی که دلالت دارد بر آنکه حساب و سئوال برای جمیع افراد است:

شیخ طوسی در «امالی» خود روایت می کند، از جماعتی از ابوالمفضّل، ازمحمّدبن حسن‌بن حفص، ازهشام نهشلی، از عمربن هاشم، ازمعروف‌بن‌خرّبوذ، ازعامربن‌واثلةازابوبرده اسلمی که گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ يَقُولُ: لاَيَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيمَةِ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ جَسَدِهِ فِيمَا اَبْلاَهُ؟ وَ عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا اَفْنَاهُ؟ وَ عَنْ مَالِهِ مِمَّا اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ؟ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.(۱)

۱ــ «بحارالانوار»، طبع حروفی، ج۷ ص ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۱؛ وروایت وارده از«خصال» درص ۲۵۳ ازطبع حروفی نیزموجوداست؛ ودر ودر«تفسیرعلی بن ابراهیم»درذیل آیهٔ: ان السمع والبصروالفؤآد کل اولئك کان

←

از رسول خدا ـ که درود خدا براو و بر آل او باد شنیدم که می گفت: «قدم هیچ بنده ای درروز قیامت حرکت نمی کند تااینکه از چهار چیز از او پرسش گردد: از بدنش که آن را درچه چیز کهنه کرده است؟ و از عمرش که آن را درچه چیز به پایان رسانیده است؟ و از مالش که از کجا به دست آورده، ودر کجامصرف نموده است؟ و ازمحبّت ما اهل بیت؟»

وهمین مضمون ازمفاد روایت را در «خصال صدوق» و «امالی صدوق» ازمحمّدبن احمدالاسدی البردعیّ از رُقیّه دختر اسحق بن موسی بن جعفر، از پدرش، از پدرانش، از رسول خدا؛ ودر «تفسیر علی بن ابراهیم» از ابن محبوب از ثمالی، ازحضرت باقر علیه السلام، ازرسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده است (۱).

ودر «امالی طوسی» ازشیخ مفید از احمدبن محمّدبن الولید، ازپدرش، ازمحمّدبن حسن صفّار، ازعلی بن محمّد قاسانی، ازقاسم بن محمّد اصفهانی، از سلیمان بن داود مفتری، ازسفیان بن عُیَینه:

← عنه مسؤلاً درص ۳۸۲ آورده است؛ ودر «مجمع البیان» ذیل همین آیه، درطبع صیدا، ج ۳، ص ۴۱۶ از «تفسیر علی بن ابراهیم» ذکر کرده است.

ودر کتاب «بشارة المصطفی لشیعة المرتضی» ص۱۲۴ ازحسن بن حسین بن بابویه روایت میکند ازشیخ طوسی ازشیخ مفید ازجعفر بن محمد ازپدرش ازسعدبن عبدالله ازاحمدبن محمدبن عیسی ازحسن بن محبوب ازابوحمزه ثمالی از حضرت ابوجعفر محمدالباقر علیه السلام قال قال رسول الله: لاتزول قدم عبد یوم القیامة بین یدی الله عزوجل حتی یسأله عن اربع خصال: عمرك فیما أفنیته، وجسمك فیما أبلیته، ومالك من این اکتسبته واین وضعته وعن حبنا اهل البیت. فقال رجل من القوم: وماعلامة حبکم یارسول الله فقال: محبة هذا، ووضع یده علی رأس علی بن ابیطالب علیه السلام.

۱ ـ مأخذ قبلی

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللّهِ عليه السلام يَقُولُ: مَامِنْ عَبْدٍ إِلاَّ وَلِلّهِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ إِمَّا فِي ذَنْبٍ اقْتَرَفَهُ وَإِمَّا فِي نِعْمَةٍ قَصَّرَعَنْ شُكْرِهَا.(۱)

«گفت: من از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می گفت: هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه برای خدا برعهدهٔ او حجّتی است، یا در گناهی که مرتکب شده است یادر نعمتی که از اداء شکر آن کوتاهی کرده است».

ونیز در«أمالی» طوسی باهمین سند، ازابن عُیَینه، ازحمیدبن زیاد، ازعطاءبن یسار، روایت کرده است که:

قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يُوقَفُ الْعَبْدُ بَيْنَ يَدَيِ اللّهِ؛ فَيَقُولُ: قِيسُوا بَيْنَ نِعَمِي عَلَيْهِ وَبَيْنَ عَمَلِهِ! فَتَسْتَغْرِقُ النِّعَمُ الْعَمَلَ.

فَيَقُولُونَ: قَدِ اسْتَغْرَقَ النِّعَمُ الْعَمَلَ.

فَيَقُولُ: هَبُوا لَهُ نِعَمِي! وَقِيسُوا بَيْنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ! فَإِنِ اسْتَوَى الْعَمَلانِ أَذْهَبَ اللّهُ الشَّرَّ بِالْخَيْرِ؛ وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ أَعْطَاهُ اللّهُ بِفَضْلِهِ؛ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ فَضْلٌ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ التَّقْوَى لَمْ يُشْرِكْ بِاللّهِ تَعَالَى وَاتَّقَى الشِّرْكَ بِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْمَغْفِرَةِ يَغْفِرُ اللّهُ لَهُ بِرَحْمَتِهِ إِنْ شَاءَ وَيَتَفَضَّلُ عَلَيْهِ بِعَفْوِهِ.(۲)

۱ـ «امالی» طوسی، طبع سنگی، ص۱۳۲ ۲ـ «امالی»طوسی ص ۱۳۲و۱۳۳، ونیزاین روایت رادر«عدة الداعی»ص۱۰۷آورده است.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «درروزقیامت، بنده‌را در پیشگاه خداوند وقوف می‌دهند. خداوند می‌فرماید: ای‌فرشتگان! بین‌نعمت هائی که من به اوعنایت کرده ام، وبین‌عمل‌اومقایسه کنید! چون مقایسه می کنند، نعمت‌های‌خدا، اعمال‌رادرخودفرا می گیرد وفزونی‌می‌یابد.»

خداوندخطاب‌می کند: من‌تمام‌نعمت های خودرا که به‌اوداده‌ام، شما به او ببخشید وپس‌از آن بین اعمال خیر و اعمال شرّ او مقایسه نمائید! پس اگرهردوعمل، باهم‌مساوی بودند، خداوندبه سبب اعمال خیر، اعمال شرّاورا ازبین می‌برد؛ واورا داخل بهشت می کند.

واگراعمال خیراوبراعمال شرّاوفزونی داشت؛ خداوندعلاوه بردخول دربهشت، آن فزونی وزیادی رانیز به او عنایت می‌فرماید.

واگر اعمال خیر اواز اعمال شرّ او، کمی ونقیصه داشت، واو ازاهل‌تقوی بودکه به خداوندتعالی شرك‌نیاورده بود وازشرك آوردن به‌خداپرهیزمی کرد؛ پس‌اوازاهل مغفرت است؛ خداوندا گربخواهد به رحمت خود اورا می آمرزد وباعفو خود براو تفضّل می کند».

ودر «عدّةالدّاعی» درخبرنبوی روایت است که: ازبرای بندهٔ خدا، درروزقیامت درازاء هرروزازایّام عمرش، بیست وچهارخزانه باز می کنند، ـ به عدد ساعتهای شبانه روزـ پس از آن، بندهٔ خدا یك خزانه را چنین می یابد که ازنور وسُرور پرشده است؛ دراین هنگام از مشاهدهٔ آن چنان فرح وسروری پیدا می کند که اگرهرآینه آن سروربراهل‌جهنّم تقسیم گردد فکرآنان‌رااز احساس رنج وعذاب جهنّم بازدارد؛ وآن ساعتی است که خداوندرا درآن ساعت اطاعت

کرده است .

وسپس خزانهٔ دیگری را بازمی کند، و آنرا تاریك ومتعفّن و دهشت زا می‌نگرد، وچون آنرا می‌بیند، چنان فَزَع وجَزَعی به او رخ می‌دهد که اگر آنرا براهل بهشت قسمت کنند موجب می‌شود که نعمت را بر آنان منغّص کند؛ و آن ساعتی است که خداوند را در آن ساعت معصیت کرده است .

وپس از آن، خزانهٔ دیگری راباز می کند که آنرا خالی وفارغ می‌نگرد؛ نه در آن چیزی‌است که اورا خوشحال کند ونه در آن چیزی که اورا غمگین سازد، و آن ساعتی است که یا خوابیده‌است ویا بـه بعضی ازکارهای مباح‌وجائزدنیا مشغول بوده است؛ ودراین صورت؛ حالت غَبْن و اَسَف او را می گیرد ، که با وجودآنکه من متمکّن بودم آن را ازحسنات پر کنم، حسناتی که به‌وصف درنمی آید، چرا من آن را از دست دادم . واین است گفتار خداوند متعال :

ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ [1] (آیهٔ ۹ ، ازسورهٔ ۶۴ :تغابن)

ونیز در «عدّةالداعی» روایت است که :

اِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يَجْمَعُ الْخَلائِقَ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَلِبَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حُقُوقٌ؛ وَ لَهُ قِبَلَهُمْ تَبِعَاتٌ .

فَيَقُولُ: عِبَادِي لِمَا كَانَ لِي قِبَلَكُمْ فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَكُمْ؛ فَهَبُوا بَعْضَكُمْ تَبِعَاتِ بَعْضٍ ،وَادْخُلُوا الْجَنَّةَ جَمِيعًا بِرَحْمَتِي ![2]

«خداوندسبحانه تمام مخلوقات رادرروزقیامت جمع می کند،

۱ــ «عدةالداعی» ص۸۲ ۲ــ«عدةالداعی» ص ۱۰۷

درحالیکه بعضی از آنها حقوقی برعهدهٔ بعضی دیگردارند، ونیزبرای خداوند حقوقی است برعهدهٔ همهٔ آنها که از آن برنیامده‌اند.

خداوند خطاب می کند: ای بندگان من! آنچه من برای خود از حقوقی که انجام نداده اید دارم همه را بـه شما بخشیدم! شما نیز حقوق یکدیگر را ببخشید! وهمگی به‌رحمت من‌دربهشت واردشوید!

در «توحید صدوق» از ابن ولید، از صفّار، ازابن هاشم، از ابن معبد، ازذُرَیْسَت ازابن اُذَیْنَه، ازحضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَاتَقُولُ فِي الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ!؟

قَالَ: أَقُولُ: اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى إِذَا جَمَعَ الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ سَأَلَهُمْ عَمَّا عَهِدَ إِلَيْهِمْ وَلَمْ يَسْأَلْهُمْ عَمَّا قَضَى عَلَيْهِمْ. (۱)

ابن اُذَیْنَه گوید: «به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! نظر شما دربارهٔ قضا وقَدَر چیست !؟»

حضرت فرمودند: « نظرمن این است: چون خداوند، بندگان خـودرا درروزقیامت جمع می کند ودر بارهٔ آنچـه که برعهده‌آنان گذارده‌است پرسش‌می کندودرباره آنچه رابدون اختیارِ آنها برآنان جاری ساخته است پرسش نمی کند.

در«تفسیر عیّاشی» درذیل آیهٔ کریمه :

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً (۲) (آیهٔ ۳۶ ازسورهٔ ۱۷ :اسراء)

---

(۱) «توحید صدوق» طبع حیدری‌سنهٔ ۱۳۸۷ ص۳۶۵

(۲) و پیروی مکن ازآنچه برای تو علم به آن حاصل نیست ! چون ←

از حسین بن هارون از حضرت صادق علیه السلام آورده است که :

يُسْئَلُ السَّمْعُ عَمَّا يَسْمَعُ! وَالْبَصَرُ عَمَّا يَطْرِفُ! وَالْفُؤَادُ عَمَّا يَعْقِدُ عَلَيْهِ . (۱)

« گوش از آنچه می‌شنود؛ وچشم از آنچه به واسطهٔ حرکت خود می‌بیند، ودل از آنچه نیّت خودرا بر آن استوارمیدارد، موردپرسش وسئوال واقع می‌شوند ».

و نیز در « تفسیر عیّاشی » ازحسن روایت است که :

قَالَ : كُنْتُ اُطِيلُ الْقُعُودَ فِي الْمَخْرَجِ لِأَسْمَعَ غِنَاءَ بَعْضِ الْجِيرَانِ، قَالَ :فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللّٰهِ ؛ فَقَالَ لِي : يَا حَسَنُ ! إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً. اَلسَّمْعُ وَمَا وَعَى ؛ وَالْبَصَرُ وَ مَا رَأَى ؛ وَالْفُؤَادُ وَمَا عَقَدَ عَلَيْهِ (۲)

حسن گوید : « من چون به بیت التّخلیه برای قضاء حاجت می‌رفتم نشستن درآنجا را طول می دادم تا از استماع آواز بعضی از همسایگان که به طرب مشغول بودند طرفی ببندم .»

می گوید: «چون برحضرت صادق علیه السلام وارد شدم ، فرمودند :ای

←

گوش و چشم و قلب ، یکایك آنها ازآنچه پیروی نموده‌ای مورد سئوال و بازپرسی قرارمی گیرند .

(۱) «تفسیرعیاشی» ص۲۹۲ ونیزدر «تفسیربرهان» ج ۲، ص۴۲۱ و «تفسیرصافی» ج۱ص۹۶۹ آورده‌است. (۲) «تفسیرعیاشی»ص۲۹۲ ونیز در «تفسیربرهان» و«صافی» درهمین‌موضع آمده است .

حسن! به درستیکه حقّاً گوش وچشم ودل ، یکایك آنها از این اَمر ، موردبازپرسی قرار می گیرند: گوش و آنچه شنیده است؛چشم و آنچه دیده است؛ دل و آنچه بر آن‌نیّت خودراجزم‌نموده واراده کرده‌است.

ونیز در «تفسیر عیّاشی» ازحضرت باقر علیه السلام آمده است که :

قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِيعَبْدِاللّهِ عليه السلام ؛ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: بِأَبِي أَنْتَ‌وَاُمّي! اَدْخُلُ كَنِيفاً لِي،وَلِي‌جِيرَانٌ؛ وَعِنْدَهُمْ‌جَوَارِي يَتَغَنَّيْنَ وَيَضْرِبْنَ بِالْعُودِ؛فَرُبَّمَا أَطْلَبُ‌الْجُلُوسَ،اسْتِمَاعاً مِنِّي‌لَهُنَّ .

فَقَالَ: لاَتَفْعَلْ !

فَقَالَ‌الرَّجُلُ:وَاللّهِ‌مَاأَتَيْتُهُنَّ؛اِنَّمَاهُوَسِمَاعٌ‌أَسْمَعُهُ‌بِاُذُنِي.

فَقَالَ‌لَهُ:أَمَا سَمِعْتَ اللّهَ يَقُولُ:إِنَّ‌السَّمْعَ وَالْبَصَرَوَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً؟!

قَالَ : بَلَى وَاللّهِ فَكَأَنِّي لَمْ أَسْمَعْ هَذِهِ الْآيَةَ قَطُّ مِنْ كِتَابِ‌اللّهِ مِنْ عَجَمِيٍّ وَلامِنْ عَرَبِيٍّ؛ لاَجَرَمَ أَنِّي‌لاَ أَعُودُ اِنْ شَاءَ اللّهُ؛وَ اِنِّي‌أَسْتَغْفِرُ‌اللّهَ.

فَقَالَ لَهُ : قُمْ فَاغْتَسِلْ وَصَلِّ مَا بَدَالَكَ ! فَاِنَّكَ كُنْتَ مُقِيماً عَلَى‌أَمْرٍ‌عَظِيمٍ مَاكَانَ أَسْوَءَ حَالَكَ ،لَوْمِتَّ عَلَى‌ذَلِكَ! احْمَدِاللّهَ ، وَاسْأَلْهُ التَّوْبَةَ مِنْ‌كُلِّ‌مَايَكْرَهُ ؛ فَاِنَّهُ‌لاَيَكْرَهُ اِلاَّ كُلَّ الْقَبِيحِ ؛ وَالْقَبِيحَ دَعْهُ لِاَهْلِهِ ! فَاِنَّ لِكُلٍّ أَهْلاً !(۱)

۱ــ «تفسیرعیاشی» ص۲۹۲ و۲۹۳ ؛ و نیزدر «تفسیر برهان» جلد ۲ ص ۴۲۱ آورده است .

حضرت باقر علیه السلام گویند : « من درنزد حضرت صادق علیه السلام بودم که‌مردی به آن حضرت عرض کرد: پدر ومادرم فدایت شود ! من در مستراح خانهٔ خود می‌روم ، ولیکن ما همسایگانی‌داریم که درنزدآنها زنان و کنیزان آوازه خوان است ، که تَغَنّی می کنند. می‌خوانند و با عُود می‌نوازند ؛ وچه بسا من برای‌آنکه ساز وآواز آنها راگوش کنم می‌خواهم زیادتر از مقدار معمول در مستراح بنشینم .

حضرت صادق گفتند: این کار را مکن .

آن مرد گفت: سوگند به‌خدا که من‌به این اراده ونیّت، درنزد آن کنیزان آوازه خوان نرفته‌ام ! بلکه فقط آوازی است که به‌گوش خود می‌شنوم.

حضرت گفتند :آیانشنیده‌ای گفتارخداوندرا آنجا که می گوید: به درستی که حقاً گوش و چشم و دل ، یکایك آنهـا از آنچه پیروی نموده اند مورد سئوال قرار می گیرند ؟!

مرد گفت:آری ولی‌سوگند به خدا که گویا من‌أصلاً این آیه‌را از کتاب خدانشنیده ام! نه از مرد عربی شنیده‌ام ونه‌از مرد عَجَمّی؛ وبنابراین‌من دیگرهرگز دنبال چنین کاری را نمی گیرم ودوباره بجا نمی‌آورم‌ان شاءالله ؛ ومن‌ازخداوندطلب مغفرت وآمرزیدگی دارم .

حضرت گفتند: برخیز وغُسل توبه بجای‌آور! و به مقداری که می‌خواهی نماز بخوان ، چون توبرامرعظیمی وقوف داشتی ، چقدر حالت بَدْ وقبیح بود اگر تو برهمان حالت می‌مردی ! حَمد خدای را بجای آور واز او تقاضای توبه و عفو کن از هرامری که خداوند ناپسند دارد ؛ چون او ناپسند ندارد مگر هرعمل زشت وقبیحی را؛ و

عمل زشت را برای اهل آن عمل واگذار! چون برای هر کرداری اهلی است»

این روایت را علامهٔ طباطبائی (مدظله العالی) از «کافی» با اسناد خود از أبوعمرو زُبَیری از حضرت باقر از حضرت صادق علیهما السلام در ضمن حدیث مفصلی روایت کرده‌اند. (۱)

ونیز در «تفسیر عیّاشی» روایت کرده‌است از أبوعمرو زبیری از حضرت صادق صلوات‌الله علیه که فرمودند:

«خداوند تبارك وتعالی ایمان را بر جوارح واعضاء بنی آدم لازم وواجب گردانیده است وایمان را بر آنها قسمت نموده‌است؛ و هیچ عضوی از اعضاء بدن انسان نیست مگر آنکه به او ایمانی واگذارشده است؛ همانند ایمانی که به عضو دیگر واگذار شده است.

واز جملهٔ اعضای بدن انسان، دوچشم اوست که با آنها می‌بیند، ودوپای اوست که با آنها راه میرود.

پس بر چشم واجب کرده‌است که نظر نکند به آنچه را که خداوند نظر کردن به آن را حرام کرده است، و آن را پائین اندازد از آنچه را که از محرّمات، خداوند نهی فرموده است و غَضّ بَصَر و فروهشتن چشم، عمل اوست، وایمان اوست؛ خداوند می فرماید:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً.

پس این غَضّ بَصَر وچشم فروهشتگی از آنچه خداوند حرام فرموده است عمل اوست، و آن از ایمان است.

۱ــ «تفسیر المیزان»، ج ۱۳، ص۱۰۷

وخداوند بر دوپای انسان واجب کرده است که به سوی چیزی از معاصی خدا نروند؛ بلکه واجب گردانیده است که بسوی فرائض وواجبات بروند وفرموده است:

وَلاَتَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحاً اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً.(۱)

و نیز فرموده است :

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ . (۲) و (۳)

و«در کافی» مرحوم کلینی روایت کرده‌است ازعده‌ای ازاصحاب روایت خود، ازبرقی، ازحسن‌بن علی بن یقطین، از محمدبن سنان، ازأبی‌الجارود، ازحضرت باقر علیه‌السلام که :

قَالَ : اِنَّمَا يُدَاقُّ اللهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيمَةِ عَلَى قَدْرِ مَاآتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا (۴)

فرمود: « خداوند درروز قیامت بندگان خودرا فقط برمقدار عقل‌هائی راکه به‌آنان داده است بطور دقت محاسبه می کند. »

۱ــ آیهٔ ۳۷ ، ازسوره ۱۷: اسراء : ازروی تکبر ونخوت وخوشی درروی‌زمین راه مرو! چون‌توقدرت نداری که زمین! رابشکافی‌اونمی‌توانی به درازای کوهها برسی. ۲ــ آیهٔ۱۹، ازسورهٔ ۳۱ لقمان : در رویه وراه رفتن خود، میانه روباش ؛ و صدای خود را فروهشت ! چونکه منکرترین صداها صدای خران است .

۳ــ تفسیر عیاشی ص۲۹۳ و نیز در تفسیر برهان ، ج۲ ، ص۴۲۱ آورده است . ۴ــ اصول کافی ، ج۱، ص۱۱

ونیز در« کافی » ازعلی بن‌ابراهیم، از پدرش و ازعدّه راویان از أحمدبن محمّد وسهل جمیعاً ازابن محبوب از مالك‌بن عطیّه ،از یونس‌بن عمّار روایت است که حضرت صادق علیه السلام گفتند :

دیوان ها در روز قیامت سه تا است : دیوانی که در آن نعمت های خدانوشته شده‌است ، ودیوانی که در آن حسنات است ؛ ودیوانی که در آن سیّئات است .

ودر اولین وهله مقابله می‌اندازند بین دیوان نعمت ها ودیوان حسنات؛ پس نعمت های خدا تمام حسنات را فرا می گیرد ، و چیزی دیگر ازآنها نمی‌ماند؛ و دراین صورت دیوان سیّئات باقی‌می‌ماند.

دراین‌حال فرزندآدم راکه مؤمن‌است‌برای حساب می‌خوانند؛ چون حرکت می کند قرآن پیشاپیش او دربهترین شکلی جلومی آید ومی گوید :ای پروردگار من ! من قرآن هستم واین بندهٔ مؤمن‌تست که با تلاوت من خودرا به تعب ومشقّت افکنده است؛ و با ترتیل و تدبّر در معانی من شبهای دراز را به صبح رسانده است و در هنگام تهجّد دیدگانش ازاشك چشم پر می‌شده است؛ پس‌اورا راضی کن، همچنان‌که او مرا راضی کرده است .

خداوند عزیز جبّار به بندهٔ مؤمن خطاب می کند: ای بندهٔمن دست راست خودرا جلوبیار وبازکن ! خداوندآن را ازمقام رضوان خدای عزیزجبّارپرمی کند؛ودست چپ‌اوراازرحمت خداپرمی کند.

و پس ازآن می گوید: این‌است بهشت ؛ مباح است برای تو پس بخوان قرآن وبالا برو!

بندهٔ مؤمن شروع می کند به خواندن قرآن؛ وهر آیه ای را که می‌خواند یك درجه بالا می رود. [۱]

صدراین روایت را که فقط راجع به دواوین سه گانه، واستغراق دیوان حسنات دردیوان حسنات هست، می‌باشد حسین بن سعید دردو کتاب خودآورده است. [۲]

در نهج البلاغه وارد است که:

أَلاَ وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلاَثَةٌ فَظُلْمٌ لاَيُغْفَرُ؛ وَ ظُلْمٌ لاَيُتْرَكُ؛ وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لاَ يُطْلَبُ: فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لاَيُغْفَرُ فَالشِّرْكُ بِاللّهِ قَالَ اللّهُ تَعَالَى: إِنَّ اللّهَ لاَيَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ؛ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ؛ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لاَ يُتْرَكُ، فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً.

اَلْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ؛ لَيْسَ هُوَ جَرْحاً بِالْمُدَى وَلاَ ضَرْباً بِالسِّيَاطِ؛ وَ لَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْغَرُ ذَلِكَ مَعَهُ. [۳]

«آگاه باشید که ظلم برسه گونه است: ظلمی که مورد آمرزش قرار نمی گیرد؛ وظلمی که رها نمی‌شود؛ وظلمی که آمرزیده می‌شود، ومورد بازخواست ومؤاخذه واقع نمی گردد.

اما ظلمی که آمرزیده نمی‌شود، شرك به خداوند متعال است؛ خداوند می‌فرماید: حقاً خداوند شرك به اورا نمی آمرزد. واماظلمی

۱ــ «اصول کافی»، ج۲، ص۶۰۲

۲ــ «بحارالانوار»، ج۷، ص۲۷۳

۳ــ «نهج البلاغه»، خطبهٔ ۱۷۴

که آمرزیده می‌شود، آن ظلم بنده است به خود در ارتکاب بعضی از خطایای جزئی و گناهان کوچك ؛ و اما ظلمی که رها نمی شود ، آن ظلم بعضی از بندگان است به یکدیگر .

قصاص کردن در روزقیامت ، شدید است، قصاص باکاردودشنه نیست ؛ وشلاّق زدن با تازیانه نیست ؛ بلکه با چیزهائی است که زخم زدن با دشنه ، و شلاّق زدن با تـازیانه ، در برابر آن بسیار کوچك شمرده می شود ».

در «روضه کافی» ازعـدّه‌ای از راویان ازسهل‌بن زیاد ، ازحسن ابن‌محبوب ، ازعلـّی‌بن رئاب ، ازابوعُـبَـیْـدَةَ حـَذّاء ، از ثُـوَیْـربن أبی‌فاخته ، روایت می کند که گفت: شنیدم : حضرت علـّی‌بن‌الحسین علیهما السلام در مسجد رسول‌الله صلی الله علیه و آله حدیث می کرد ؛ پس چنین گفت که: پدرم برای من گفت که : پدرش علـّی بن ابیطـالب علیه السلام برای مردم چنین حدیث می کرد که :

چون روزقیامت برپا گردد ، خداوند تبارك وتعالی مردم را از قبرهایشان در زمین واحدی برمی انگیزد درحالی که همگی بـدون سِـلاح هستند ، و چیزی با خود ندارند ؛ و لباس ندارند ؛ و محاسن ندارند (یعنی از پوشش های دنیوی که موجب تقویت وتعیـّن آنها گردد ، و مخفیـّات آنها را بپوشاند با خود هیچ ندارند) نور آنان را از دنبال سوق می دهـد و همگی در ظلمت راه می روند تا آنکه در گردنهٔ محشر (عقبهٔ آن) توقـّف می کنند :

آنقدرتراکم جمعیـّت درعقبهٔ محشربسیار است، وازدحام زیاد

است ، که بعضی از مردم از سرو شانهٔ هم بالا می روند و روی هم سوار می می شوند ، وازجلو رفتن آنان را منع می کنند .

دراین وقت نَفَس های آنها به شدّت می زند ؛ و عرق بسیار می ریزند ؛ واُمورشان سخت و دشوار می گردد ؛ وضجّه و نالهٔ آنها زیاد می شود ؛ و صدا هایشان بالا می‌رود ؛ و این اولین وَهْله از وَهَلات ترسناك روز قیامت است .

دراین هنگام خداوند جبّار تبارك وتعالی ، ازبالای عرش خود، باجمعی از فرشتگانی چون سایه بر آنهااشراف می کند وبه یك فرشته از فرشتگان امر می کند که درمیان مردم ندا دردهد :

ای جماعت مردم ! ساکت باشید! و گوش فرا دارید! وبشنوید منادی خداوند جبّار را !

دراین حال همگی بطوری ساکت می شوند که آخرین آنها همچون اولین آنها صدا را می‌شنوند ، وصدا هایشان خُردوشکسته و ضعیف می‌شود، وچشم هایشان خاشع می گردد ورگ های گردنشان به اضطراب در می آید و دل هایشان به فَزَع و جَزَع می افتد ؛ و سَرهای خود را به سمت آنجائیکه صدا می آید بلند می کنند ؛ و با شتاب گَردنهای خود را برای استماع بلند می کنند ؛ و در این وقت کافر می گوید :

هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ (آیهٔ ۸ ازسورهٔ ۵۴ : قمر)

«این روز ، روزدشواری است ».

وخداوند جبّارعزّوجلّ که حاکم عادل‌است بر آنها مُشرف

می شود و می گوید : من خداوند هستم که هیچ معبودی غیر از من نیست و من حاکم عادلم که أبداً آن حاکم در امروز ستم نمی کند ، در امروزمن درمیان شماحکم‌به قسط وعدل‌می کنم وامروز درپیشگاه من به‌کسی ظلم نمی شود.

امروز من حقّ ضعیف را برای او از قویّ می گیرم ؛ و برای صاحب مظلمه به جهت مظلمهٔ قصاصی که حق او بود ، از حسنات و سیّئات می ستانم (حسنات ظالم را به مظلوم میدهم وسیّئات مظلوم را به ظالم ردّ می کنم) .

وهرکس از صاحبان مظلمه که از مظلمهٔ خود گذشته وبخشیده است، من به او ثواب وپاداش می دهم !

و در امروز هیچ ظالمی از این عقبه و گردنه نمی‌تواند عبور کند؛ و هرکسی که مظلمه کسی دیگر در عهدهٔ اواست نیز نمی تواند عبورکند مگر آن مظلمه ای که صاحبش ازآن گذشته است ؛ که من آن صاحب گذشت را ثواب می دهم ، ودروقت حساب آن مظلمه را برای او می گیرم ؛ پس ای معشر خلایق! شما ازاین امردست ندارید! وپیوسته ملازم ستمگران به خود باشید ! ومظالم خود را ازکسانی که به شما دردنیا ظلم کرده اند ، طلب کنید ! ومن اینك شاهدم برای شما علیه آنها ؛ وچه خوب شاهد باکفایتی هستم !

مردم دراین وقت برای شناسائی ظالمین به خود به حرکت درمی آیند ؛ و هریك گریبان ظالمی راکه به اوستم کرده می گیرد و دست از او برنمی‌دارد ؛ پس هیچکس باقی نمی‌ماند که ازبرای اودر

نزدشخص‌دیگری مظلمه‌ای باشد مگر آنکه اورا به‌آن مظلمه می گیرد.

ودراین‌هنگام به قدری که خداوند اراده کرده است، درمحشر درنگ می کنند، وحالشان شدّت می‌یابد، وعرقشان فراوان می‌ریزد، وغم واندوهشان شدید می گردد؛ وصداهایشان بلند می‌شود؛ وضجّه وفریاد هایشان بالا می‌رود، واز خداوند تمنّای خلاصی ازاین ماجرا را می کنند که : ما از مظالمی که اهل مظامه به ما نمودند صرف نظر کردیم ، واز درخواست مظلمه وتظلّم ابا نمودیم .

وخداوند عزّ وجلّ برمشقّت وشدّت احوال آنها اطّلاع حاصل می کند ، ومنادی از نزد خداوند تبارك و تعالی بطوری ندادر می‌دهد ؛که همانطور که اولشان می‌شنود آخرشان نیزمی شنود :

که ای معشرخلایق! برای دعوت خداوند تبارك وتعالی‌ساکت شوید! و گوش فرا دهید که خداوند تبارك وتعالی به شما می گوید: من هستم خداوند بسیار بخشنده ؛ اگر شما می‌خواهید حقوق خودرا به یکدیگر ببخشید ، ببخشید ! و گرنه من برای شما مظالم شما را خواهم گرفت !

اهل محشر ازاین ندا خوشحال می شوند ، به جهت شدّت سختی‌ومشقّتی که دارند ؛ وبه جهت تنگی راه وتزاحم آنها درعبور.

دراین‌حال به‌امید آنکه ازاین ضیق وشدّتی که در آن هستند خلاصی پیدا کنند بعضی از آنان ازمظالم خود می گذرند، و حق خود را می‌بخشند؛ وبعضی دیگر می گویند: بارپروردگار ما،مظالم ما بیش‌ازمقداری است که ببخشیم.

دراین‌وقت‌منادی‌ازعرش‌خدا ندامی کند: کجاست‌خازن‌بهشت، بهشت فردوس ؟

خداوند عـزّوجـلّ اورا امرمی کند که ازفردوس یك قصری‌را با تمام بناهای‌آن، وخدمتگزاران‌آن، به‌آنها نشان دهد.

خازنِ فردوس قصری را به آنها نشان می‌دهد که‌درجوانب‌آن از غلمان و خدمتگذاران می‌باشند.

ومنادی‌ازنزد خداوند تبارك‌وتعالی ندا می کند: ای‌معشرخلایق به‌این قصرنظر کنید!

مردم سرهای خودرا بلند می کنند و آن را می‌بینند ، وهمگی تمنّای آن‌رامی‌نمایند .

ومنادی از جانب خداوند تبارك‌وتعالی ندا می‌دهـد: ای معشر خلایق ! این قصراز آن کسی است که مؤمنی را عفو کنـد، و همگی اهل محشـراز حـقّ خود می گذرنـد ؛ و عفو می کنند؛ مگرجماعت اندکی .

دراین وقت ، خداوند عـزّوجـلّ می‌فرماید: امروزهیچ ظالمی به‌بهشت نمی‌رود؛ وهیچ ظالمی به جهنم نمی‌رود چنانچه برای یکی از مسلمانان برعهدهٔ او مظلمه‌ای باشد، مگر آنکه‌آن مظلمه را ازاودر وقت حساب می گیرد؛ أیّهاالخلائق: برای حساب مهیا گردید!

دراین هنگام راه خلائق را باز می گذارند، تا این کـه همگی به‌سوی عقبه رهسپارمی گردند؛ ودر راه تزاحم‌می کنندو ازیکدیگـر سبقت می‌جویند؛ وهمدیگررادفع می‌نمایند؛تا اینکه در عرصهٔحساب

درپیشگاه حضرتْ جبّار تبارك وتعالی که برعرش است می‌رسند؛ در آنجا دیوان‌های اعمال هریك باز شده است، و میزان‌های عمل نصب گردیده است، وپیامبران وشهداء و گـواهان را حاضـرساخته‌اند، و گواهانْ امامان هستند، هرامامی گواهی می‌دهد که برای اهل عالمش به‌امر خداوند عـزّوجـلّ قیام کرده است و آنان را به‌سوی سبیل خدا دعوت نموده‌است.

راوی روایت: ثویـر بن ابی‌فاخته گوید : سخن حضرت سجاد علیه‌السلام که بدینجارسید، مردی ازقریش‌عرض کرد: یَابْنَ رَسُولِ اللّهِ :اگر برای شخص مؤمنی درنزد شخص کافری مظلمه‌ای باشد ،کافر که از اهل دوزخ است و چیزی ندارد که درازای مظلمه به مؤمن بدهد ، در این صورت ازکافر چه چـیزرا میگیرند؟

حضرت علیّ بن‌الحسین علیه‌السلام گفتند: به‌قدری که از برای‌مؤمن در نزد کافر مَظلمه‌ای‌هست،از گناهان‌مؤمن برمی‌دارند،وبه کافرمی‌دهند وبنابراین کافرمعذّب می‌شود، علاوه برعذاب کفرخود ، به‌قدر گناهان مؤمن که در ازاء مظلمه به اوداده‌شده است.

آن‌مرد قرشی عرض کرد: اگربرای شخص مسلمانی؛ در نـزد شخص‌مسلمان‌دیگری‌مظلمه‌ای‌باشد، چگونه‌مظلمهٔ او ازشخص‌مسلمان گرفته می‌شود؟

حضرت گفتند: بقدر حـقّ مظلوم از مظلمه‌ای که نزد ظالم‌دارد از حـسَنات ظالـم بـرداشته می‌شود و بـه حـسَنات مظلوم اضافه می گردد .

مرد قُرشی گفت : اگر ظالم حسناتی نداشته باشد چه می‌شود ؟

حضرت گفتند : چون برای مظلوم سیّآتی هست ، از آن سیّآت مظلوم برداشته می‌شود و بر سیّآت و گناهان ظالم اضافه می گردد . (۱)

در«عِلَل الشّرایع»، از ابن‌ادریس ، از پدرش، از یعقوب بن یزید، مرفوعاً از یکی از ائمّهٔ علیهم‌السلام روایت کرده است که :

يُؤْتَى بِصَاحِبِ الدَّيْنِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَشْكُو الْوَحْشَةَ؛ فَإِنْ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَتْ مِنْهُ لِصَاحِبِ الدَّيْنِ . قَالَ: وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُلْقِيَ عَلَيْهِ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِ الدَّيْنِ. (۲)

« در روز قیامت صاحب دَین را می آورند که ازغریم خود شکایت دارد پس اگرغریم نیکیهائی‌نموده است، آنها را برای‌صاحب دَین قرار می‌دهند ؛ و اگر نیکی‌هائی ندارد، بدی های صاحب دَین را برای او می گذارند».

این روایت به همین الفاظی که ما در اینجا ذکر کردیم آورده شده است؛ ومجلسّی رضوان‌الله علیه هم به‌همین‌لفظ ذکر کرده‌است ولیکن چون لفظ وَحْشَة معنای مناسبی نداشت گفته‌است: ممکن است

۱ــ «روضه کافی» ازص ۱۰۴ تاص ۱۰۶ و «بحارالانوار،» ج ۷ ، از ص ۲۶۸ تا ص ۲۷۰

۲ــ «علل‌الشرایع» طبع نجف ۱۳۸۵هجری ج ۲ ص ۵۲۸

به‌جای لفظ وَحْشَة، غَرِیمَةُ یا مانند آن بوده باشد[۱]؛ فلهذا ما در ترجمه برهمین اساس ترجمه نموده‌ایم.

باری این مقداری از روایاتی بود که دلالت داشت بر این که سئوآل وحساب برای جمیع خلایق است.

و دربارهٔ عمومیّت حساب وسئوال، ازنقطهٔ نظرجمع بین مفاد دودسته از آیات قرآن سئوال پیش می‌آید یك‌دسته از آیات می‌فرماید:

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ - فَلَنَقُصَّنَّ عَلَیْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا کُنَّا غَائِبِینَ (آیهٔ ۶ و ۷ از سوره ۷ اعراف)

«پس سوگند به خدا که هرآینه ما از اُمّت هائی که پیامبران را به سوی آنان فرستادیم سئوال می‌کنیم، و از خود پیامبران نیز سئوال می‌کنیم - و از روی علم، تمام معلومات خود را که دربارهٔ آنها داریم برای آنها حکایت می‌کنیم و البتّه چنین نیست که ما غائب بوده‌ایم.»

و آیهٔ: فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ (آیهٔ ۹۱ و ۹۲ از سوره ۱۵ حجر)

«پس سوگند به پروردگار تو که ما از همگی آنها نسبت به کارهائی که انجام داده‌اند پرسش می‌کنیم»

و آیهٔ: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (آیهٔ ۲۴ ازسورهٔ ۳۷: صافات)

«و آنان را نگاهدارید! چونکه مورد بازپرسی و سئوال قرار

۱- «بحارالانوار» ج ۷؛ ص ۲۷۴

می گیرند».

ودستهٔ دیگر از آیات می‌فرماید: وَلَایُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (آیهٔ ۷۸ ازسورهٔ ۲۸ :قصص)

« ومجرمان از گناهانشان ، بازپرسی وسئوال به‌عمل نمی‌آید »

وآیهٔ : فَيَوْمَئِذٍلَايُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَاجَانٌّ (آیهٔ ۳۹ از سورهٔ ۵۵ : الرحمن)

« پس در آن روز هیچکس ازجنّ‌وانس، از گناهشان‌پرسش نمی‌شود »

چگونه بین‌مفاد این دو دسته‌از آیات می‌توان جمع کرد؟ چون در دستهٔ اول می‌فرماید: همه مورد سئوال قرار می گیرند ، ودر دستهٔ دوم می‌فرماید : از آنها سئوال به‌عمل نمی‌آید.

شیخ طبرسی فرموده است : جواب این استفهام را چند وجه می‌توان داد :

اول : آنکه خداوند به عنوان استعلام و کشف مجهول از آنان پرسش‌نمی کند ؛ وبلکه سئوال‌به‌عنوان محکوم کردن کفّاروسر کوبی آنان و غلبهٔ برحجّت است ؛ ولذا به دنبال آیهٔ واقع درسورهٔ رحمن می‌فرماید : يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ «مجرمان، ازعلامت ونشانه‌شان شناخته می‌شوند.»

دوم : درروز قیامت درعرصات‌وموقف‌از آنهاسئوال‌می‌شود؛ همچنانکه خداوند گفته است: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ «آنهارامتوقف سازید؛ چون باید موردسئوال واقع‌شوند».

واما پس‌حصول از عقوبت ودخول درآتش دیگرسئوال قطع می‌شود.

سوم : درقیامت، مواقف‌یکی‌نیست،در بعضی از مواقف‌سئوال می‌شود؛ و دربعضی نمی‌شود؛ پس بین‌مفاداین‌دو دسته‌از آیات‌تضادی نیست.

واما دوآیهٔ دیگر:

اول ؛ آیهٔ: فَلاَ أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لاَيَتَسَائَلُونَ(آیهٔ ۱۰۱ ازسوره ۲۳ : مؤمنون)

« چون در صور دمیده شود ، پس بین مردم روابط نسبی نیست وآنها از یکدیگرپرسشی نمی کنند »

و دوم ، آیهٔ ؛ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَائَلُونَ (آیهٔ ۵۰ از سورهٔ ۳۷ ، صافات)

« پس بعضی از مردم در قیامت به‌بعضی دیگر روی‌آورده واز یکدیگر سئوال می کنند »

جمع این‌دوبه‌آنست که بگوئیم : معنای آیهٔ اول‌آنست که چون حال‌آنها درحین نفخ صور شدید است و هر کس به‌کارخود مشغول است دیگرمجال استخباراز احوالاتی که نسبت به‌آن جهل دارند ، نمی کنند.

و معنای آیهٔ دوم آنست که بعضی از بعضی دیگرسئوال‌ملامت و سرزنش می کنند، همچنانکه‌آمده است : يَتَلاَوَمُونَ (آیهٔ ۳۰ از سوره۶۸ ، قلم)

همدیگررا سرزنش‌می کنند [۱]».

و استاد ماعلامهٔطباطبائی مدّ ظلّه‌در آیهٔ واقع‌در سورهٔقصص: وَلَايُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ فرموده‌اند : چون‌این آیه‌بعدازآیات وارده در بارهٔ قارون و عذاب اوست ، ظاهرسیاق دلالت داردبـر آن که سنّت الهیّه در تعذیب مجرمین وهلاکت آنها بواسطهٔ گناهانشان این‌است که در وقت نزول عذاب به‌آنهامهلت‌داده نمی‌شود ؛واِصغاء به آنچه‌راکه‌برهم ببافند از معذرت های خود، وآنهاراموجب‌تذلّل ومعدّ برای انابه قرار دهند- به امیدنجات ازمهلکه- نمی گردد.

به‌خلاف صاحبان جاه وقدرت ازافراد بشر، که چون بخواهند کسی را که متّهم شـده است تعذیـب نمایند ، از گناهش پرسش می کنند ، تا آنکه اول علیـه او حکـم صادر کننـد و سپس کیفـرو عذاب نمایند.

و در این صورت چه بسا شخص مجرم، با وجوهی ازمعذرت که تلفیق کند و بافته‌هائی از پندار که برزبان‌آرد ، کیفـررا ازخود می گرداند، و عذاب را از خودمی‌زداید؛ ولیکن‌خداوند سبحانه‌چون علم به حقیقت‌احوال مجرمین دارد از گناهانشان نمی‌پـرسد وبلکه در وهلهٔ اول حکم می کند، وعذاب غیرمردود به‌آنهامی‌رسد . [۲]

ونیـز استاد مـدّظلّه درآیـهٔ واقع درسوره رحمن: فَيَوْمَئِذٍ لَايُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَاجَانٌّ فرموده‌اند : که این پرسشی که در این

۱- «مجمع‌البیان» ج ۲ ، ص ۳۹۸

۲- «تفسیرالمیزان» ج ۱۶، ص۷۹

آیه نفی شده است همین پرسش‌های متعارف و مألوف است ؛ و نفی سئوال در این آیه، منافاتی با اثبات آن، در آیهٔ سورهٔ صافّات : وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ؛ و آیهٔ واقع در سوره حجر: فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ندارد.

زیرا در روز قیامت، مواقف مختلف است؛ در بعضی جاها پرسش می گردد ، و در بعضی جاها مهر بر دهان‌ها زده می‌شود و اعضاء بدن سخن‌می گویند؛ ودربعضی‌جاها باسیما وعلائم‌ونشانه‌ها شناخته می‌شوند[۱] .

باید دانست که‌عمومیت سؤال ازهمهٔ‌خلائق ، شامل سؤال از پیغمبران و امامان نیزمی‌شود. غایةالامر سؤال از امّت ها راجع به کیفیّت اطاعت‌شان‌از آنهاست، و سؤال‌از آنان راجع‌به کیفیّت تبلیغ آنها و کیفیّت اطاعت امّت‌هاست.

در«کافی» از ابوعلی اشعری، ازابن‌عبدالجبّار ازابن‌ابی‌نجران از ابی جمیله ازجابر، ازحضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده است که:

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله : يَامَعَاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ ! اِتَّقُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا حَمَلَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ ، فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَ إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ ! إِنِّي مَسْئُولٌ عَنْ تَبْلِيغِي وَ أَمَّا أَنْتُمْ فَتُسْئَلُونَ عَمَّا حُمِلْتُمْ مِنْ كِتَابِ رَبِّي وَ سُنَّتِي. [۲]

حضرت باقر علیه‌السلام گفتند که‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: ای‌جماعت

۱ــ «تفسیرالمیزان» ج ۱۹ . ص۱۲۱

۲ــ «اصول کافی» . ج ۲ . ص ۶۰۶

«قاریان قرآن! ازخدا بپرهیزید ، درآنکه حمل کتاب خود را به شما سپرده است ! پس بدانید که من مورد پرسش قرار می گیرم؛ وشما نیز مورد پرسش قرار می گیرید! من پرسش‌می‌شوم ازتبلیغ خودم، واما شما پرسش می‌شوید از آنچه از کتاب پروردگارمن و ازسنّت من بشما سپرده شده است !»

سؤال و جواب نوح پیغمبر در موقف قیامت

ونیزدر«کافی»ازمحمّدبن‌مکی‌ازاحمدبن‌محمد ازمحمّدبن خالد از قاسم بن محمّد از جمیل بن‌صالح ازیوسف‌بن‌ابی‌سعید روایت می کنند که او گفت : من روزی خدمت حضرت‌صادق علیه‌السلام بودم ؛ و حضرت به‌من گفتند : چون روز قیامت برپا گردد و خداوند تبارك وتعالی خلائق را در آن روز گرد آورد اولین کسی که او را بخوانند، نوح صلی‌الله‌علیه‌وآله است ، پس بداو گفته می‌شود: آ یا تبلیغ نمودی؟!

نوح می گوید: آری. به او گفته می‌شود : شاهد بر گفتارت کیست !

نوح می گوید : مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِاللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ؛ پس نوح صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکان خود برمی‌خیزد و می‌آید، و از مردم سبقت می گیرد، تامی آید به نزد مُحَمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ و او برروی تلی از مشك قرار دارد و با او علی علیه‌السلام است؛ و این است گفتار خداوند عزّوجلّ :

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا (آیهٔ ۲۷ ، از سوره۶۷ : ملك)

« پس چون اورانزدیك ببینند، چهره‌های کسانی که کافرشده‌اند بدمی‌شود».

نوح به مُحَمَّد صلی الله علیه و آله می گوید : ای محمّد : خداوند تبارك وتعالی از من سؤال نموده است: که آیاتبلیغ نمودی!؟ گفتم : آری گفت: گواه تو کیست!؟

گفتم : محمد. پس محمّد می گوید : ای جعفر و ای حمزه ! بروید و شهادت دهید که‌او تبلیغ خود را کرده‌است!

پس حضرت صادق علیه السلام گفتند: جَعْفَر وحَمْزَه دو نفر گواهی هستند که برای تبلیغ پیامبران گواهی می‌دهند.

پس من عرض کردم: فدایت شوم! پس عَلِیَ علیه السلام در آن موقع کجاست؟!

حضرت فرمود: منزله و درجهٔ علّی از این بالاتراست . (۱)

و نیزدر«کافی»، ازعلی‌بن‌ابراهیم،ازمحمدبن‌عیسی، ازیونس، از مردی، از حضرت صادق علیه السلام روایت است:

قَالَ : قَالَ الْخِضْرُ لِمُوسَى علیه السلام: يَا مُوسَى! إِنَّ أَصْلَحَ يَوْمَيْكَ الَّذِي هُوَ أَمَامَكَ! فَانْظُرْ أَيُّ يَوْمٍ هُوَ؟ وَ أَعِدَّ لَهُ الْجَوَابَ ! فَإِنَّكَ مَوْقُوفٌ وَ مَسْئُولٌ! وَخُذْ مَوْعِظَتَكَ مِنَ الدَّهْرِ ، فَإِنَّ الدَّهْرَ طَوِيلٌ قَصِيرٌ .

فَاعْمَلْ كَأَنَّكَ تَرَى ثَوَابَ عَمَلِكَ! لِيَكُونَ أَطْمَعَ لَكَ فِي الْآخِرَةِ

۱ــ «روضهٔ کافی» ؛ ص ۲۶۷

فَإِنَّمَا هُوَ آتٍ مِنَ الدُّنْيَا كَمَا هُوَ قَدْ وَلَّى مِنْهَا [۱]

«حضرت صادق علیه السلام گفتند: خضر به موسی علیه السلام گفت: ای موسی! صالح‌ترین روز، از دو روز تو، آن روزی است که در پیش داری! پس بنگر که آن چه روزی است؟! و پاسخ پرسش‌ها را برای آن روز آماده کن!

چون حقاً تو را برای پرسش در موقف نگاه می‌دارند؛ و تو مورد بازپرسی قرار می‌گیری؟ پند و اندروخود را از روزگار بگیر! چون روزگار بلند و کوتاه است. [۲] پس آنطور عمل کن که گویا تو پاداش و ثواب آن را می‌بینی! این قسم از عمل، ترا بهتر مشتاق به آخرت می‌کند؛ آنچه از دنیا هنوز نیامده است بعینه مانند آنچه هست که گذشته است».

و از آنچه گفته شد، دانسته می‌شود که از پیامبران هم سؤال و حساب به عمل می‌آید؛ غایة‌الامر، سؤال و حساب هر کس متناسب با خود او و شئون اوست، حساب انبیاء بسیار دقیق و عمیق‌تر و لطیف‌تر و خطیرتر است، و هرچه درجه و منزله بالاتر رود تکالیف مهم‌تر و عظیم‌تر می‌شود؛ و غیر از ذات اقدس حضرت احدیّت

۱ـ «اصول کافی»، ج ۲، ص ۴۵۹

۲ـ بلند است به اعتبار آن که هزاران سال متمادی از عمر روزگار گذشته است، و هنوز هم به‌سر نیامده است، کوتاه است به‌اعتبار آن که آنچه در این روزگار دراز است، همان بدون کم و زیاد در این ایام عمر کوتاه موجود است، پس عمر کوتاه، نمایشگر روزگار دراز است.

سبحانه وتعالی همه ممکن الوجودند. انبیاء نیز بشرند و براساس تکلیف و مجاهده با نفس به این مقامات رسیده‌اند؛ وهرجا که‌تکلیف باشد سؤال و حساب هم هست ، وعصمت آنها منافات با تکلیف ندارد ، زیرا عصمت، اراده و اختیار آنها را سلب نمی‌کند وتا اراده و اختیار باقی است مجاهده و تکلیف نیز هست و سؤال و حساب نیز هست.

و مالِلّهِ الْحَمْدُ وَلَهُ الْمِنَّةُ در جلد اول از کتاب « امام شناسی » به مقدارمیسور درپیرامون این مسئله بحث کرده‌ایم، و روشن ساخته‌ایم که عصمت موجب سلب اراده از آنها نیست و فعل آنان را اضطراری و اجباری نمی‌کند؛ بلکه قدر و منزلت ایشان به آن‌است که درعین اختیار، ارادهٔ عمل خطا و گناه را نکنند و گر نه عمل اضطراری شرافتی ندارد.

استاد ما علاّمهٔ طباطبائی مدّظلّه‌العالی دربارهٔ عدم منافات عصمت انبیاء با تکالیف الهیّه فرموده‌اند:

عصمت معصوم وحکم‌ننمودن او مگر به‌حقّ، اورا ازتوجه به تکالیف الهیّه برامر ونهی بازنمی‌دارد. چون عصمت‌سبب‌سلب‌اختیار نمی‌شود وتا هنگامی که اختیار باقی است جائز است، بلکه واجب است که به او تکالیف الهیّه متوجّه گردد؛ همچنان که به‌غیر معصوم ازسایر افراد بشرتکلیف‌متوجّه می گردد.

و اگر بنا بود توجّه تکلیف به‌معصوم‌نشود نسبت به‌اوواجب وحرامی متحقّق نمی‌شد ، وطاعتی ازمعصیتی متمیّزنمی گشت؛ پس

دراین‌صورت معنای عصمت که همان مصونیّت از معصیت است لغو می‌شد .» (تمام شد کلام استاد) [۱]

سؤال و جواب عیسی بن مریم در موقف قیامت

دربارهٔ سؤال از حضرت عیسی بن مریم علی نبیّنا و آله و علیه‌السلام و جواب آن پیامبر اولوالعزم در قرآن کریم آیاتی وارد است :

وَ إِذْ قَالَ اللّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ - مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ وَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ - إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - قَالَ اللّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (آیات ۱۱۶ تا ۱۱۹ از سوره ۵ ، مائده)

«و یاد بیاور ای پیامبر! زمانی‌را که خداوند به عیسی ابن مریم می گوید : آیا تو به مردم گفتی که‌مرا و مادرم را، دوخدا و معبود

۱ــ «المیزان‌فی‌تفسیرالقرآن» ، ج ۱۷ ، ص ۲۰۵

بگیرند ازسوای خدا ؟! عیسی می گوید : پاك و منـزّه هستی تو ای خداوند! درخور و توان من نیست که بگویم چیزی راکـه برای من حـقّ نیست . اگر من این‌چنین بود که گفتـه بـودم، هرآینه حقـاً تو می‌دانستی!

تو ازآنچه در اراده و ذهن من است خبر داری! ولـی من از آنچه در علم تو و معلوم تو است خبرندارم.

بدرستی که‌حقـاً تو به پنهان هاو رازها علم‌بسیار داری وبسیار داننده‌ای!

من نگفتم به آنها مگرچیزی راکه تو مرا بـه آن امرکردی ، که اینکه خداوند راکه پروردگارمن و پروردگار شماست ، عبـادت کنید ! و تا وقتی که من در میان آنها بودم شاهد وگواه برآنها بودم پس چون مرا به سوی خود بردی، تنها تو فقط رقیب و پاسـدار بر آنان بودی. وتو برهرچیزشهید وگواهی وحاضروناظری!

اگر آنان را عذاب کنی (حـقّ توست) چون آنها بندگان تو هستند ! و اگرمورد غفران‌وآمرزش خود قراردهی، پس حقـاً توتنها عزیزومستقـّل وحکیم می‌باشی!

خداوند می‌فرماید: این‌روز، روزی‌است که راستی واستواری راستان به‌آنها فایده می‌بخشد. از برای آنان باغهائیست کـه در زیر درخت‌های انبوه و سربهم آوردهٔ آن نهرهائی‌جاری است، که‌صادقان و استواران درآنها به طور جاویدان زیست می کنند.خداوند از آنها راضی است و آنها نیز از خداوند راضی هستند ؛ و اینست فـوز و

سعادت بزرگ.»

موقف سؤال از پیغمبر و امامان

در تفسیر «علّی بن ابراهیم قمی» در ذیل این آیهٔ مبارکه، روایت کرده است، از پدرش: ابراهیم، از حسن بن محبوب از محمد بن نعمان از ضریس از حضرت ابوجعفر محمّد الباقر علیه السلام در گفتار خداوند تعالی: هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ که چون روز قیامت برپا گردد، و مردم برای حساب محشور شوند، آنها از هریك ازمراحل خوفناك روز قیامت عبورومرور می‌نمایند؛ و به عرصات قیامت نمی‌رسند مگر آنکه متحمل مشقّت و تعب شدیدی می‌شوند؛ وبالاخره چون به عرصه[1] رسیدند درآنجا متوقّف می‌شوند وخداوند جبّار که برعرش خوداست برآنها اشراف می کند.

پس اول کسی که خوانده می‌شود ـ به ندائی که جمیع خلائق آنرا می‌شنوند ـ صدائی است به‌نام مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِاللهِ النَّبِيُّ الْقُرَشِيُّ الْعَرَبِيُّ. آن‌حضرت پیش می آید تا این که درطرف راست عرش‌خدا می‌ایستد.

و پس از آن دوست و صاحب شمارا صدا می‌زنند؛ پس علی علیه السلام جلومی آید تا در جانب چپ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌ایستد. وسپس امّت محمّد را صدا می‌زنند، پس آنها در طرف چپ علی

۱ـ زمین همواری‌را گویند که درآن بنائی نیست وعرصات جمع عرصه است ودراینجامراد آن زمین پهناور درموقف قیامت وحضور عندالله برای سؤال وحساب است.

می‌ایستند.

و پس از آن یکایك از پیغمبران و امّت هریك را با ایشان صدامی‌زنند، ازاول پیامبران تاآخرشان، آنها هریك با امّت هایشان درطرف‌چپ عرش خدامی‌ایستند.

پس از این، اولین کسی راکه برای سؤال می‌خوانند، قَلَمْ است؛ قلم پیش می‌آید، و به‌صورت آدمی درمقابل خدا می‌ایستد و خداوند به او خطاب می‌کند: آیا آنچه راکه به‌تو الهام‌کردم، و وحیی راکه به‌تو امر کردم در لَوْحْ نوشتی!؟.

قلم می‌گوید: آری؛ ای پروردگار من! تو حقّاً میدانی که من در لوح نوشتم آنچه راکه‌به من امر کردی‌و الهام نمودی‌ازوحی خودت!

خداوند می‌فرماید: کیست ازبرای‌تو که به این مطلب گواهی دهد؟!

قلم می‌گوید: ای پروردگارمن!مگرازپنهانی‌ها ومکنون‌سرّ توغیرازخودت، کسی ازمخلوقات تو مطّلع می‌شود؟!

خداوند تبارك‌وتعالی‌می‌گوید:درحجّت‌ودلیل‌خودپیروزشدی و فائق‌آمدی.

و سپس لَوْحْ را می‌خوانند؛ و لوح به صورت آدمی جلو می‌آید تا به جائی که با قلم می‌ایستد.

خداوند می‌فرماید: آنچه که از امر و الهام وحی من به قلم نمودم آیا در روی تو نگاشت؟!

لَوْحْ می گوید : آری، ای پروردگارمن! ومن نیز آن‌را به اِسرافیل تبلیغ کردم!

در این‌حال إِسْرَافِیل‌را می‌خوانند ؛ و اوپیش می‌آید وبا لوح و قلم به‌صورت بشر می‌ایستد !

خداوند خطاب می کند : آیا لوح آنچه‌را که قلم، ازوحی‌من بر روی آن نگاشت؛ به‌تورسانید؟!

إِسْرافیل می گوید، آری‌ای پروردگارمن! ومن آن‌را به‌جبرائیل تبلیغ کردم !

در این‌حال جِبْرائیل را می‌خواند ؛ پس او جلو می‌آید؛ تا به جائی که با اسرافیل می‌ایستد .

خداوند تبارك وتعالی می گوید: آنچه به اسرافیل تبلیغ شد آیا به تو تبلیغ کرد ؟!

جِبرائیل می گوید: آری، ای پروردگارمن! من نیز آن وحی را به جمیع پیغمبرانت رساندم! و تمام آنچه که از امر تو به‌من‌رسید من به‌آنان تبلیغ کردم! ورسالت‌تورا به هریك‌ازپیامبرانت‌ورسولانت به یکایك آنها ادا نمودم؛ وجملگی وحی توراوحکمت تورا به‌آنان رساندم! وآخرین کسی که رسالت تو را ، و وحی تورا، وحکمت‌تو را، و علم تو را، وکتاب تورا ، وکلام تورا ، به او تبلیغ کردم‌حبیب تو: مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِاللهِ‌الْعَرَبِیُّ الْقُرَشِیُّ الْعَرَبِیُّ بود .

حضرت باقر علیه‌السلام گفتند : پس از این قضایا ، اولین کسی که از اولادآدم برای‌پرسش‌و گفتگوخوانده می‌شود مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِاللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

است.

و خداوند آنقدراورا به خودنزدیك می کند، که‌در آن‌روزهیچ یك ازمخلوقات خدا به‌آن نزدیکی به‌خدانیستند.

خداوند می‌فرماید: ای محمّد آیا جبرائیل آنچه راکه من به سوی تو وحی کردم و به واسطهٔ او به سوی تو فرستادم : از کتاب خودم، وحکمت خودم وعلم خودم، به تو تبلیغ کرد؟ وآیا اینها رابه تو وحی نمود ؟!

رَسُول‌الله می گوید: آری، ای پروردگار من! جبرائیل به من وحی نمود تمام آنچه را که به او وحی نموده بودی ! واو را باآن چیز فرستادی : از کتابت وحکمتت و علمت ، و جملگی را به من وحی کرد!

خداوندبه محمّد می گوید: آیا توبه امّت خود تبلیغ کردی آنچه راکه جبرائیل از کتاب من و حکمت من و علم من به تو رسانید ؟!

رَسُول‌الله می گوید: آری ، ای پروردگارمن! من تبلیغ کردم به امّت خودم آنچه راکه به من وحی کردی: از کتابت و حکمتت و علمت و درراه تو مجاهده کردم!

خداوند به محمّد می گوید: کیست که برای تو به این امر شهادت دهد؟!

مُحَمَّدْ می گوید : ای پروردگار من؟ تو شاهد هستی برای من که جبرائیل تبلیغ رسالت خود را نمود و فرشتگان تو شاهدند ؛

و أبرار از امّت من شاهدند ! وَكَفَى بِكَ شَهِيداً.

در این حال ملائکه را می‌خوانند، و آنان جملگی گواهی می‌دهند برای مُحَمَّد که او تبلیغ رسالت خود را نموده است.

و سپس امّت محمّد رامی‌خوانند، وازآنان پرسش می کنند که آیامحمّد رسالت مرا و کتاب مرا وحکمت مرا و علم مرا، به‌شما تبلیغ کرد؟ وشما را به اینها دانا کرد؟!

اُمَّتِ مُحَمَّد همگی گواهی می‌دهند که.محمّد رسالت‌وحکمت وعلم را تبلیغ کرد.

خداوند تبارك وتعالی به‌محمّد می گوید . آیا تو بعدازخودت درمیان امّتت خلیفه‌ای معیّن نمودی ، که درمیان آنها به حکمت من و علم من، برپا شود ، وکتاب مرا برای آنان تفسیر کند ، و آنچه در آن اختلاف دارند بیان کند و روشن سازد ؛ که آن خلیفه وقائم به امر، بعد ازتو حجت من باشد و خلیفهٔ من در روی زمین بوده باشد؟!

مُحَمَّد می گوید : آری، ای پروردگار من! علی‌بن ابیطالب که برادر من ووزیرمن ووصیّ من و بهترین امّت من است ، من او را درمیان امّت به عنوان جانشین و خلیفه‌تعیین کردم؛ ودرحال‌حیات خود، اورا به‌عنوان شاخص ومیزان نصب کردم ؛ وآنان را به‌طاعت وفرمانبرداری ازاو دعوت کردم ؛ واورا خلیفه بر امّتم قراردادم و اورا اِمامی قرار دادم که‌امّت من پس از من به‌اواقتدا کنند!

پس ازاین عَلِیُّ بْنُ أَبِیطَالِب را می‌خوانند؛ وسپس خداوند عزّ وجلّ می گوید : ای‌علی آیا محمّد تورا وصیّ خود قرارداد؟!

و تورا در امّت خود به‌عنوان خلیفه و جانشین معیّن کرد ؟! وتورا میزان و شاخص وعَلَم امّت خود،در زمان‌حیات‌خودش قرارداد؟! وآیا تو بعدازاو برای مقام خود بپا خاستی ؟!

علیّ می گوید : آری ، ای پروردگارمن! محمّدبه‌من‌وصیّت کرد ، ومرا درامّت خود قائم مقام نمود! و مرا به‌عنوان شاخص و عَلَم درزمان‌حیات خودمنصوب‌نمود! امّا بعدازآنکه‌روح‌محمّدرا به سوی خود قبض کردی! امّت او بامن از درانکاردرآمدند، و بامن به حیله و مکر رفتار کردند ؛ و مرا مورد قهروغلبهٔ خود قرارداده ، استضعاف کردند!و نزدیك بود که مرا به قتل برسانند ؛ ومقدّم‌داشتند در برابرمن کسی‌را که تو مؤخّرداشتی! ومؤخّرداشتند کسی را که‌تو مقدّم داشتی! و گفتار مرا نشنیدند ، وأمرمرا فرمان‌پذیرنشدند؛ پس من در راه تو وسبیل تقرّب به سوی تو با آنان کارزار کردم تا به جائی که مرا کشتند!

خداوند به علیّ می گوید: آیا تو پس از خودت در امّت محمّد جانشین وحجّتی‌معین کردی!؟ و خلیفه‌ای منصوب نمودی ، تا بندگان مرا بسوی دین من و به‌راه من دعوت کند!؟

علي می گوید ؛ آری، ای‌پروردگارمن ! من حَسَن رادرمیان آنان‌به‌عنوان جانشین تعیین کردم ؛ حسن که هم فرزند من بود وهم فرزند دختر پیغمبرتو !

دراین وقت حسن‌بن‌علیّ را می‌خوانند ؛ و ازاو سؤال می‌شود آنچه از علی‌بن ابیطالب سؤال شد.

و سپس هر امامی را یکایك (امام، امام) با اهل عالمش می‌خوانند؛ وآنان حجّت‌های خود را اقامه می‌کنند؛ و خداوند، عذرآنان را قبول می‌کند و حجّت آنها را نافذ قرار می‌دهد.

وپس ازآن‌خداوند می‌فرماید: هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ.

ضُرَيْسْ، که راوی این حدیث است‌می گوید: روایت‌حضرت ابی‌جعفر محمّد الباقر علیه‌السلام دراین‌جامنقطع‌شد. (۱)

احتجاج خداوند با امت‌ها در موقف عرصات

مجلسی رضوان‌الله علیه روایت می‌کند از دو کتاب حسین‌بن سعید، از ابوالحسن بن عبدالله از ابن ابی یعفور، که او گفت: «من برحضرت صادق علیه‌السلام وارد شدم و درنزد آن حضرت افرادی ازاصحابش بودند؛ دراین‌حال،حضرت به من گفتند: ای پسر ابی یعفور آیاقرآن‌خوانده‌ای؟!

عرض کردم: آری، این قرائت را (۲).

حضرت گفتند: بلی، من هم از این قرائت پرسیدم نه از غیرآن!

عرض کردم: آری، فدایت شوم، این چه سؤالی است؟!

۱ــ «تفسیرعلی بن ابراهیم» ازص ۱۷۸ تا ص۱۸۰

۲ــ یعنی قرائت عاصم که قرائت مشهور قرآن است وعاصم این قرائت را به یك واسطه ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند؛ و این قرائت غیر ازقرائت ابی‌بن کعب وابن‌مسعود وسایرقرائت‌ها می‌باشد.

حضرت گفتند: چون حضرت موسی علیه السلام باقوم خود، گفتاری را درمیان نهاد که آنها تحمل آنرا نکردند؛ ودر مصر برعلیه او به‌مبارزه برخاستند و با او مقاتله کردند ؛ واوبا آنها نیز مقاتله کرد وآنها را کشت . وچون حضرت عیسی علیه السلام با قوم خود به گفتاری دست زد آنان نیزتحمّل آنرا ننمودند وبرعلیه او درتَکْریت [1] قیام کردند وبا او قتال کردند؛ و اونیز باآنان قتال کرد وآنها را کشت.

و اینست مفاد گفتار خداوند عزّوجلّ:

فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ[2] (آیهٔ ۱۴ از سورهٔ ۶۱ : صف)

و چون اولین قائمی که از ما ، اهل‌بیت قیام کند ، شما را بر گفتاری حدیث می کند، که تحمّل آنرا نمی آورید، وشمابرعلیه‌او در زمین رمل دَسْکَرَةْ [3] قیام می کنید ! پس با اوکارزار می کنید واونیز

۱ــ در«معجم البلدان» گوید: تکریت بفتح تاء شهری است مشهوربین بغداد و موصل و به بغداد نزدیك‌است تا موصل و فاصله‌آن تا بغداد سی فرسخ است.

۲ــ پس‌ایمان آوردندگروهی از بنی‌اسرائیل، و کافر شدندگروه دیگر، پس ما تأییدکردیم کسانی‌راکه ایمان آورده بودند برعلیه دشمنان؛ پس آنها بردشمن فائق آمدند.

۳ــ دسکره‌درلغت به‌معنای زمین مسطح است ولی در«معجم البلدان» گوید نام قریهٔ بزرگی است در نواحی نهر ملك در غرب بغداد، ونیز ←

با شما کارزار می کند، و او شما را می کشد، و این واقعه آخرین واقعه‌ایست که به‌وقوع می‌پیوندد.

پس از این ـ ای پسر أبی یعفور ـ خداوند اولین و آخرین را گرد می آورد.

و سپس مُحَمَّد صلی الله علیه و آله را در میان اهل زمانش می آورند و به او گفته می‌شود: ای محمّد، آیا رسالت مرا به مردم رسانیدی!؟ و آیا به آنچه که به تو امر کردم که با آن با قوم خودت در گفتار، اقامهٔ حجت کنی، احتجاج نمودی ؟!

مُحَمَّد صلی الله علیه و آله می گوید: آری ، ای پروردگار من !

پس از این ، از قوم او سؤال می‌شود که : آیا برای شما تبلیغ کرد ؛ و حجّت را برای شما اقامه نمود ؟!

پس از این سؤال ، گروهی می گویند: نَه !

و پس از این از مُحَمَّد صلی الله علیه و آله پرسش می‌شود، و او می گوید: آری ای پروردگار من و سه بار رسول خدا می گوید: خداوند تبارك و تعالی می‌داند که او تبلیغ رسالت او را نموده است.

خداوند گفتار محمّد را تصدیق می کند، و گفتار قوم را تکذیب می‌نماید؛ و سپس قوم را به سوی آتش جهنّم سوق می‌دهند .

و پس از این واقعه عَلیّ را در میان اَهل زمانش می آورند ، و به او گفته می‌شود ، آنچه به محمّد گفته شد ؛ و قوم علّی او را

← قریه‌ایست در راه خراسان نزدیك شهرابان ، و نیز قریه‌ایست در مقابل جبل و نیز قریه‌ایست در خوزستان .

تکذیب می کنند، و خداوند اورا تصدیق، وقومش‌را تکذیب‌می نماید و سه‌بار این مطلب را تکرارمی کند.

و سپس حَسَن، و پس از آن حسَیْن، وسپس عَلیّ‌بن‌الحُسَین ـ واصحاب علی‌بن الحسین ازهمه کمتراست، چون‌منحصراست به ابو خالدکابلی، ویحیی‌بن ام‌طویل، وسعیدبن‌مُسَیّب، وعامربن‌وا ثله، و جابربن عبدالله انصاری؛ واین‌ها گواهانی هستند برآنچه علی‌بن الحسین به‌آن احتجاج می کند ـ.

و پس‌ازآن،پدر مرایعنی‌مُحَمَّدبن‌علی را می آورند؛ وبه‌همین منوال سؤال‌وجواب‌است.

وسپس مرا وشمارا می‌آورند، من مورد سؤال قرار می گیرم وشمانیزموردسؤال‌قرارمی گیرید.

بنابراین ای پسرابی یعفوربینید چه‌خواهید کرد!؟

خداوند عزّوجلّ، یگانه‌آمریست به طاعت خود، وطاعت رسول خود، وطاعت‌اولی‌الامر؛ اولی‌الامر کسانی‌هستند که اوصیاء رسول خداهستند.

ای ابْنَ‌أَبی‌یَعْفُور! پس مائیم‌حجّت‌های‌خدادرمیان بندگانش و گواهان‌اوبرخلق، وامینانِ دربار اودرروی زمینش، وخزانه‌داران اوبرعلمش، وداعیان به‌سوی راهش؛ وعمل کنندگان به‌این‌امور؛پس کسی که‌مارا اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده‌است؛ وکسی که مارا عصیان کند، خدارا عصیان نموده است.»[1]

۱ـ «بحارالانوار»، ج ۷ص۲۸۴وص۲۸۵

باری این نمونه ومختصری بود ازروایاتی که دلالت دارد بر اینکه سؤال درروزقیامت برای جمیع بندگان است.

دوم: روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه مؤمنین خالص که آنها را مقرّبین گویند، بدون حساب وسؤال داخل بهشت می‌شوند، ومشرکینی که در شقاوت وجحود وانکار، درنهایت بُعد قرار دارند، بدون حساب وسؤال داخل جهنّم می‌روند.

مقربین ومخلصین سؤال ندارند

همان‌طور که سابقاً ذکر شد کسانی هستند که رشتهٔ امور آنها از دست‌شان خارج شده وبه‌دست پروردگار سپرده شده‌است. آنان ولّی وصاحب اختیاری جزخدا ندارند، چون از اراده و اختیار نفسانی بیرون آمده‌اند. وبنابراین چون اعمال آنها استناد به خودشان ندارد، سؤال وحساب نیز برای آنان نیست.

آنان مقرّبین ومخلَصین (به فتح لام) هستند که درمقام فناء فی‌الله اقامت گزیده‌اند.

خدامی‌فرماید: فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ

(آیهٔ ۱۲۷ و ۱۲۸، ازسوره ۳۷: صافات)

«پس حقاً ایشان حاضرشدگانند در قیامت وعرصات حساب و سؤال مگر بندگان مُخلَصین ما».

و ازطرف دیگر، کسانی هستند که در کفروشرك وانکارواستکبار منغمر شده‌اند وآن لطیفهٔ الهیّه را در دلشان به کلی خمود وخراب و فاسد وتباه کرده‌اند؛ آنان ولیّی ندارند جز طاغوت، و خداوند

ولـّی آنها نیست .

وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (آیهٔ ۱۱ سورهٔ ۴۷ : محمد)

اعمال چنین مردمی، حبْط می‌شود ودر روز قیامت میزانـی برای آنها نصب نمی گردد، وکتابی ندارند ، وحسابی‌ندارند

و ما درمبحث نامهٔ اعمال ، ومیـزان اعمال بِحَوْلِ‌اللهِ وقُـوَّتِـه دربارهٔ ایشان وخصوصیاتشان مفصـّلاً بحث کردیم (درمجلس ۴۲ در جلد هفتم، و در مجلس ۵۴ در جلد هشتم).

شیخ طوسی در «امالی» از شیخ مفید ، ازابـوغالب احمدبـن محمـّد زراری، از عمویش : علی‌بن سلیمـان ازطیـّالسـی، ازعلاء، ازمحمـّد روایت می کند که :

قَالَ : سَئَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : فَاُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً . (آیهٔ ۷۰ از سوره ۲۵ : فرقان)

« پس خداوندگناهان ایشان را تبدیل به حـسـنات مـی کنـد و خداوند غفورورحیم است »

فَقَالَ عليه السلام : يُؤْتَى بِالْمُؤْمِنِ الْمُذْنِبِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يُقَامَ بِمَوْقِفِ الْحِسَابِ فَيَكُونُ اللهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُ ، لَا يُطْلِعُ عَلَى حِسَابِهِ أَحَداً مِنَ النَّاسِ ، فَيُعَرِّفُهُ ذُنُوبَهُ ، حَتَّى إِذَا أَقَرَّ بِسَيِّئَاتِهِ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْكَتَبَةِ بَدِّلُوهَا حَسَنَاتٍ ! وَأَظْهِرُوهَا لِلنَّاسِ .

فَيَقُولُ النَّاسُ حِينَئِذٍ: مَاكَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ ،

ثُمَّ يَأْمُرُ اللهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ ؛ فَهَذَا تَأْوِيلُ الْآيَةِ ، وَهِيَ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا خَاصَّةً. (۱)

می گوید : از حضرت باقر علیه السلام دربارهٔ تفسیر این آیه که خداوند سیّئآت بندگان رحمن را تبدیل به حسنات می کند، پرسش کردم.

حضرت گفتند: مؤمن گنهکار را در روز قیامت به موقف حساب می آورند ؛ وخداوند فقط به تنهائی متکفّل رسیدگی وحساب او می گردد ، و برحساب او هیچ یك ازمردم اطلاع حاصل نمی کنند . و خداوند گناهان اورا به او نشان می‌دهد ، و چون اواعتراف و اقرار به گناهان می کند؛ خداوند عزّوجلّ به فرشتگان مأمور به نوشتن نامهٔ اعمال می گوید : تمام این گناهان را به نیکوئی‌ها مُبدّل سازید، وآن نیکوئی‌ها را برای مردم ظاهر کنید!

باری وقتی که دربارهٔ مؤمن مذنب مطلب ازاین قرار است، در بارهٔ مقرّبین ومُخلَصین که تمام وجود خود را به خدا داده‌اند و یکسره کردارشان، وافکارشان، ووجودشان، فی الله ولله شده است چگونه خواهد بود؟

مشرکین بدون حساب وارد دوزخ می‌شوند

در «امالی» صدوق ، در خبر سعید بن مسیّب ضمن روایت طویلی ازحضرت سجاد علیه السلام روایت می کند :

قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ الْقَوْلُ مِنَ اللهِ فِي الْكِتَابِ عَلَى أَهْلِ

۱- «امالی» طوسی، طبع سنگی ص ۴۴و۴۵

الْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ.

فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَاوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (آیهٔ ۴۶ : انسودهٔ ۲۱ : أنبیاء)

فَإِنْ قُلْتُمْ أَيُّهَاالنَّاسُ إِنَّاللهَعَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَهْلَ الشِّرْكِ؛ فَكَيْفَ ذَلِكَ، وَهُوَ يَقُولُ: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَاتُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْكَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ؟

(آیهٔ ۴۷ : انسودهٔ ۲۱ : انبیاء).

اعْلَمُوا عِبَادَاللهِ إِنَّأَهْلَ الشِّرْكِ لَاتُنْصَبُ لَهُمُ الْمَوَازِينُ وَلَا تُنْشَرُ لَهُمُ الدَّوَاوِينُ وَ إِنَّمَا تُنْشَرُ الدَّوَاوِينُ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ (۲).

حضرت علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام گفتند: گفتار خداوند درقرآن کریم، پس‌ازاین، دربارهٔ اهل معاصی و گناهان برمی گردد.

پس خداوندفرموده‌است: وحقّاً هرآینه‌اگریك‌دمی به‌قدریك نَفَسی ازعذاب پروردگارتو، به‌ایشان‌مسّ کند، هرآینه می گویند: ای‌وای برما، ما حقّاً ازستمکاران بوده‌ایم.

بنابراین، ایّهاالنّاس! اگرشمابگوئید: خداوند از این آیه، مرادش اهل‌شرك بوده‌است؛ چگونه این، گفتاراستواری است؟ در حالی که خداوند می‌فرماید: ما در روز قیامت میزان های قسط و عدل را نصب می کنیم؛ واگرآن چیز، به‌اندازهٔ وزن وسنگینی یك ذرّه

---

۱ ــ «بحارالانوار»، ج ۷، ص ۲۵۸ و ۲۵۹

باشد، ما آن‌را می‌آوریم ؛ وحسابگر باکفایتی هستیم!

ای بندگان خدا ، بدانید که برای اهل شرك میزانی نصب نمی‌گردد ؛ ونامهٔ عملی‌باز نمی‌شود وفقط نامهٔ‌اعمال برای‌اهل وملّت اسلام باز می‌شود.

ونیزدر«عیون» با اسناد سه‌گانه خود ازحضرت‌رضا ازپدرانش علیهم‌السلام روایت کرده است که : قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُحَاسِبُ كُلَّ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسَبُ وَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ.(۱)

رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفته‌اند : خداوند عزّوجلّ ، تمام مخلوقات را در روزقیامت‌محاسبه می‌کند،مگر کسی‌را که شرك‌به خداوند عزّوجلّ آورده باشد بنابراین اومورد محاسبه‌واقع نمی‌شود وبه‌اوامرمی‌شود که به‌سوی آتش برود.

در معنای حساب از پیغمبران

باری بحثی‌را که در اینجا راجع به مقرّبان و مخلّصان آوردیم؛ ودرسابق نیزبیان‌شدکه اینان سؤال وحساب‌ومیزان‌ونامهٔ‌عمل ندارند؛منافاتی ندارد با آنچه دراین مجلس ذکر کردیم که : حساب وسؤال برای جمیع بندگان است ؛ حتّی انبیاء گرام و پیغمبرعظیم‌الشأن ، وائمّهٔ هدی علیهم‌الصلوة‌والسلام؛ زیرا مخلّصین ومُقرّبین که‌درحال فنا هستند ازحضور درقیامت وسؤال‌وجواب خارجند ؛ واما آنان که بعدازفناء فی‌الله بامقام بقاء به‌الله فائزآمده ؛ و

---

۱ ــ «عیون اخبارالرضا» ، ص۲۳۲

چون انبیاء وامامان ، زمام امورتربیت ورشدخلق را تکویناً وتشریعاً به‌دست‌دارند ، دارای‌مقام جامعیّت هستند ؛ وحظّ‌هرعالمی رابه‌نحو اکمل می‌برند، وشأن هرعالمی را بطور کامل‌حفظ‌می کنند، و از آثار وخواصّ هرنشئه‌ای متأثّرمی گردند. وبنابراین حساب وسؤال از آنان نیزخواهدشد؛ ولی‌بین‌حساب آنان وبین حساب‌سایرافراد، فرق بسیاراست . حساب کسانی که به مقام فناء فی‌الله نرسیده‌اند، مؤاخذه وتوبیخ وتقریع وتبکیت؛ وحداقل : ملامت وبه‌واسطهٔ شائبهٔ دوئیّت که در آنان است‌مورد بازخواست دربرابر قرار گرفتن تکلیف است؛ ولی‌حساب‌اولیاء وانبیاء ومقرّبان ومخلصان که به مقام‌بقاء بعداز فناء رسیده‌اند، ازباب ردّ وبدل ، و گفتگوی حبیب با محبوب، و کشف اسرار درون حرم ، بین‌محرَم وصاحب حرَم است.

و این حقیقت بـه خوبی‌از دقّت در اخبار واردهٔ در سؤال از رسول‌الله وائمهٔ‌هدی وانبیای عظام ، روشن می‌شود.

وروایات واردهٔ به‌مضامین مختلف از قبیل : لِی مَعَ‌اللهِ حَالاتٌ لایَسَعُهَا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلانَبِیٌّ مُرْسَلٌ [1] این‌حقیقت‌رامکشوف‌می‌سازد.

ودرلسان عرفاء بالله واهل یقیـن در سفر چهارم که سَفَر فِی الْحقّ است [2] صورت می گیرد ودرغزلیّات، به تعبیرمُسامرات

۱ــ برای‌من‌با خداوند متعال، حالاتی است که هیچ فرشتهٔ مقربـی و هیچ پیامبرمرسلی، تحمل و گنجایش‌آن حالات را ندارد «مفاتیح‌الاعجاز» ص ۸۷

۲ــ سفردرمیان مخلوقات با معیت خداوند.

لیلیّه ونحوهٔ آن بیان می‌شود.

وَخَاطَبَنِی مِنِّی بِکَشْفِ سَرَائِرِی فَقَالَ: أَتَدْرِی مَنْ أَنَا قُلْتُ مُنْیَتِی ۱
فَصِرْتُ فَنَاءً فِی بَقَاءٍ مُؤَبَّدٍ لِذَاتٍ بِدَیْمُومَةٍ سَرْمَدِیَّةٍ ۲
فَأَغْدُو وَأَمْرِی بَیْنَ أَمْرَیْنِ وَاقِفٌ عُلُومِی تَحْوِینِی وَوَهْمِی مُثْبِتِی ۳
وَمَا شَهِدَتْ عَیْنِی سِوَی عَیْنِ ذَاتِهَا وَإِنَّ سِوَاهَا لَا یَلُمُّ بِفِکْرَتِی ۴
نَعَمْ نَشْأَتِی فِی الْحُبِّ مِنْ قَبْلِ آدَمٍ وَسِرِّی فِی الْأَکْوَانِ مِنْ قَبْلِ نَشْأَتِی[1] ۵

۱ـ «خداوندمحبوب بامن ازدرون‌من به کشف سرائر وپنهانی‌های من به‌مخاطبه و گفتگو پرداخت؛ و گفت: آیا می‌دانی که من کیستم؟! گفتم: آری؛ تو آخرین آرزو ومقصودمن هستی! »

۲ـ « پس من فانی شدم دربقاء حضرت اوجلّ‌وعزّ: بقائی که پیوسته بود ؛ وهمیشگی و مستمرّوسرمدی بود».

۳ـ « پس حال من چنین شد که: صبح کردم درحالی که من بین دوامر ایستاده و واقف بودم ؛ علوم و دانش‌های‌من، مرابه عالم محو می‌برد ، وقوای واهمهٔ من مرا مستقرّوثابت می کرد که‌هیچ چیز جز خدا نیست ؛ وهمهٔ‌اشیاء سایهٔ اویند».

۴ـ « وچشم‌بصیرت‌من، چیزی غیرازذات‌اورا مشاهده‌نمی کرد وحقّاً که چیزی جزحضرت اوتبارك‌وتعالی ، دراندیشهٔ‌من، ودرکانون فکرمن ، خطورنمی کرد».

۵ـ « آری، ابتدای نشوونمای من‌درعالم محبّت، قبل‌ازخلقت

۱ـ «طبقات‌الاخیار» شعرانی،ص۱۸۲، ازعارف‌مشهور : شیخ‌ابراهیم دسوقی

عالم آدم بوده است؛ وسرّ من وخمیر من در تَطَوُّرا کوان، قبل از پیدایش من درعالم طبع واکوان، بوده است».

وراجع به این مطالب، و کیفیت توحید حضرت احدیّت تبارك وتقدّس و کیفیّت عالم خلقت، مرحوم صدر المتألّهین در «أسفار»، در کیفیّت علم خداوند به ماسوای خود، ودرفصل دیگری درعلم خداوند که سابق براشیاء است، درزمینهٔ بَسیطُ الْحَقیقَة کُلُّ الْأَشْیاءِ مطالبی بس نفیس وارزنده آورده است. که با این مطالب، کیفیّت سؤال وجواب و تکلّم خداوند تبارك وتعالی، با محبّان ومقرّبان وانبیای عظام خوب روشن می‌شود، ولی این مطالب از حوصلهٔ این کتاب خارج است.

مشکل عشق نه درحوصلهٔ دانش ماست

حلّ این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد (۱)

ولی آنچه این حقیقت را واضح می‌سازد گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله است: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِیاءِ اُمِرْنا أَنْ نُکَلِّمَ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ (۲)

«ما جماعت پیامبران، چنین مأموریم که با مردم به اندازهٔ عقل‌هایشان سخن بگوئیم».

۱ــ حافظ شیرازی

۲ــ این روایت را بدین مضمون در «تحف العقول» ص ۳۶؛ و در «بحار الانوار»، طبع کمپانی؛ جلد ۱۷: (روضه) ص ۴۱ از «تحف العقول» آورده است. ودر «محاسن برقی» ج ۱ ص ۱۹۵ با اسناد خود از سلیمان بن جعفر بن ابراهیم جعفری؛ مرفوعاً روایت کرده است که قالَ قالَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه

موارد حبط عمل و تکفیر

در اینجا یعنی در بحث عمومیّت سؤال و حساب یك مسئله باقی می‌ماند: و آن اینست که آیا بین اعمال، حَبْط و تَکْفیر واقع می‌شود، یانه؟ حَبْط یعنی از بین بردن و نابود کردن عمل بد آثار اعمال خیر را؛ و تَکْفیرْ یعنی پوشانیدن عمل خیر آثار عمل بد را؛ و بطور کلّی مرجع این بحث به این است که آیا هر روز که انسان عمل خوبی و عمل بدی به جای می‌آورد؛ آیا هر کدام بر روی یکدیگر اثری دارند؟ و هر کدام قوی‌تر باشند، دیگری را از بین می‌برند، و اگر هر دو در قوّت مساوی باشند، اثر خیر و شرّ در نتیجهٔ برخورد دو عمل با یکدیگر از بین می‌رود و چیزی باقی نمی‌ماند؟

و یا اینکه: اعمال خیر و اعمال بد؛ هر کدام به جای خود ثابت و محفوظ است و هیچکدام اثر دیگری را ضایع و تباه نمی‌کند؟ و در روز قیامت تمام اعمال خیر و تمام اعمال شری که انسان انجام داده است برای او مشهود، و عقاب و ثوات برای هریك از آنان در نظر گرفته شده است؟

← و آله: إنّا مَعاشرَ الْأَنْبیاءِ نُکَلِّمُ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقولِهِمْ: و در «اصول کافی» ج ۱ ص ۲۳ از جماعت خود، روایت کرده است از احمد بن محمد بن عیسی؛ از حسن بن علی بن فضال، از بعض اصحاب ما، از حضرت صادق علیه السلام که قالَ ما کَلَّمَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله الْعِبادَ بِکُنْهِ عَقلِهِ قَطُّ، و قالَ: قالَ رسولُ الله صلی الله علیه و آله إنّا مَعاشرَ الْأَنْبیاءِ أُمِرْنا أَنْ نُکَلِّمَ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقولِهِم، و نیز همین روایت را در «روضهٔ کافی» ص ۲۶۸ آورده است.

بعضی گفته‌اندهریك از آنها بجای خودمحفوظ و به‌هیچ وجه اعمال برروی یکدیگر ، فعل و انفعال و تأثیر و تأثّری نمی‌تواند داشته باشد .

وبعضی‌درست درمقابل‌این‌عقیده بر آنند که: تمام اعمال‌برروی یکدیگراثردارند؛ وپیوسته تاثیر وتاثرصورت می گیرد و حَبْط و وتکفیر به عمل می آید؛ودرنهایت کار اگر آثارأعمال مثبت باقی‌ماند، انسان‌بهشتی‌است؛ واگر آثاراعمال منفی‌باقی‌ماند،انسان‌جهنمی‌است .

ولی حقّ این‌است که‌بگوئیم:حَبْط فقط دربعضی از موارد است ؛ و در بقیهٔ جاها به طور اطلاق،حبط و تکفیر تَحَقّق نمی‌پذیرد.

قاعده اولیه اقتضای عدم‌حبط و تکفیر را دارد

برای‌توضیح‌این واقعیت‌می گوئیم : أوّلاً اصل اولی ، اقتضای عدم حبط وتکفیررادارد ؛ چون انسان اعمالی انجام داده است و هریك از آنها ثبوت و تحقّقی داشته است ودر عالم تکوین أثری بوده وبرروی‌نفس‌انسانی تأثیری داشته است ؛ وقاعدهٔ اولی ، اقتضای بقاء و ثبوت آن‌را دارد؛ وبدون دلیل و علتی نمی‌تواند عملی‌عمل دیگررا حبط کند ویا آن را درزیر محاسن خودمخفی نماید.

و ثانیاً آیات قرآن‌کریم وروایات وارده از معصومین‌سلام‌الله علیهم اجمعین نیزهمین واقعیّت را می‌رساند. آیهٔ:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ (آیهٔ ۷ و ۸ از سورهٔ ۹۹ : زلزال)

«پس هر کس به‌اندازهٔ سنگینی یك ذرّه کار خیری بجا آورد آن را می‌بیند ؛ هر کس به‌قدر سنگینی یك ذرّه عمل بد بجا آورد ، آنرا می‌بیند». و آیهٔ :

وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (آیهٔ ۴۷ ازسورهٔ ۲۱ : انبیاء)

« و اگر آن چیز به اندازهٔ وزن یك دانهٔ خردل باشد ، ما آنرا می‌آوریم، وحساب کنندهٔ بالیاقتی هستیم».

وآیهٔ : يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً (آیهٔ ۳۰ ازسوره ۳:آل‌عمران)

«روزی می‌رسد که هرصاحب نفس انسانی، آنچه راکه از از اعمال خیر بجا آورده‌است ، حاضرمی‌بیند و آنچه‌را که‌اعمال زشت انجام داده‌است،دوست‌دارد که بین آنهاو بین‌اوفاصلهٔدوری بوده‌باشد».

و آیات دیگری که وارد است ، صراحت درعدم حبط وتکفیر دارد ، و روایات نیزچنین است ، و ما در بحث نامهٔ اعمال ومیزان اعمال ، دراین‌باره بحث کافی نموده‌ایم ؛ و یکایك از روایات صریحه را ذکر نموده‌ایم.

ولیکن دربعضی موارد، دربارهٔ احباطِ عمل‌بخصوص تصریح

شده است؛ و البتّه دراین‌موارد به‌قاعدهٔ تخصیص باید از آن قاعدهٔ کلّیه رفع ید کنیم : آن‌موارد در قرآن کریم بیان شده است:

اول: شرك به‌خداوندمتعال‌است. دوم: کفراست. سوم: ارتداد است. چهارم: تکذیب آیات خداولقاءالله است . پنجم : اسائهٔ ادب به‌پیغمبراکرم وبه ائمهٔ طاهرین ومقام ولایت است .

ومادرمجلس۴۳از جلد هفتم معادشناسی بحث کافی دراین‌مورد نموده‌ایم ودراینجا به بیش ازاین مقدار تجاوز نمی‌نمائیم.

درروایات‌نیزفی‌الجمله بعضی ازاعمال زشت را موجب حَبْط دانسته است : ازجمله عقوق والدین‌است، وازجمله حَسَد است، و ازجمله عدم اطاعت وپیروی ازحاکم شرع اسلام‌است، وازجمله‌ستم وظلم به بی‌پناه است .

ولیکن مسلّماً این اعمال موجب‌حبطِ کلّی‌اعمال، وموجب کفروارتداد نمی‌شود ؛ واگرحبطی‌هم‌صورت گیرد فی‌الجمله خواهد بود؛ وبرای تحقیق دراین موضوع باید درجات مختلف احباط را نسبت به‌درجات مختلف این اعمال زشت نیزازخاطرنبرد؛ ونسبیّت را درتمام‌آنهالحاظ کرد.

وهمچنین دربارهٔ تکفیردربسیاری‌ازآیات‌داریم که: توبه‌موجب غفران وکفّارهٔ گناهان است؛ چون غفران وتکفیربمعنای تغطیه‌است یعنی پوشانیدن‌چیزی را باغطاء و روپوش؛ والبته توبه حکم سِتارو پرده‌ایست که گناهان رادرزیر خود مخفی‌می کند.

مراتب مختلف تغییر و تبدیل اعمال به اراده خداوند متعال

بطور کلی در بارهٔ مختفی شدن اعمال سیّئه، ویا ازبین‌رفتن آنها، ویا تبدیل به اعمال حسنه شدن، ودربارهٔتکثیراعمال خیر، در قرآن کریم مطالبی است.

اول: مختفی شدن گناه به واسطهٔ روپوشی که خداوند برروی آن در عالم معنی و حقیقت می‌کشد؛ واین درچند مورد منصوص است: یکی درمورد توبه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ (آیهٔ ۸ از سورهٔ ۶۶: تحریم)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، توبه کنید بسوی خداوند، توبهٔ خالص وجدّی. امید است که پروردگارشما از گناهان شما درگذرد».

و دیگری دربارهٔاجتناب‌ازمعاصی کبیره است، که دراین‌صورت خداوند ازمعاصی صغیره درمی‌گذرد؛ اگرچه‌از آنهاتوبه بعمل نیامده باشد، یعنی نفسِ اجتناب از کبائر، خودبخود موجب غفران و کفّاره از صغائراست.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

(آیهٔ ۳۱ از سورهٔ ۴: نساء)

«اگر شما ازکارهای بزرگی که از آنهانهی شده‌اید، اجتناب ورزیدما از سیّئات‌وبدیهای شما که کوچك است، می گذریم ونادیده می گیریم».

و دیگری ایمان به خدا وعمل‌صالح‌است، که‌خودبخود موجب غفران بدی‌های گذشته می‌شود.

وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ
(آیهٔ ۹ از سوره ۶۴ : تغابن)

«و کسی که ایمان به خدا آورد و عمل نیکو انجام دهد، خداوند تمام بدی‌های اورا می‌پوشاند».

و دیگری تقوی است وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً (آیهٔ ۵ از سورهٔ ۶۵ : طلاق)

«و کسی که تقوای خدارا پیشه سازد ، خداوند بدی‌های او را می‌پوشاند وپاداش او را بزرك قرار می‌دهد ».

وبطور کلّی هر کردار خوبی که انسان برای خدا انجام دهد خداوند اگر بخواهد گناهان انسان را می آمرزد.

إِنَّ اللهَ لاَ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
(آیهٔ ۴۸ از سوره ۴ : نساء ، ونیز آیهٔ ۱۱۶ ازهمین‌سوره)

«حقّاً خداوند شرك به خود را نمی آمرزد ، وغیرازشرك را هرچه باشد برای کسانی که بخواهدمی آمرزد».

دوم : آنکه اعمال صالحه‌موجب ازبین‌رفتن ونابودشدن اعمال سیّئه می گردد ؛ یعنی سیّئهٔ موجود را خداوند معدوم می کند .

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ (آیهٔ ۱۱۴ از سورهٔ ۱۱ : هود)

ونیز درنابود گردانیدن خداوند ثواب و حسنهٔ موجود را ، آیات وارده در موارد حَبْط و ماشابَهَها این‌معنی‌را می‌رساند.

وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً
(آیهٔ ۲۵ ازسورهٔ ۲۵ : فرقان)

«(نسبت به کسانیکه امید لقاء مارا ندارندواستکبارمی‌ورزند) ما چنین قصد و اراده داریم، که تمام اعمالی‌را که بجای آورده‌اند، چون گرد و غبار پراکنده، نابود و خراب‌سازیم».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

(آیهٔ ۱۰ از سورهٔ ۴۷ محمد)

«این بعلت آن است که کافران ناپسند دارند آنچه را که خداوند فرو فرستاده است از آیات خود، پس بنابراین خداوند، اعمال آنهارا حَبْط و نیست می‌نماید».

و ازهمین قبیل است تعبیر به ضَلال کردن، چون ضَلال به‌معنای گم‌شدن است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (آیهٔ ۹، از سورهٔ ۴۷: محمد)

«و کسانی که کافرشده‌اند، پس مرك و هلاکت باد برایشان، و خداوند اعمال آنان را نابود و گم می‌سازد».

سوم: آنکه اعمال نیکو موجب تبدیل سیّئات گذشته به حَسَنات می‌شود؛ یعنی تمام بدی‌ها و گناهان تبدیل به خوبیها و طاعت‌ها می گردد.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (آیهٔ ۷۰، از سورهٔ ۲۵: فرقان)

«مگر کسانی که از آن قبائح وزشتی‌ها برگردند و ایمان بیاورند واعمال صالحه انجام‌دهند، خداوند سَیِّئات آنان را مبدّل به حَسَنات

می کند».

چهارم: آنکه خداوند عمل‌قلیل‌را تکثیرمی کند:

اُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا (آیهٔ ۵۴ ؛ از سورهٔ ۲۸ : قصص)

«اجر و پاداش ایشان در اثر صبر و تحمّلی که نموده‌اند، دوچندان داده می‌شود».

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (آیهٔ ۱۶۱، ازسورهٔ ۶ : انعام)

«هر کس کارنیکی بیاورد ، پس برای او، ده چندان آن عمل خواهد بود».

پنجم: آنکه خداوند عمل معدوم را موجود می کند:

اَلَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِءٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ (آیهٔ ۲۱ از سورهٔ ۵۲ : طور)

«آن کسانیکه ایمان آورده‌اند و ذریّه وفرزندان آنها در ایمان از آنها پیروی نموده‌اند، ما آن ذریّه وفرزندان‌را به‌پدرانشان‌می‌رسانیم و ملحق می‌سازیم؛ بدون آنکه از پدران آنها چیزی کم‌وکاست کنیم؛ و هر کس مرهون اعمال مکتسبهٔ خود اوست».

دراینجا ملاحظه می‌شود که ذریّه‌ای که فقط پیروی کنند از پدرانشان، در عمل و پاداش ملحّق به آنها می‌شوند؛ بدون آنکه خداوند عمل پدران را تقسیم کند نیمی برای آنها ونیمی برای‌ذریّه بگذارد. بلکه بدون کاهش ازعمل پدران، بواسطهٔ پیروی فرزندان

از پدران، ولحوق به‌ایشان، تمام‌اعمال حسنه وخیراتی که‌برای پدران است، برای‌ذریّه هم خواهد بود.

واینست معنای لُحُوق و الْحَاق و آیهٔ عجیبی است‌این آیه وبسیار موجب مسرّت و فَرَح برای ما مؤمنین که درعمل کوتاهیم ولی بواسطهٔ پیروی از آباء گرام واجداد عظام، خداوند از روی لطف و محبّت، مارا ملحق کند؛ ودرخیرات و مبرّات ومجاهدات وسایر حسنات، موبه‌مو و وَجَب به‌وَجَب، مارا سهیم و شریك گرداند؛ بدون آنکه ازعمل آنها بقدرذرّه‌ای کم کند وَ الْحَمْدُلِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَاکُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَاأَنْ هَدَانَااللّهُ [1] شکروسپاس، اختصاص به‌آن کسی دارد که ما را بدین مقام مشرّف و هدایت کرد و اگر هدایت‌اونبود ما چنین نبودیم که بتوانیم به چنین جائی و درجه‌ای هدایت‌شویم!

و انشاءالله درزمینهٔ لُحُوق والحاق، درمبحث بهشت ودوزخ که درپیش داریم بحث کافی خواهیم نمود [1]

معنای‌نعیم‌وتفسیر آیهٔ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ

سوّم روایاتیست که دلالت‌دارد بر اینکه انسان درمورد نعیم مورد بازپرسی قرارمی گیرد؛واین روایات جملگی‌درتفسیر آیهٔ کریمه سورهٔ تکاثر آمده‌است:

۱ـ اقتباس ازآیهٔ ۴۳، از سورهٔ ۷: أعراف.

۲ـ راجع به‌کیفیت تبدیل وتغییرو اقسام آن، حضرت استاد علامهٔ طباطبائی مدظله‌العالی، در «المیزان فی‌تفسیرالقرآن» ج ۱ ص ۱۹۲ و ج۲ ص ۱۸۰ و ۱۸۱، مطالب نفیسی را بیان فرموده‌اند.

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (آیهٔ۸ازسورهٔ ۱۰۲: تکاثر)

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیراین آیه فرموده‌است:

مُقَاتِل گفته است : مخاطب به این‌خطاب ، کفّار مکّه هستند که در دنیا درخیرونعمت بودند، ودرقیامت ازشکرانهٔآن خیرونعمت سؤال می‌شوند؛ چون آنان شکروسپاس رب نعیم راکه خداوندمنّان است بجای نیاوردند وغیراورا پرستیدند وبه‌خداوند شرك آوردند؛ آنان برای ترك شکر معذّب می گردند.

حَسَن هم به‌همین‌معنی‌تفسیر کرده است؛ چون گفته‌است: ازنعیم بازپرسی نمی‌شوند مگراهلِ آتش.

اکثرمفسّرین گفته‌اند : معنایش اینست که: ای‌جماعت‌مکلّفین شما دربارهٔ نعیم بازخواست می‌شوید !

قَتَادَة گفته است: خداوند به‌هرصاحب نعمتی ازنعمتی که به‌او داده است سؤال می کند.

ازسَعِید بن‌جُبَیْر وارد است که: مرادْ نعیم درمأکول‌ومشروب وسایر لذائذ است.

واز عِکْرِمَة وارد است که: مراداز نعیم،صحّت‌وفراغت‌است.

وازابن‌مسعودوارداست که:مراد ازنعیم، امنیّت‌وصحّت‌است.

ونیزاین معنی از مُجَاهِد وارد شده است ؛ و أیضاً این تفسیر از حضرت باقر وحضرت‌صادق علیهما السلام آمده است .

ونیز گفته‌شده است که مراد از نعیم ، تمام نعمت‌هائیست که

خداوند به انسان عنایت کرده است مگر بعضی از نعمت‌هائی که در درحدیث تخصیص خورده است؛ و آن حدیث قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.

ثَلاثَةٌ لایُسْئَلُ عَنْهَا الْعَبْدُ، خِرْقَةٌ یُوَارِی بِهَا عَوْرَتَهُ أَوْکِسْرَةٌ یَسُدُّ بِهَا جُوعَتَهُ، أَوْبَیْتٌ یَکُنُّهُ مِنَ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ.

«سه چیز است که بنده، در روز قیامت از آنها مؤاخذه و بازپرسی نمی گردد: پارچه‌ای که با آن عورت خود را بپوشاند، پاره نانی که با آن گرسنگی خود را رفع کند، اطاقی که او را از گرما و سرما مصون بدارد».

و در روایت است که بعضی از صحابه، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را با جمعی از اصحابش ضیافت کرد؛ و برای آنان خرما و آب سرد مهیّا ساخته بود؛ چون از آن خوردند، وخارج شدند رسول خدا گفتند: این از آن نعیمی است که از آن پرسش خواهید شد!

وَ عَیَّاشی در ضمن حدیث طویلی با اسناد خود روایت کرده است که: ابوحنیفه از حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ معنای این آیه پرسش کرد. حضرت باو گفتند: ای نعمان، نعیم درنزد تو چه‌معنی دارد؟!

ابوحنیفه گفت: مراد، قوت وغذای انسان است از طعام و آب خوشگوار!

حضرت گفتند: اگر خداوند تورا درروز قیامت دربرابرخود وقوف دهد، تاآنکه ازیکایك ازغذاهائی که خورده‌ای، وازیکایك از آشامیدنی‌هائی که‌نوشیده‌ای، پرسش به‌عمل آورد بنابراین وقوف تو در پیشگاه او بسیار طول می کشد!

ابوحنیفه گفت: فدایت‌شوم، مراد از نعیم در نزد شما چیست؟!

حضرت گفتند: ما اهل‌بیت، نعیم هستیم که خداوندبسبب ما نعمت خودرا بربندگان‌خود ارزانی داشته‌است، وبه برکت‌مابندگان خدا الفت گرفتند بعداز آنکه بایکدیگر خلاف داشتند؛ و به برکت‌ما خداوندبین‌دل‌های آنان مهر وعطوفت ومحبّت ووَداد را ایجاد کرد وآنان‌رابرادریکدیگرقرارداد، بعداز آنکه‌باهم دشمن بودند. وبواسطهٔ ما خداوندآنها را به‌اسلام رهبری نمود؛ واسلام نعمتی‌است که‌منقطع نمی‌شود؛ و خداوند از نعیمی که به واسطهٔ آن نعیم به آنها نعمت داده است بازپرسی می‌نماید؛ و اوست پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و عِتْرَت او علیهم‌السّلام. (۱)

ومع‌الاسف«تفسیرعیّاشی» از نصف آن‌تا آخر، نسخه‌اش مفقود شده است ودرهیچ یك از کتابخانه‌های دنیا یافت نشده است وگرنه ما عین‌این روایت‌نفیس راخود از«تفسیرعیّاشی» ذکرمی کردیم.

«تفسیرعیّاشی»ازنقطهٔ نظرِ اتقان، ازمتقن‌ترین کتب‌شیعه است وصاحب آن نیزبر کلینی‌مقدّم‌است وحقّاًتضییع نصف‌این‌تفسیررابايد ازضایعات مذهب شیعه شمرد و مانند ضایعه کتاب «مدینةالعلم»صدوق بشمار آورد.

از«نوادرراوندی» با اسناد خود ازحضرت‌موسی‌بن جعفر علیهماالسلام ازپدرانش علیهم‌السلام، ازرسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله،روایت‌است که کُلُّ نَعیمٍ مَسْئُولٌ

۱ــ «مجمع‌البیان» طبع صیدا ص ۵۳۴ و۵۳۵

عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلاَّ مَاكَانَ فِي سَبِيلِ اللهِ تَعَالَى . (۱)

«درروزبازپسین ازهرنعیمی پرسش‌می‌شود، مگـر آنچه درراه خدا باشد.»

و در«محاسن» برقی، ازابن محبوب، از ابن رئآب، ازحلبی ، ازحضرت صادق عليه السلام روایت‌است که:

قَالَ: ثَلاثَةُ أَشْيَاءَ لاَ يُحَاسَبُ الْعَبْدُالْمُؤْمِنُ عَلَيْهِنَّ : طَعَامٌ يَأْكُلُهُ ، وَثَوْبٌ يَلْبَسُهُ ، وَ زَوْجَةٌ صَالِحَةٌ تُعَاوِنُهُ وَ يُحْصِنُ بِهَافَرْجَهُ (۲)

« سه‌چیزاست که بنده‌مؤمن‌برای آنها محاسبه نمی‌شود :طعامی که می‌خورد ، لباسی که می‌پوشد، وزوجهٔ صالحه‌ای کـه اورا کمك ویاری می‌دهد وآن بندهٔ مؤمن به واسطهٔ آن زوجه،خودرا در عفّت قرارمی‌دهد ودست به‌کارنامشروع نمی‌آلاید».

ونیزدر«محاسن»،ازپدرش،ازقاسم‌بن‌محمد،ازحارث‌بن‌حـریـز، ازسَـدیـرصیرفی، ازأبوخالدکابلی روایت کرده است که گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِيجَعْفَرٍ عليه السلام ؛ فَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ طَعَاماً ،مَا أَكَلْتُ طَعَاماً قَطُّ أَنْظَفَ مِنْهُ؛وَلاَأَطْيَبَ مِنْهُ فَلَمَّا فَرَغْنَامِنَ الطَّعَامِ قَالَ:يَا أَبَاخَالِدٍ، كَيْفَ رَأَيْتَ طَعَامَنَا؟! قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ! مَارَأَيْتُ أَنْظَفَ مِنْـهُ قَطُّ ؛ وَلاَ أَطْيَبَ؛ وَلَكِنَّنِي ذَكَرْتُ الْآيَةَ الَّتِي فِي كِتَابِ اللهِ: لَتُسْئَلُنَّ

۱ـ «بحارالانوار» ج ۷ ص ۲۶۱

۲ـ «محاسن» ج ۲ ص ۳۹۹

يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ!

فَقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ عليه السلام: لاَ، إِنَّمَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَدَّيْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ (۱)

ابوخالد کابلی گوید: برحضرت باقر عليه السلام واردشدم؛ چون موقع نهارشد؛ حضرت نهارطلبیدند. من با آن‌حضرت به‌صرف طعام مشغول شدیم؛ طعامی بود که من هیچ‌وقت طعامی به آن‌پاکیزگی وبه آن گوارائی نخورده‌بودم؛ چون دست ازنهار کشیدیم، حضرت فرمود ای‌أبوخالد، طعام مارا چگونه یافتی؟!

عرض کردم: فدایت شوم من هیچ گاه طعامی‌رابدین‌پاکیزگی‌و بدین گوارائی و مطبوعی ندیده‌ام! ولیکن من بخاطرآوردم آیه‌ای‌را که در کتاب خداست: لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (هرآینه حتماً شما در روز قیامت از نعیم پرسش خواهیدشد).

حضرت گفتند: اینطورنیست. اینست وجزاین نیست که‌شمااز ولایتی که حق‌است، وشما برآن اساس، امور خودرا بنا نهاده‌اید، پرسش خواهید شد!

ودر«بِشَارة المُصْطَفى» بااسناد متصّل خود روایت‌می کند از ابوطفیل ازابوبَردة قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: لاَ تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ! مَا عَلاَمَةُ حُبِّكُمْ؟! قَالَ: فَضَرَبَ

۱ــ «محاسن برقی» ج ۲ ص ۳۹۹ و ۴۰۰

بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِ عَلِيٍّ عليه السلام (۱)

أبوبَرده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درروز قیامت، گام هیچ بنده‌ای ازموقف خود به‌حرکت درنمی‌آید، مگرآنکه ازاو از محبّت‌ما اهل‌بیت پرسش‌می کنند.

در «عیون اخبار الرضا» با سندهای سه گانه خود روایت کرده است ازحضرت رضا از پدرانش علیهم السلام

قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛ قَالَ: اَلرُّطَبُ وَ الْمَاءُ الْبَارِدُ. (۲)

فرمود: علّی امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتارخدای تعالی گفته‌اند که مراد ازنعیم رطب خرما و آب خنك است.

در«تفسیرعلی‌بن ابراهیم»، ازاحمدبن‌ادریس، ازاحمدبن‌محمد ازسلمةبن عطاء، ازجمیل‌ازحضرت‌صادق علیه السلام روایت کرده‌است که:

قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُ اللهِ: لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؟

قَالَ: تُسْأَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَمَّا أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ بِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ بِأَهْلِ بَيْتِهِ علیهم السلام (۳).

جمیل گوید: عرض کردم: مراداز نعیم دراین آیه چیست؟

۱- «بشارة المصطفی» طبع نجف، ص ۱۵۹ و ۱۶۰، ودراین نسخه مطبوعه بجای ابوطفیل؛ ابوالفضل ذکر کرده‌است.

۲- «عیون»، باب ۳۰؛ طبع سنگی ص ۲۳۵

۳- «تفسیرقمی»، ص ۷۳۸

حضرت فرمود این است: بازپرسی می‌شوند از آنچه خداوند به سبب رسول‌الله بر آنها نعمت داده‌است؛ وسپس آنچه که به‌سبب اهل‌بیت رسول‌الله علیهم‌السلام بر آنها نعمت داده است.

در «محاسن» برقی، ازپدرش ، ازابن‌أبی عمیر، از حَفْص‌بن بَخْتَری ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده‌است:

فِی قَوْلِهِ: لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ، قَالَ: اِنَّ اللهَ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یَسْئَلَ مُؤْمِناً عَنْ أَکْلِهِ وَ شُرْبِهِ (۱)

چون آن‌حضرت آیه‌راتفسیر کردند، گفتند: خداوند بزرگوارتر است‌ازاینکه ازمؤمنی،دربارهٔخوردنیهاو آشامیدنیهای‌اوسؤالی بنماید.

و نیزدر«عیون اخبارالرضا» علیه‌السلام ، مرحوم صدوق ، با اسنادش از ابراهیم بن عباس صَولی چیین روایت می کند که اومی گوید: روزی درمحضرحضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام بودیم؛ وآن‌حضرت گفتند: دردنیانعیم حقیقی نیست.

بعضی ازفقهائی که درمحضربودند، چنین گفتند که: خداوند عزّوجلّ میفرماید « ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ. والبتّه منظور همین نعیم دردنیا است ، وآن‌آب خوشگواراست.

حضرت رضا علیه‌السلام درحالی که صدای خودرابلند کردند، گفتند شما اینطور تفسیرمی کنید ! وآن را به اقسامی تقسیم می‌نمائید، به نحویکه بعضی می گویند : آب‌خنك‌است؛وبعضی می گویند: غذای لذیذ است ؛ وبعضی می گویند: خواب راحت‌است!

۱- «محاسن» ، ص۳۹۹

اما پدرمن روایت کردبرای‌من،ازپدرش، ازحضرت ابی‌عبدالله جعفربن محمدالصادق علیه‌السلام ، که چون این اقوال شما درمحضراو بیان شد ، دربارهٔ تفسیر آیهٔ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ خشمگین شد و گفت: خداوند عزّوجلّ ، ازتفضّلی که به بندگان‌خود نموده‌است پرسش نمی‌کند ، وبراین منّت نمی‌گذارد، ومنّت‌گذاردن درمقابل نعمتی که مخلوقان خدا می‌دهند قبیح است ، تا چه رسد به این که به خدای عزّوجلّ نسبت داده شود ، وچگونه می‌توان نسبت‌به‌خدا داد چیزی را که خداوند برای مخلوقان خود نمی‌پسندد؟

ولیکن نعیم محبّت ما اهل بیت است وموالات ماست که خداوند بعدازسؤال ازتوحید ونبوّت ازآن سؤال می‌نماید ؛ زیرا چون بندهٔ خدا به‌این‌مهمّ وفاکند؛ اورا به بهشت و سعادتی که زایل شدنی نیست می‌رساند.

وبراین‌واقعیت،روایت کرد برای من پدرم،ازپدرش،ازمحمّد بن علی ، ازپدرش علی‌بن‌الحسین، ازپدرش حسین‌بن‌علی ، ازپدرش علی علیهم‌السلام که‌او گفت :

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : يَا عَلِيُّ ! إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْئَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ بَعْدَ مَوْتِهِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ ؛ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ ؛ وَأَنَّكَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا جَعَلَهُ اللهُ وَ جَعَلْتُهُ لَكَ؛ فَمَنْ أَقَرَّ بِذٰلِكَ وَكَانَ يَعْتَقِدُهُ صَارَ إِلَى النَّعِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ .

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفته‌اند : ای علی ! اولین چیزی که از بنده

پس ازمرگش سؤال می‌شود : شهادت است براینکه : معبودی غیراز خدا نیست ، واینکه: محمد رسول خداست ، واینکه: توبرمبنای قراری که خدابرای توداده‌است، وقراری که‌من برای‌توداده‌ام ولی مؤمنان هستی! پس کسی که بدین‌مطلب اقرار کند و بدان معتقد باشد حرکتش به‌سوی نعیمی‌است که برای آن زوال‌نیست.

محمّدبن یحیی‌صَوْلی که راوی‌این روایت است گویدأبوذَکْوان که این روایت را برای من از ابراهیم‌بن عباس‌صولی بیان کرد، پس‌از آنکه بیان روایتش تمام شد به من گفت: ـ به گفتارابتدائی بدون‌آنکه من اشاره‌ای نموده‌باشم ـ من به تودراین حدیث ازجمیع جهات و جوانب آن حدیث‌می کنم :

یکی از آن‌جهات این‌است که توألآن قصد خروج ازشهربصره را داری!

ویکی‌از آن‌جهات اینست که‌من ازمال‌خود می‌دهم وتورا ازغم و گرفتاری که‌دارای آزادمی‌سازم ! (۱)

---

۱ ـ این‌روایت‌در تفسیر «برهان» طبع‌سنگی ص۱۲۱۶، از بیهقی ازصدوق‌از محمدبن‌یحیی صولی ازابوزکریا قاسم‌بن‌اسماعیل در سامراء در سنهٔ ۲۸۵ ازابراهیم‌بن‌عباس‌صولی روایت‌می کند؛ وظاهراینست که همان‌روایت«عیون» است‌ولی بین‌راوی حدیث درنام‌ذکوان وابوزکریاتصحیف‌شده‌است؛ ودیگر آنکه‌در بیان جهات حدیث گفته‌است: یکی آنست که توقصدونیت دیدار مرا داشتی؛ویکی آنست که‌من برای‌خلاصی‌عموی‌توفدیه‌می‌دهم‌واورا آزادمی کنم ودراینجا نیزعم باعین‌مهمله وغم‌باغین معجمه‌تصحیف شده است والبته عم‌با مهمله اصح است .

ویکی از آن‌جهات اینست که: من پیوسته به‌مطالعه کتُب لغت و اشعار اشتغال دانستم؛ وهیچ زحمت تحمّل غیر این دو علم را برخود هموار نمی‌داشتم که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را درخواب دیدم و مردم مرتباً سلام می‌کردند، وآن‌حضرت جواب می‌داد من‌هم سلام کردم، وآن‌حضرت جواب مرا نداد.

من عرض کردم: ای رسول‌خدا، مگرمن ازامّت شمانیستم؟!

فرمودآری ولیکن مردم را حدیث کن به حدیثی که ازابراهیم صَولی شنیده‌ای.

محمد صَوْلی گوید: این حدیثی است که مردم ازرسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده‌اند، مگرآنکه درآن‌حدیث، ذکری ازنعیم وآیه و تفسیر آن به‌میان نیامده است؛ وفقط درروایت حدیث به‌همین قدر اکتفا کرده‌اند که:

أَوَّلُ مَا يُسْئَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ الشَّهَادَةُ وَالنُّبُوَّةُ وَ مُوَالاَةُ عَلِيِّ بْنِ اَبِيطَالِبٍ عليه‌السلام.

اولین‌چیزی که ازبنده در روزبازپسین‌پرسش‌می‌شود: شهادت به‌توحید ونبوّت وموالات امیرالمؤمنین‌است. (۱)

۱ــ «عیون اخبارالرضا» علیه‌السلام، باب۳۴ طبع سنگی ص۳۰۹ و ۳۱۰؛ ومرحوم‌صدوق که مؤلف کتاب‌است، گفته‌است: این‌روایت‌را برای ماحدیث کرد: حاکم‌ابوعلی‌حسین‌بن‌احمدبیهقی، ازمحمدبن یحیی‌صولی، از ابوذکوان؛ قاسم‌بن‌اسمعیل‌سیراف درسنهٔ ۲۸۵، واو گفت: حدیث کرد برای من ابراهیم‌بن‌عباس‌شولی که‌ازطرف‌حکومت‌دراهواز کاتب بود؛ واین‌حدیث ←

ودر «تفسیر صافی» از «مجالس صدوق» از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند: مَنْ ذَكَرَ اسْمَ اللهِ عَلَى الطَّعَامِ لَمْ يُسْئَلْ عَنْ نَعِيمِ ذَلِكَ الطَّعَامِ.[1]

«هر کس درهنگام غذاخوردن، نام خدا را بر زبان جاری کند، از نعیم آن طعام بازپرسی نمی شود».

ونیز در «صافی» از «احتجاج» طبرسی، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که:

إِنَّ النَّعِيمَ الَّذِي يُسْئَلُ عَنْهُ، رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم، وَ مَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللهِ؛ فَإِنَّ اللهَ أَنْعَمَ بِهِمْ عَلَى مَنِ اتَّبَعَهُمْ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ.[2]

«منظور از نعیمی که از آن سؤال می‌شود، رسول‌الله است؛ وهر کس دیگر که از أصفیاء خدادرجای آن حضرت نشسته ودرمحلّ او

درسنهٔ ۲۲۷ بود، واو گفت که ماروزی درمحضرحضرت امام‌رضا علیه‌السلام بودیم تا آخرحدیث‌شریف‌را که ماذکر کردیم. و بایددانست که‌محدثین بزرگ که حدیثی‌را ازمحدث بزرگی نقل می کردندتمام‌جهات‌وخصوصیات آن حدیث راذکرمی کردند. مثل آنکه این‌حدیث درفلان‌سنه‌ذکرشده، و درفلان شهر، و فلان منزل. مثلاخانهٔ شخصی. درمشهدمقدس رضوی‌علیه‌السلام وگویا در این‌حدیث‌شریف راوی آن که‌محمدبن‌یحیی صولی است حاجتی‌بدابوذکوان داشته‌است که مثلا قرض‌اورااداکند؛ یامال‌اورااز‌رهن‌درآورد. وابوذکوان وعدهٔ وفای‌بدآن راداده است؛ ودیگرآنکه محمدبن‌یحیی‌صولی‌قصد خروج ازبصره را داشته‌است: لذا این جهاتی که درحال روایت حدیث بین‌آن دو نفربوده‌است ازجهات‌حدیث‌شمرده وبیان شده‌است

۱ و ۲ــ «تفسیرصافی»، طبع سنگی طهران ص۵۷۳

وارد شده است؛ زیرا خداوند به برکت رسول‌الله واصفیائی که‌خلیفهٔ رسول‌الله هستندبرتمام کسانی که از آنها پیروی می کنند ازدوستان ومحبّان وپیروانشان نعمت داده است.»

ونیزدر«صافی»از حضرت صادق علیه‌السلام است که به ابوحنیفه گفتند:

بَلَغَنِي أَنَّكَ تُفَسِّرُ النَّعِيمَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِالطَّعَامِ الطَّيِّبِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ فِي الْيَوْمِ الصَّائِفِ!

قَالَ: نَعَمْ!

قَالَ: لَوْ دَعَاكَ رَجُلٌ وَ أَطْعَمَكَ طَعَاماً طَيِّباً وَ سَقَاكَ مَاءً بَارِداً ثُمَّ امْتَنَّ عَلَيْكَ بِهِ، مَاكُنْتَ تَنْسِبُهُ؟!

قَالَ: إِلَى الْبُخْلِ!

قَالَ: أَفَبَخِلَ اللهُ تَعَالَى؟!

قَالَ: فَمَا هُوَ؟!

قَالَ: حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ! (۲)

«چنین برای‌من گفته شده‌است: که تو نعیم را دراین آیهٔ قرآن به طعام لذیذ وآب‌خنك درروز گرم‌تابستان‌تفسیر کرده‌ای.

ابوحنیفه گفت: آری!

حضرت فرمودند: اگرمردی تو را به میهمانی خود بخواند و غذای گوارائی به تو بدهد وآب خوشگواری نیز بتو بیاشاماند، وپس از آن برتومنّت گذارد، تواورا به چه‌چیزی نسبت‌می‌دهی؟!

گفت: به بخل نسبت می‌دهم!

۱- «تفسیرصافی» ص۵۷۳

حضرت فرمودند: آیا خداوندتعالی بخل‌می‌ورزد؟!

گفت : بنابراین ، معنای نعیم چیست ؟!

حضرت‌فرمودند: محبّت‌ما اهل‌بیت‌است!»

باری‌این‌روایاتی که دراینجا آوردیم درمعانی مختلفی که برای نعیم شده‌است ، لله‌الحمدوله المنّة بقدرکافی است، وما را از آوردن بقیهٔ روایات بی‌نیازمی‌سازد چون‌آنها نیزدرهمین زمینه وهمین‌منوال است ؛ واگرکسی بخواهد به یکایك ازاقوالی که از شیعه و عامّه در تفسیرنعیم‌آمده‌است اطّلاع پیداکند ، به تفسیر«ابوالفتوح رازی» رحمةالله‌علیه ؛ ونیز اگرکسی بخواهد بقیّه روایات را بداند به تفسیر «برهان»، و«بحارالانوار»[1] مراجعه کند.

حال باید دیدمعنای واقعی نعیم چیست؛ وچگونه‌باید جمع‌بین این روایات مختلفه را نمود؟

حضرت استاد ما: علاّمهٔ طباطبائی مدّظله‌العالی در«رسالهٔ معاد» خود بحثی بسیار مختصر ومفید در ضمن چند سطر بیان داشته‌اند ؛ وچون بنای‌ایشان دراین‌رساله‌برایجازواختصاربوده‌است؛ ازاین‌مقدار تجاوزنکرده‌اند [2]

ولی چون این حقیر ، مشروح و مبسوط کلمات ایشان را در «تفسیربیان السعادة »یافته‌ام؛ چنین بنظرآمد که ترجمهٔ عین آنرادراینجا برای طالبان حقّ‌وحقیقت بیاورم ، بحوله وقوّته؛ ولاحول‌ولاقوّة الاّ

۱ــ«تفسیر برهان»، سوره‌تکاثر؛«بحارالانوار»مجلدمعاد

۲ـ «رسالة الانسان‌بعد الدنیا» نسخه‌خطی ص ۵۱

بالله العلّی العظیم :

«ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ؛ دراخبار بسیاری آمده است که ازجملهٔ نعیمی که از آن درروز قیامت سؤال می‌شود ، چیزهائیست که با قوای حیوانیّه، ولذّت‌های‌دنیویّه ملایمت دارد ؛ مانندطعام ولباس ورُطَب وآب سرد. ودربعضی‌ازاخبار دیگر انکارشده است که نعیم مسئول عنه ، اینها بوده باشد؛ وبازپرسی و منّت نهادن برنعمت از اوصاف جاهل لئیم‌است وخداوند نهی کرده‌است وخداوند متّصف نمی‌شود به‌صفتی که آن‌را برای بندگان خود نمی‌پسندد واینکه مراد ازنعیم مسئول عنه، محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ وعلّی علیه‌السلام است یا اینکه محبّت ما اهل بیت است، یاولایت مااهل‌بیت است.

وتحقیق در این مقام : وجمع بین این اخبار آنست که نعمت همانطور که مراراً بیان کرده‌ایم نیست‌مگر ولایت وهرچیزی که مارا به ولایت برساند ، چه اینکه از ملائمات قوای حیوانیّه بوده باشد یا از موذیات قوای حیوانیّه بوده باشد ، و به عبارت دیگر چه‌اینکه از نعمت‌های دنیویّه شمرده شود ویا ازنقمت‌های دنیویّه به‌حساب آید، درهرحال نعمت است.

وهرچیزی که‌ازولایت‌منقطع‌باشد، نقمت‌است گرچه به‌صورت ظاهرنعمت‌بوده باشد.

وهرکسی که متّصل به‌ولایت باشد، میهمان خداست وجمیع نعمت‌های صوری ومعنوی برای او مباح وحلال است، وبه‌مفاد گفتار

خدای تعالی : يَاأَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ [۱] مأمور به تصرّف در آنهاست.

وخداوند ازهیچ یك از آنها پرسش نمی کند؛ واگر پرسشی کند مانند اینست که میزبان ازمیهمان که: پرسش کند چگونه خورده است؟ وبرای چه خورده است؟ وچه مقدار خورده است ؟ وچرا به اندازه‌ای که خورده است برای میزبان کار نکرده است؟ والبته چنین پرسشی ازبشر قبیح است ! تا چه رسد به خالق بشر.

وکسی که از ولایت منقطع شود ، تمام نعمت‌های صوریه که دردست اوست غصب است ؛ ومالك وحاکم، اختیار دارند که از تصرّفاتی که غاصب در مال مغصوب نموده است، پرسش کنند؛ و در این پرسش قبحی نیست .

ودر آیهٔ شریفه چون مورد خطاب حضرت حقّ، محجوبینی هستند که ازولایت منقطع می‌باشند، مراد ازنعیم ولایت است، وازآن گذشته جمیع ملائمات حیوانیه وانسانیه است ، وپرسش از اداء شکر آنهاست که آیا آنهارا بجا وبموقع مصرف کرده است ، یانه ، درغیر موقع مصرف نموده است؟

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود که : زمانی که حجاب خیال و پردهٔ اوهام از دیدهٔ بصیرت شما برداشته شود و به خانهٔ علم وصول پیدا کنید؛ وجهیم ودوزخ وآلامش را ، وبهشت ولذّاتش را مشاهده

۱ــ آیهٔ ۸۱ از سورهٔ ۲۰ طه ، ای کسانیکه ایمان آورده اید، بخورید ازطیبات آن چیزهائی را که ماروزی شما قرارداده ایم.

نمائید، وبالعیان ببینید که نعمت‌های صوری سبب دخول درجهنّم شده است، ویقین کنید که این نعمت‌های صوری درحقیقت، نقمت بوده است ونعیم حقیقی همان ولایت ولوازم آن از بهشت ونعیم آن بوده است، در آن هنگام پرسش خواهید شد که آیا آن لذّات حیوانیّه‌ای را که دردنیا بدان مشغول بودید نعیم بوده است، یا آنچه را که مؤمنان بدان اشتغال داشتند؟! واین سؤال بجهت توبیخ شماست!

یا این که معنای آیه چنین می‌شود که : چون شما به مقام معاینه و عین الیقین رسیده‌اید، در آنوقت ازشما ازمقام حقّ الیقین سؤال می‌شود که آن مقام کدامست؟! چون شما بالعیان مرتبهٔ حقیقت را ادراك نکرده‌اید بلکه مرتبهٔ پائین‌تر از آن را وجدان نموده‌اید، ودراینصورت سؤال وجواب از آن برای شما جائز است.

وآنچه را که ازرسول اکرم صلی الله علیه وآله درابن باره روایت شده است جمعی را که ما بدین بیان بین اخبار نمودیم، تأیید می کند؛ چون آن حضرت فرموده است : كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ إِلاَّ مَا كَانَ فِي غَزْوٍ أَوْحَجٍّ (ازنعمت هرصاحب نعمتی پرسش می‌شود؛ مگر آن نعمتی را که در راه جهاد فی سبیل الله و یا در راه حجّ بیت الله الحرام مصرف کند).

چون سالکی که قبول ولایت رانموده‌است، اوپیوسته‌یادرجهاد است ویا درحجّ، بداند یا نداند.

وهمچنین روایتی که ازحضرت صادق علیه السلام وارد شده است نیز تأئید نظریهٔ مارامی‌نماید ؛ چون آن‌حضرت فرموده‌اند : مَنْ ذَكَرَ اسْمَ

اللّهِ عَلَی الطَّعَامِ لَمْ یُسْئَلْ عَنْ نَعِیمِ ذَلِكَ.

(هر کسی که دروقت غذاخوردن نام خداوندرابرزبان آرد، از نعمت آن طعام پرسش نمی‌شود)

چون ذاکر اسم خداوند نیست مگر ازقبیل ولایت بابیعت خاصّه ولویّه؛ چون غیراز آنکس، به‌مضمون مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَیْخٌ تَمَکَّنَ الشَّیْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ (هر کسی که‌راهنمائی نداشته‌باشد شیطان در گردن اوجای‌می گیرد) شیطان را در وجود خویشتن‌تمکّن داده است؛ و بنابراین تمام کردار و گفتاروحالاتش به‌تصرّف شیطان می‌باشد.

ودراینصورت اگربِسْمِ اللّهِ بگویدشیطان‌دراوتصرّف‌می کند، ولفظ را ازمعنای خود خالی‌می کندوخودرا بجای لفظ اللّه‌می گذارد ودراینحال درحقیقت بِسْمِ اللّهِ بِسْمِ الشَّیْطَانِ خواهد شد.[1]

(تمام‌شد گفتار«تفسیر بیان‌السعادة» دربارهٔ معنای‌نعیم).

وازآنچه ذکرشد، استفاده می‌شود که هرنعمتی که در راه خدا انسان مصرف کند، مؤاخذه ندارد بلکه مطلوب ومحبوب است، و هرچه را در راه غیراو مصرف کند خواه عُمْرباشد وخواه‌قدرت وخواه علم وخواه نعمت‌های دنیویّه وملاذّشهویّه: چون‌زن‌وفرزند وعشیره، واطعمه واشربه، ودیدن مناظر دلفریب وصحنه‌های کوه و دشت عالم، و غیرها، همگی مؤاخذه دارد؛ زیرا محبوب و مطلوب خالق عالم هستی وصاحبخانهٔ خانهٔ تکامل‌نیست.

چون خلقت انسان برای ولایت است؛ وولایت یعنی حجاب

---

۱. «تفسیر بیان‌السعادة»، ج۲، ص۳۲۲، ازطبع‌سنگی

أقرب، واندکاك درعالم فناء ذات اقدس حضرت احدیّت، ووصول به مقام عبودیت صرفه، وبنابر این حقیقت نعیم ولایت است ؛ وهرچه‌را که انسان به عنوان مقدمه درراه وصول به‌این‌مقصد اعظم به‌جای آورد، همه در راه ولایت است‌وهمه‌نعیم است.

وآنچه‌راکه درراه عکس ولایت ، چون راه شیطان وراه‌بُعد وپیروی ازنفس امّاره به‌جاآورد همگی نقمت است؛ پس حقیقت نعمت ، وصول به درجهٔ شرف انسانیّت وپیدا کردن مقام اصلی و وطن مألوف الهی است. واین است ولایت، که محبّت محمّدوآل محمّد یگانه نردبان ارتقاء بدین‌ذروهٔ عُلْیا وپلکان‌صعود بدین‌مقصد أسنی است. وبنابراین‌اصل هرکه‌بدین‌مقام اعتقادکند ودرتکاپوباشد در جنّت النّعیم خواهدبود،وهرکس تمرّدکند دردارالبوارودوزخ نقمت ومحلّ شیاطین وابالسه می گراید ؛ چنانکه خدای تعالی گوید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَالْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ

(آیهٔ ۲۸ و ۲۹ ؛ ازسورهٔ۱۴ : ابراهیم)

« ای پیامبر: آیا ندیدی کسانی راکه نعمت خداوند را به کفر مبدّل ساختند ، وقوم خودرابه خانهٔ هلاکت ونابودی داخل کردند ؟ آنان درآتش جهنّم می‌سوزند وبسیاربد قرارگاهی است! »

مصرف نمودن‌قوای انسانی‌واحساسات‌وعواطف‌وفکرواندیشه راه مستقیم است، ونعمت است .

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ـ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
(آیه‌هائی از سوره ۱ ، فاتحه)

«مارا به راه راست هدایت کن! راه کسانی که تو بر آنها نعمت دادی . »

واین راه، راه صدّیقین وشهداء وصالحین وپیامبران است.

اُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولَئِكَ رَفِيقاً
(آیهٔ ۶ ازسورهٔ ۷۴: انشقاق)

« آنانکه اطاعت خدا ورسول را بنمایند، کسانی هستند که با افرادی که‌خداوند به‌آنهانعمت‌خود را ارزانی داشته‌است:از پیامبران وصدّیقان وشهیدان وصالحان‌معیّت دارند،والبته‌آنان‌برای‌اینهارفقای خوبی‌هستند. »

اینك بحث ما پیرامون مسئلهٔ پرسش از نعیم در اینجا خاتمه می‌یابد ووارد می‌شویم درقسمت چهارم از بحث، وآن‌آخرین بحث پیرامون مسئلهٔسؤال وحساب می‌باشد:

چهارم : آیا حیوانات هم همانند انسان حساب و سؤال دارند ؟

درمجلس ۴۰ازمجلد ششم‌این‌دوره‌ازبحث‌معادشناسی آورده‌ایم که حیوانات نیزمانند انسان حشر دارند ؛ وآیهٔ مبارکهٔ ۳۸ ، ازسورهٔ انعام‌براین مطلب دلالت دارد :

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ

يُحْشَرُونَ.

« وهیچ جنبنده‌ای درروی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای با دو بال خود به‌پرواز درنمی‌آید ، مگر آنکه آنها امت‌هائی همانند شما هستند؛ ما در کتاب تکوین ازهیچ چیز کوتاهی نکرده‌ایم! وسپس آنها به‌سوی پروردگارشان محشور می‌شوند. »

شیخ طبرسی درتفسیراین آیه گفته‌است ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ به معنای آنست که آنها بعدازمرگشان در روزقیامت ، به سوی خدا محشور می‌شوند همانطورکه بندگان خدا محشور می‌شوند و خداوند به‌آنها آنچه راکه مستحقّ پاداش است پاداش می‌دهد ، و برای بعضی ازآنها نسبت به بعضی دیگر دادخواهی می‌نماید.

ودرآنچه از أبوهُرَيْرة روایت کرده‌اند ، آمده است که او گفته است : خداوند درروزقیامت تمام مخلوقات خود را محشور می‌کند ، چه بَهائم وچه جُنبندگان وچه پرندگان وهمه چیزرا ؛ وعدل خدا درآن‌روز به جائی می‌رسد که ازگوسپندی که شاخ دار بوده‌است وبه گوسپند بی‌شاخ ، شاخ زده است حساب می‌گیرد ؛ وبه اومی‌گوید : خاك‌شو ! وازهمین‌جهت است که کافرمی‌گوید : يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً .

وازابوذرغفّاری‌روایت است که گوید: دروقتی که‌من‌درخدمت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودم ، دو بُز ، بریکدیگرشاخ زدند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آیا می‌دانید برای چه‌شاخ زدند؟!

اصحاب گفتند : نمی‌دانیم!

حضرت فرمود : لیکن خدا می‌داند ،والبته بزودی درمیان آنها حکم می کند.

وبنابراین معنای أَمْثَالُكُمْ درآیه ، این می‌شود که : آنها همانند ما قرارداده شده‌اند درحشروقصاص، واین‌مطلب‌را گفتارخداوندتعالی وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ [1] تأیید می کند.

وجماعتی از قائلین به تناسخ به این آیه استدلال کرده‌اند، بر اینکه بهائم‌وپرندگان نیزمکلّف هستند،چون‌می‌فرماید: أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ؛ واین کلام باطل است چون ما سابقاً بیان کرده‌ایم که از چه جهت امثال ماهستند . واگربنا بشودآیه راحمل برعموم جهات کنیم واجب است اینکه بگوئیم: آنها حتّی درشکل وشمایل وصورت و هیئت و خلقت واخلاق هم همانند ما هستند ، والبته این غلط است.

پس چگونه می‌شود گفت آنها مکلّف هستند درحالی که می‌دانیم دارای عقل نیستند؟! و تکلیف صحیح نیست مگربا داشتن کمال عقل. [1]»

و در «محاسن» برقی روایت می کند از پدرش مرفوعاً از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که آن‌حضرت درشهر کوفه‌دربالای منبررفتند وحمد وثنای خداوند را به‌جای‌آوردند وسپس گفتند:

ای‌مردم ! گناهان سه‌دسته‌هستند ! و پس‌ازآن درنك کردند، دراینحال حَبَّهٔ عُرَنی گفت: یاامیرالمؤمنین! گفتی گناهان‌سه‌دسته‌هستند

۱- «تفسیرمجمع‌البیان»، طبع صیدا، ج ۲ ، ص ۲۹۸

ودرنك كردى!

حضرت گفتند: من آن جمله رانگفتم مگر آنکه مـی‌خـواستم تفسیرش را نیز بگویم لیکن دربین سخن ازشدت خستگی نـفـس من گرفت که بین من وسخن گفتنم حائل شد ؛ آری گناهان سه‌دسته‌هستند گناهانی که آمرزیده می‌شوند ، و گناهانی که آمرزیده نمی‌شونـد ، وگناهانی که ما برای مرتکبین آنها هم امید عفو داریم و هم نگران عذاب هستیم .

گفته شد یاامیرالمؤمنین آنها را برای ما بیان کن!

حضرت گفتند آری امـّا گناه مغفور ، گناهی است که خداوند براثر آن بنده‌اش‌را دردنیا عـذاب داده‌است . وخـداوند استوارتر و بزرگوارتر است ازآنکه بندهٔ خودرا دوبارعذاب کند.

وامـّا گناه غیرمغفور، ستمی‌است که بنـدگان خـدا ، بعضی به بعض دگرمی‌نمایند؛ خداوند تبارك‌وتعالی چون برای خلایق ظاهـر شود سوگندی متین وقوی برخویشتن یادکرده است و گفته است:

وَعِزَّتِی وَجَلالِی،لایَجُوزُنِی‌ظُلْمُ ظالِمٍ ،وَلَوْکَفٌّبِکَفٍّ وَلَوْ مَسْحَةٌبِکَفٍّ؛وَنَطْحَةُمابَیْنَ الشّاةِالْقَرْناءِ إلَی‌الشّاةِالْجَمّاءِ، فَیَقْتَصُّ اللهُ لِلْعِبادِ بَعْضِهِم‌مِنْ بَعْضٍ حَتّی‌لایَبْقی لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مَظْلِمَةٌ ، ثُمَّ یَبْعَثُهُمُ اللهُ إلَی‌الْحِسابِ.

« وسوگندبه‌عـزّت‌وجلال‌خودم که ستم‌هیچ‌ستمگری‌نمی‌تواند ازمن‌بگذرد، گرچه برخورد کف دستی‌به کف‌دستی باشد ؛ ویامالیدن

دستی به کف دستی بوده‌باشد [۱] و شاخی‌باشد که گوسفند شاخدار به گوسفند بی‌شاخ زده باشد، خداوند برای بندگانش قصاص‌می کند، وحقّ بعضی‌را ازبعضی دیگر می‌ستاند؛ بطوری که برای هیچ بنده در نزد خدا تظلّم وداد خواهی باقی نماند؛ وسپس همه را به معرض حساب گسیل‌می‌نماید. [۲]

مجلسّی رضوان‌الله‌علیه فرموده‌است: فخررازی‌درتفسیر گفتار خداوند تعالی: وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ گفته است: قَتَادَة گفته است: تمام اشیاء محشور می‌شوند، حتّی مگس برای‌قصاص.

مُعْتَزِله گفته‌اند: خداوند تعالی تمام حیوانات را در آن روز محشورمی کنند تا اینکه درمقابل آلام و گزندهائی که دردنیا ازقبیل مرگ و کشته شدن به‌آنها رسیده‌است، پاداش دهد.

و پس ازپاداش، اگرخدا بخواهد بعضی از آنها راکه نیکو

۱- «محاسن» ج ۱ ص ۷

۲- مجلسی در جلد ۱۵ «بحارالانوار»، طبع کمپانی درباب توبه ص ۱۰۰، دربیان این روایت گفته‌است که: ممکن‌است‌معنای کف اول؛ زدن و زجرکردن باشد. ومعنای کف دوم دست باشد؛ وممکن‌است مرادازهردو کف، دست باشد یعنی مضرتی که به‌کف انسان، ازکف دیگر، به غمزه و شبیه‌آن برسد؛ و یا لذت بردن کفی ازکف دیگر بوده باشد. و مراد از مسحة به‌کف، چیزی باشدکه موجب اهانت وتحقیرویا تلذذ باشد؛ وممکن است درهردوموضع حمل شود برآنجائی که کف دست به واسطهٔ مسح ویا زدن به دست زن‌شوهرداری باشد؛ ویا ازروی‌قهر بدون رضای‌شخص ممسوح باشد؛ تا از حقوق الناس به حساب‌آید.

هستند دربهشت نگاه می‌دارد واگر بخواهد فانی می کند، همانطور که در خبری واردشده‌است.

وامّا اصحاب ما : أشاعره ، درنزد آنان برخداوند چیزی بر سبیل استحقاق‌واجب نیست؛ ولیکن خداوند تمام وحوش را محشور می کند، واز شاخ زننده برنفع شاخ خورده قصاص می گیرد ؛ و سپس می گوید : بمیر! وآنها می‌میرند . (تمام شد کلام فخررازی).

وسپس به دنبال‌آن نیزمجلسّی گوید : اخباری که دلالت دارد برحشرجمیع حیوانات عموماً وبرحشربعضی ازآنها بالخصوص ، وبودن بعضی ازآنها دربهشت بسیار است و بعضی ازآنها درمبحث بهشت خواهدآمد.

وبعضی ازآنها در مبحث رُکْبَانُ یَوْمِ الْقِیَمَةِ وغیرآن بحث گذشت ؛ مثل گفتارشان علیهم‌السلام دربارهٔ مانع‌الزکوة :

تَنْهَشُهُ کُلُّ ذَاتِ نَابٍ بِنَابِهَا ، وَ یَطَأُهُ کُلُّ ذَاتِ ظِلْفٍ بِظِلْفِهَا .

« کسیکه از دادن زکوة مال خود ، خودداری کند؛ هرصاحب نیشی از حیوانات نیش‌دار اورا به دندان خود پاره کند؛ وهرصاحب کَفشی چون شتر و غزال اورا با کفش خود بمالد ولِه کند.»

وصدوق در «فقیه» ، با اسناد خود ازسَکونی، با اسنادخودش ازرسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌است که: چون ناقه‌ای‌را دیدند که‌عِقال شده بود (پایش رابسته‌بودند) وبرروی‌آن ناقه، جهازش‌بود،فرمودند:

أَیْنَ صَاحِبُهَا ؟! مُرُوهُ فَلْیَسْتَعِدَّ غَداً لِلْخُصُومَةِ ؟!

« صاحب این‌شتر کجاست؟ اورا امر کنید ، وبه او بگوئید که فردای قیامت ، خود رابرای دادخواهی این‌شتر آماده کند!»

ونیزدر«فقیه»ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت‌شده‌است که :أَیُّ بَعِیرٍ حُجَّ عَلَیْهِ ثَلاثَ سِنِینَ یُجْعَلُ مِنْ نَعَمِ الْجَنَّةِ وَ رُوِیَ : سَبْعَ سِنِینَ .

هرشتری که سه‌سال برروی آن سوارشده وبه‌حج‌بیت‌الله‌الحرام بروند ، از شترهای بهشت است و در بعضی از روایات ، هفت سال آمده است. »

ونیزاز پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است که : اِسْتَفْرِهُوا ضَحَایَاکُمْ فَإِنَّهَا مَطَایَاکُمْ عَلَی الصِّرَاطِ !

« قربانی‌های خود را (ازشترو گاو و گوسفند) محترم و مکرّم بدارید، زیراآنها مرکب‌های شما دروقت عبور ازصراط هستند.»

ونیز روایت‌شده‌است که: إِنَّ خُیُولَ الْغُزَاةِ فِی الدُّنْیَا خُیُولُهُمْ فِی الْجَنَّةِ.(۱)

«اسبانِ سوارانِ درراه جنك وجهاد با دشمنان اسلام ، همان اسب‌های آنان دربهشتند.»

البته باید دانست که حیوانات چون دارای عقل نیستند تکلیف ندارند ، ولی بقدرشعور خود وبه‌اندازهٔ گنجایش ماهوی وجود خود ، راستی را ازنادرستی وخیانت‌را از امانت تشخیص می‌دهند ؛ وهمینقدر کافی است برای سؤال وحساب . وما درهمین ایّام عمر بسیاری ازحیوانات را چون‌اسب‌وسگ و گربه‌دیده‌ایم که‌این‌اختلاف

۱- «بحارالانوار» ، طبع حروفی ؛ ج ۷ ؛ ص ۲۷۶

معانی در آنها مشهود بوده است. در کتاب «مهج الدعوات» فرموده است من چنین یافتم که فضل بن ربیع گفته است: روزی هارون الرشید صبحانهٔ خودرا خورد، وحاجبش را صدا زد، و گفت: برو، و علی بن موسی علوی (حضرت امام رضا علیه السلام) را اززندان بیرون آور! واو را دربِرْکَةُ السِّبَاع (باغ وحش) بیندازا فضل گوید: من اورا به برکه بردم، ودرآن انداختم وآنجا چهل عدد سَبُع درنده بود. چون شب شد، هارون خوابی هولناك دید و مراخواست و گفت برو، ببین: علی بن موسی درچه حالت است؟! رفتم ودیدم ایستاده و مشغول نماز است و درندگان همگی در اطراف او حلقه زده اند، رشید خود برخواست ودید که مطلب ازهمین قراراست که فضل گزارش داده است؛ دراینحال امر کرد آن حضرت را خارج کنند واورا اکرام نمود وصله و خلعت داد [1].

باری این عجیب نیست که وحوش شعور داشته و امام را بشناسند، عجب ازاین بنی آدم است که خودرا اشرف مخلوقات می داند ودستور می دهد که فرزند فاطمه را دربرکة السِّباع بیاندازند.

۱ــ «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» ج ۶؛ ص ۱۴۷ از سیدبن طاووس نقل کرده است.

انتشارات علامهٔ طباطبائی